

راست کردم پراخه روشن گشت // گفته ام آنچه در زمانه گذشت
 سر کسی را چنانکه روی نمود // و زبد و نیک گفت کوی نمود
 محمد بن دکتا نوشتم باز // تا بیا سید ایل دل این راز
 ختم کردم این صحیفه نغز // که بماند درین جهان سبز
 نظری کردند ایل خرو // از نظاره لطف ما ببرد
 از سر لطف عیب با پوشد // و ز سر لحم درد عاکو شد

سم تمام شد نسخ و کتات و تصیف لاله گلستان رفعت بهیم سمن کالیته سکتیه خط منبده درگاه قمرین
 ولد مرید به کالیته بهین کرد و احو تاریخ غره دی خوشه الله جلوس مبارک حضرت محمد شاه باو شاه
 غازی در مقام مقبیه بماند سر کار ایرج صوبه اکبر آباد نوشته تمام شد!!

ختم شد

نوشته بماند سیم بر سمنه

نویسنده را منیت خرو امتیه

کتب و احادیث
 کتب و احادیث
 کتب و احادیث
 کتب و احادیث

آو میانه نموده در سرکار جهان شاه بهادر عرف خجسته اختر نوکر کرده چون قبال در کوالیا رسکام داشته
 بود روانه سندوستان شد سرگاه که نزدیکی دارالفتح او چنین رسید خبر یافت که افغانان قریب بیست هزار
 سوار بر مهن سنگه رومت زمیدار جمع گردیده دهیات او را خراب مطلق ساختند و سرجا دست
 اندازی میجانید سرگاه که بکو الیار رسید شنید که رام چند و بهاری چند پنجاه هزار سوار افغانان
 جمع کرده بایکه گرجانک اند و اندوخته را و دیت را با فیضان و اسپان افغانان از سر دوپیر
 جبر و قهر گرفتند در شاما آباد وطن دلیر خان و شمس آباد و غیره مانواح یورپ و سوی آن
 افغانان در ملک بهلکه و شاه جهانپور و سارکنپور به تفریب اوقات میکذارانید کاهی
 نوکری میکنند کاهی پیشه سوداگری پیش میکینند و اکثر به کسب کار خود مشغول اند بسیار جمع اند
 در عهد صاحبقران ثانی شایهجهان باو شاه جمع افغانان نظر انداز شده بودند از عهد خله
 مکانی که در دکن تشریف فرمودند اینها از سر نور و نق یافته و بسیاری جمعی در صاحب قیل
 و شوکت اند امرا این که در بندگی درگاه اند اینها را اینهمه اقامت در میهن نیست که افغانان در
 بیکاری دارند / از زیاده از حساب اند در خاطر آورد که اینهمه اوقات ضایع کردن چرادر بندگی
 معبود بسزاید بر دکه شمره آخرت است ازینجهت این نسخه را به اختتام آورد و گوشه قناعت
 اختیار نمود و نظم فکر کردم ز بهر تار بخشش داد با لطف ندانم که این برخواست
 یکصد و بیست برالف اینرا د یوم امان بمادی پیدا است
 شکر حق را که از خزانة غیب کون نقد ز تخیم ز جیب
 کیمنیای مرا بوزن و عارء داند آکنس که بنیاد این گفتار

مستقل گشتند و با غلای رانا اراده های باطل دارند باز فرمان بنیام نیکو ملک آصف الدوله صدور یافت
که آنها را مستقل سازد و احکام در باب طلب حضور بنیام ستر سال پس چو نیت بنده یله متواتر صادر گشته
بود پیران خود بحضور فرستاد و مطالب بجز اقصد رسید اورا بمنصب پنج نزاری و خطاب را جلای ممتاز
فرموده پیرانش با جماعه دیگر بمنصب امتیاز یافتند و باز فرمان بنیام ستر سال صادر شد که آمده سعاد
ملازمت در یابد و بهیم سنگه پیرام سنگه نادا بمنصب نزاری امتیاز یافت و به سعادت حضور آمده
استسعاد ملازمت حاصل کرد و حضرت بهادر شاه باوشاه از برهانپور بر راه ملک هزارهجهت تاویب
کامبخش متوجه حیدرآباد شدند در آن جماعه که کامبخش فرام آورده بود جدا شده زیان چهار
نزار سوار با او نمانده با وجود این باستقلال میگردانید تا آنکه باوشاه نزدیکی سید و عرصه بر او تنگ
ساختند کامبخش با دو پیر و جماعه قلیل مقابله نموده جنگ انداخت زخمها برداشته بزرگترین افتاد
و کارنامه بر روز من گذاشت اورا برداشته بحضور باوشاه آوردند لجه چند ساعت جان نجان
آفرین سیرد اینهمه شجاعت و مردانگی از صلب عالمگیر باوشاه است تارخ شهادت
راقم یافته تارخ چو بمیدان شهادت را در بخش «تاتف غیب این بگوئیم نقش لبست
خاطر خلد مکان تحت برین» اار فوق افزاشد ز سران کامبخش

راقم را اراده آن بود که حلقه نبذکی درگاه آسمان جابه بکوشد آید آرزو چون دید که
در حق خانه زادان مسدود و با اعتماد ملی که اینهمه لشکر کشید چندان متوجه نمند و
سرانجام سفر که همراه داشت از دست رفت و کرانی غله عبرت به اتم روداد دل از نوکری برداشت
بر جهنم و سنجو ناهفته هر دو پیر را بوساطت رای رایان کو حیرل که با اینجانب سلوک

راکشته و بر انداخته آنها که مبلغ فطیر است دست رس یافته و غازی الدین خان با وجود عنایات
باو شاهی از بر بانیور نه روانه حضور شدند و نه فتن کبریا راضی گشته دفع الوقت می نماید حضرت بکوچ
مستوا تر سبزه سر راه مندر داخل ملک مالو گردیدند از کما جبهه دو کشته در حدود پیر کنه تولای در آمدند
چون رانا انقیاد حکم نمود و انیسر وجوده پور وطن جمبیکه و اجیت شک متصرف باو شاهی در آمد
و متصرف راجپوتان جای که حرف اوقات آنها شود و مانند که جمیت شالیت لکنا داشته در راکا
سعادت جانفشانی نمایند از صلاح
رو بفرار نهاد و سحت وطن خود رفتند

احکام مطاعه شرف صدور یافت که نظام الملک آصف الدوله از شاهجهان آباد به اکبر آباد آمده
راجپوتان را مستعمل سازد و حضرت از تولای و لودها در و سید پور و کمارف نونزه گذشته
دریای سر بر پایاب عبور کردند کرانی غله و ماه رو داد و از تولای جماعه کشید و بنگاه فزوان به
سبب پریشانی برخاسته باراده رقت اکبر آباد و شاهجهان آباد را می کشند بعضی رسید که غازی -
الدین چنانچه از بصارت چشم محذور است کوشش میوش ندارد که حرف سعادت در او جا گیر دونه
دل بدست دارد پای بند بندگی باشد عرضا که نتیجه آن سعادت جیا و دانی منیت در خاطر
گذرانیده سر سیمه در بر بانیور بر میبرد و به ناسراران مرسته نامم و پیغام در میان است حضرت
از ران فضل و کرم و فرمان هو به داری کبریا مرحمت کردند چارنا چار روانه انظر شد بعضی
اقدس رسید که کچوا به و راهتور که از حضور برخاسته بارانا متفوق شده جماعه بولمن خود بارون
ساختند که فوجداران باو شاهی را بدر سازند چنانچه رسید حسین خان فوجدار انیسر صنف
نموده بدر زد و محراب خان فوجدار وجوده پور بی جنگ اخبار گذاشت و راجپوتان

بود مبلغی بدست آورده معاودت نمود چندی قلعاع تبصره خود را آورد و کلبه کاران نیز متصرف شدند

دلیرخان میان و سرافرازخان و کهنی با کام بخش متفق شده دلیرخان بخیل و مکر در وطن خود رفته

نشت و سرافرازخان بر سر موضع رفته جنگ نمود و لبر بکونی قتل گشته شد چون این بمی (در قیام ۱۱۶۰ هـ)

نسیب

بعضی اقدس رسیدیم رانا بر وقت دیگر موقوف داشته متوجه دکن شدند اول آنکه کام بخش

انقیاده حکم نموده دوم ملک و کهن لبر با دشناسی در آمده تنخواه امیران بی جا گیر شود

و غازی الدین خان که در بریا پور سکونت دارد با حمد آباد کجرات برود یا بحضور بیاید مقدم

فرمایند که روز تحویل محل بود جلوس فرمودند بادشاهزاده و جمیع امرا جواسر اعلیٰ شیکش مانده

نظر اقدس گذرانیدند و بهر یکی جواسر فاخره و خلعت های متکلف عطا شد و بهر یکی نبدای

اضافه منصب مرحمت شد شیو هم در دارالخیر اجبیر مخیم سردقات اقبال گردید چهار روز متواتر

نیر یارت محین الدین چشتی تشریف بردند ابراهیم خان نائب صوبه دار کابل که به بادشاهزاده

رفیع الشان بهادر مقرر گشته خطاب علی مردان خان استیاز یافت و پالکی جبالدار که خاضه

سواری بادشاهزاده ماست پیشتر بمنجم خان خاتخانان عطا گردیده درین ولایه امر الامر

نظر تنگ نیز مرحمت شد و حضرت بدولت متوجه سمت او دنیور تعلقه رانا باراده دکن از

نزدیکی شاپور دیال پور گذشته پایه قلع چطور که ویرانه مطلق است سردقات اقبال برپا

گشت حکم صادر شد که رانا اگر خود آمده استسعاد ملازمت درمی یابد مورد مراحم میشود و الا به

تنبیه برسد او اختیار این معنی نموده درین ضمن مکر بعضی رسید که کام بخش داخل حیدرآباد

شده قلع کوکنده را محاصره دارد و رستم دلیخان پسر جان سپارخان و چندی دیگر / (در قیام ۱۱۶۰ هـ)

سنی پنجاه
احبار

نیز بحضور رسید بنام ستر سال پسر چنیت بنیدلیه فرمان استمالت صادر شد القیاد حکم نمود و راودیت
 که در جنگ کشته شد بهاری چند و پیرتهی سنگه پسرش در وطن با خود خر خسته برداشتند درین ضمن رام
 چند از ستاره کده نزد یک وطن رسید و فوج مستقر کرده خواست که بر بهاندیر بیاید ازین طرف بهار چندی
 نیز جماعه بر سر او فرستاد اگر چه جنگ بمیان نیامد لیکن را بنجند طرح داده برخاسته بحضور اقدس رفت
 انچه اندوخته راودیت بود بخرچ سپاه درآمد و ملک خراب شد این همه رخا ش اراجپوتان با (در فی ۱۵۱ الف)
 یکدیگر از اقبال بادشاهی است بقول آنکه مصرعه از طرف کشته نشود اسلام اکدم
 بر مقدمه راجه ساهو که از نزد محمد اعظم برخاسته بدکن فیت تار سیدن خجسته بنیاد جماعه بسیار فراهم
 آورد خجسته بنیاد را محاصره کرد و دیواره کجاست برون را آتش داده غارت نمود چون منصور خان
 بجای خود خبردار بود ساهو به جماعه خجسته بنیاد دست رس نیافت مالوس لطیف احمد کمر رفته بازم
 سیوا پسر را ما جنگ کرد و چنانچه مکنو خاظم راجه ساهو بود و عمل نیامد تحصیل ملک پر وخت چون
 رستم خان در برابر شورش ساهو شنید عالینخان پسر خود را در آن جا کذاشته خجسته بنیاد آمد
 راقم بمجامعه پسران را و خیانت دیده لب بصحبت زجهها قبایل را بکوالیار رسانیده بحضور رفت چون
 حضرت در حرد ملک را ناآتش لطف آوردند بعضی رسید که کامبخش پاد از انداره برون نهاده و
 قلعه دکن کمر که پیرایا باز متهم شده بود کامبخش حوز رفته محاصره نموده به تصرف در آورد و بکشته
 تسخیر قلاع اقلع افواج تعین ساخته بمید را آباد رفته بلفظ در آورده و قلعه کلکنده را محاصره
 کرده غازی الدین خان نیز با او متفق است بر چند احکام بر رفتن کجرات احمد آباد صادر شد در بزرگوار
 بدفع الوقت گذرانید و کام بخش فوجی ببرداری اهن خان بر گزناک که داود خان سکونت دارد فرستاد

اوراق گذشته مفصل بقلم آمده بپناه خلد مکان حلت فرمودند قابو یافته بر جو و پور دست
 رس یافته فوجدار بادشاهی که در آنجا بود اورانی حرمت ساخت در زمانیکه بادشاه دین و دنیا
 متوجه تادیب محمد اعظم شاه بودند فرمان طلب حضور بنام اجبت سنگه صادر شده بود و حضور نیامد
 حکم والاشراف صد و رانیت که فوجدار لتین نمایند که جو و پور خانی کرده حواله ش نمایند و
 بجهت مشتمل نمودن و بعلایمت آوردن او خانزمان لتین فرمودند چون خان زمان در نزدیکی
 جو و پور رسید اجبت سنگه آمده دید عذرهای نامموع بمیان آورد خانزمان تسلی او نموده
 و فوجدار بادشاهی در جوده پور نشانیده اجبت سنگه را همراه آورد و بجنب سه نزاری و
 انعامات استیاز یافت چون محاکمه جو و پور فیصل شد توجه بر ملک رانا چتور کما شتند (در ق ۱۰۱ اب)
 که او را سحر سازند این مقدمه رانا اینجاکند اشته بمطلب دیگر قلم می آرد که را و بده سنگه تا و
 زمیدار ؟ در کابل سمرکاب سحابت بود امیدوار زمیداری مود و کوته که رام سنگه پیر
 کشور سنگه تا و اعلق داشت فرموده بودند چون رام سنگه در جنگ همراه محمد اعظم بچه شاه کشته شد و
 او بر او بده سنگه و خطاب را و راجه مقرر گشت و او فوجی بر بهیم سنگه پیر رام سنگه فرستاد که
 از کوته و مود برسانند بهیم سنگه نیز جمعیت فرایم آورده با کسان را و راجه دود فوجیک نموده
 شکست داد و بسیاری دیهات بوندی خراب کرد آخر الامر با یکدیگر یک کونه صلح بمیان آمد
 مقدمه راجه گپو اسم و راهتور و تا و اچنان شد بر ملک سرحد رانا خرابی روداد حالا مقدمه بنبله
 کهنه بنجارش می در آرد که راجه ادوت سنگه زمیدار او ندجه که قلعو کملنه را کند اشته بوطن
 خود رسید با و جو و یکدیگر طلب حضور شدند و راجه چند سیری از عهد خلد مکان بوطن رفته

می آوردند حضرت غلبه جانی سرحد تاکید کردند که مردم لشکر دست تعدی بر عیال نکنند متاسفانه شکرکشت
 میان راجه جسنیکه و جسنیکه مناقشه بلند گردید در ابیر فوجدار با اسم سید حسنیجان باریه فتنه نشست
 چون بادشاهزاده جهان شاه بباد را عارضه بدنی رود او در سواد قصبه بهوسا و رچندر روز توقف
 افتاد متعهدون بیابان را دست چپ گذاشته براه نو و جگنا تبه کچوا به ویر کنه دیوسا تعلقه
 و سواد مار و کپیر وال و بستره متوجه انبیر شدند اکثر پکنات به بندهای بادشاهی تنخواه دارند
 درین راه آبادی مطلق به نظر نیامد از ظلم اهل لشکر مردم دیهات روغبار نهادند و نام نشان
 آبادی نماند و آب شیرین کم بهم میرسد از راه دور می آوردند بهر حال به انبیر تشریف بردند محل راجه
 را بادشاه سیر فرمود و تحسین بسیار کردند شهر انبیر در کوستان واقع است و تالاب بسیار دارد
 و نزدیک محل راجه چندان تالاب ساخته و بالا کوه دیوار بهر جهان بنا کرده استحکام داده عمارت
 فضای بسیار دارد و مبلغ کلی خیرچ و آورده عمارت بادشاهانه منجاید عقب کوه باغ بهر
 وضع باغ شالامار کشمیر و لاسور ساخته مرزا راجه رام سنگه پسرش نسبت دور باغ زیاده
 از دیگر کوه خواهد بود عمارات متحد و هنرهای فراوان دارد جمیع بادشاهزادگای و اکثر امرا
 از دیدن آن جا راحت و امن اندوختند سه روز در اینجا توقف فرمود تمامی شهر و عمارت راجه
 خالی بود مردم انجا بدر فتنه بودند از سانگانه کشته از نزدیکان کشن کذه و طی راجه روپ
 سنگه که عیانست که پسرش بعد از آن به راجه ببادر که راجه سنگه نام دارد عطا کرده عبور فرموده متوجه
 جوده پور شدند بعد فوت مہاراجه جهونت سنگه راهپور جوده پور بهر بادشاهی در آمده
 واجبت سنگه پسرش از جای صاحب لفاصله سکونت گرفته اوقات میکند رانند چنانچه

متوجه دکن باید شد بدین اراده به بهانه زیارت معین الدین چشتی اجمیر از متعه الملک
 اکبر آباد تبارخ نفقاریم شعبان المعظم سنه احد کوچ فرمودند و امیر حکیمه نظم و نسق معزز گشت
 چون راجه جبینکه بخواسه که همراه اعظم شاه بود و در عین جنگ داخل فوج بهادر شاه گشت و بگفتند که
 بهادر خورش از کابل همراه آمده آسید و از رسیداری انبیر فرموده بودند در سر دوبرادر بر مقدمه زمیاری
 نخواستیم بماند آمد چون مناشعه بر دوبرادر بعضی اقدس رسید حکم صادر شد که انبیر در قریه باستانی
 باشد از اکبر آباد بفتح پوری سیکری که شیخ سلیم چشتی آسوده اند و از ده کرده از اکبر آباد شش
 دارد نزول رایت احلال گشت قلعه و تالاب ساخته و پیر دهنه اکبر بادشاه است صورت نیست
 که بادشاه را بر فرزندی که بوجودی آمد حلت می نمود تا مدتی فرزند بوجود نیامد بادشاه عتقاد
 درست با سر اوقات عفت با رزوی فرزند که نور بامره خلافت باشد پیاده به فتح پوری شریف
 بردند و محل قلعه در شهر احداث فرمودند چون در میان اثنا کجرات فتح شد و خبر قدرت در نجاب
 رسید فتح پور نام گذاشتند مدتی حضرت در نجاب بسر بردند درین ضمن محلی بادشاه را صورت حمل (در ق ۱۶۹ - ۱۷۰)
 ظاهر شد و تبارخ قولد بادشاه زاده شد قلعه حضرت سلطان سلیم مسمی فرمودند و حضرت ان
 نو باوه سلطنته را جهانگیر نام کردند در میوه لا که قلعه دیده شد ویران افتاده و الحله آبادی نزدیک
 روضه شیخ است و دور قلعه زیاده از سه کوهه خواند بود یک طرف نزدیک روضه تالاب کلان نیز
 ساخته اکبر بادشاه است صورت ویرانی این است که قلعه دار و فوجدار به سبب قریه جوار اکبر آباد
 کم مصیبت میشود چون جانان نواح سرباد برداشته تاخت و تاراج کردند از آن مدت ویران
 است درین سفر که حضرت بهادر شاه متوجه آن طرف شدند لشکریان چوب و گاه و میات میروانته

خود ساختند و بسیاری میسه تمیز اختیار نمودند چنانچه تیغ بهادر نام که در کورهای نواح سرزمین است
 داشت و خود را با دوشاه مذنب خود می گویانیا چنانچه بسیار با او فرام آمد چون خبر بفرمانده رسید
 عالمگیر بادشاه رسید حکم شد که او را بشنود بسیار نزد سرگاه که بنشیند بسیار است رسید چون فرستاد بادشاه
 بهادرشاه بی فتح در کبر باد زینت آرا بودند استعاده لازمست دریافت علم ایچیه فقیری و در پیش
 ندارد غرور سپهری در سردار سپه دارخان از اراک آباد آمده سعادت ملازمت یافت خجانب
 خانبهان بهادر و اخافه مذنب ممتاز شد ابروت سنگه بنده رسیدار او ندرتبه قلعه المانه و راوت
 پال تباد قلعه در پرناله در ارم چند قلعه دارستاره و پربلی و جبهه ی قلعه داران دیگر علاء الدین
 های نموده از دکن برخاسته آمدند حکم ارفخ تمام شد که تمام قهرشان صوبه داران رستم خان و کبکی
 خبردار باشد غازی الدین خان بهادر که با نام بخش هم کلان و سران خود را بی حکم اقدس خطاب میداد
 و جاگیر تنخواه میگرفت حکم شد که بنشیند و قبول این معنی نموده به بنام صوبه داری دکن سعادت
 بسیار کرد درجه پذیرائی نیانست فرمان رفت که به محو به کبر است احمد آباد برود و چنین قلع خان و محمد اسین
 خان بهادر از دکن آمده ملازمت نمودند چنانچه مکنون خاطر آنها بود اعزاز نیافتند یک گونه رعایت
 بحال نموده همین قلع خان بهادر را صوبه داری او ده و محمد اسین خان را بهادر آباد مقرر کردند و
 جمیع بنده های عمده خلده مکانی بحایت اخافه و خطاب سر ملندی / حائل بودند در حضور جمعیت (در ق ۱۴۹ این)
 بسیار فرستاد و خزانة عمده خلده مکان تصرف در آمد و در ملک هندوستان با دوشاهزادگان حاصل
 و خاندانان و غیره امر جاگیر است تنخواه یا نمیداد بسیاری امر اطلبه در جاگیر مانند خاندانان
 تدبیری ازینخته بعضی رسانید که ملک وطن را چوپانان مقرف والا آورده بامر قسمت نموده

کرده بود در تاسف از راه عبرت جان بجان آفرین داد چون بیکم صبر و یک اکر آباد رسیدند
 هر چهار بادشاخ را و را حکم شد که استجالی برزند امیرالامرا و ذوالفقار خان ملازمت بادشاخ را و در میان
 راه نمودند جهاندار شاه از پاکی فرود آمدند و مخالفت کردند امیرالامرا استسعاد ملازمت دریافت
 ذوالفقار خان بی سراق و ست لبته / در حضور آمد از راه فضل و کرم با وجود این همه تقصیرات بانعام
 خلایع و سراق تمام گشت امیرالامرا خطاب نظام الملک آصف الدوله از اصل و افتخار هشت نزاری و
 خدمت وکیل مطلق و ذوالفقار خان خطاب امیرالامرا و صفت نزاری و خدمت بخشیگری اول بدستور
 سابق امتیاز یافتند و حکم شد که بعد از اخراج نوبت هر چهار بادشاخ را و ذوالفقار خان نظام الملک نقاره بنواخته
 باشد و مهر توکر را بر سر کزن او ساختند و همراه بیکم صاحب که بشا بجان آباد رخصت نمودند به
 تقریب بنظم و نسق الفصیح و ستوری یافت نظام الملک و صوبه لاهور بنیالامشان مقرر شد و نیابت
 بمیرخان پسر امیرخان لغو نیابت و نیابت آصف الدوله با امیرالامرا و نیکم مقرر کردند کور
 کونبد از اولاد کورنانک مشهور که در عهد سلطنت افغانان به سیه نوکری میکرد را بنید فقیرا
 دوست مدد داشت و اعزاز بسیار میدادند چون طالبی یادی کرد حالتی بهم رسانید که اکثر مردم مغان
 و لاهور و افغان با و مطاع شده سرید گشتند و نانک کتا بها چند در توصیف و تحسید باری تعالی
 مسطور نمود رفته رفته چنان شد که در سر ملک نائب با تعیین نمود که مردم را بر بند بیاورد و نا
 شوند در بنیالامرا دیده و شنیده میشود ملکی و شهری و رقبه و دیهی خالی نیست که بعضی
 اعتقاد او از سر جامتالاج خطیر بطریق نذر به اولادش که جانشین او میشوند میرسد و
 بشوکت بسیار سکند را بنید و بعضی در اولادش صاحب حالت شده اند و غریب و سکنیت میشود

در تمام
 در تمام

و حسین علی خان و سید نور الدین علی پسران سید عبدالله خان تر و دو نمایان نمودند و سید نور الدین
پیاویده شده یکبار آمد تحسین علی خان را خطاب سید عبدالله خان از اصل و افاضه بمنصب چهارنزاری و
حسن علیخان سه نزاری و لعل خان نقاره سر بلند ساختند و راوده سنکه با خطاب راجه و
سه نزار پالیدی و حسنکه بهادر خور و راجه حسنکه کچور سه منصب سه نزاری که در کابل مکران بودند
و راجه حسنکه پسر راجه بالنکه را به طور که همراه عظیم الشان ترودات نموده خطاب راجه بهادر و منصب
سه نزاری ممتاز فرمودند و مرزا صدر الدین محمد خان خطاب مرزا شاه نواز خان و جهان خدمت
نخستین دوم و از اصل و افاضه چهار نزاری و از سلاطین کاشغری خطاب

مرتب مفت نزاری و جان نثار خان چهار نزاری و مرحمت نقاره و بنده های بادشاهی
والا شاهی سرکمی به اضافه دو چید و سه چید و عنایت خطاب و عطای علم و نقاره سر بلند ساختند
و بسیاری از خدمت نمودن خطاب رای سر بلند یافتند چنان شد که بهر کسیر و صغیر خانی مثل حال
یافتند خطاب خانی و رای علی انجم شد امتیاز از میان برخاست و بسیاری مکرران و دفتر
که از روی منصب بادشاهی داشتند بمقام صاحب عمده و خطاب سر بلند شدند و از نوکران
بادشاهان و نیز بمنصب و خطاب خانی و رای یافتند کچن شرف توچانه و نرسید اس شرف
صغیر خان خطاب رای که شده اند خاندان آنهاست نیز خطاب رای و اضافه سر بلند شدند
امیر الامر السد خان و ذوالفقار خان چندی در مومض عتاب مانده فرمان و خلایع از راه
عنایت مرحمت شد که بابیکم صاحب و نسیر و بشگاه بحضور بیاید و او دینوری محل عالم گیر
مادر کام بخش از مرحمت بادشاه و جدایی پسر و کشته شدن محمد اعظم شاه که عباد و خود نامزد

برده بزمین سپردند و کمان رام سنکه لاش او را در لوز بآتش حواله کردند و راقم لاش را و دست در
 موضع دهمی هفت کرده از اکبر آباد به آتش سپرده با بهاری خید پیشش روانه وطن کردید بهر سکنه
 سر و طرف بی تجارت رفت کو ازان نواح تباراج نمودند حضرت بدولت و اقبال دور در سواد
 جاجو توقف و زبیده متوجه مستقر الحلا ف اکبر آباد گشته بمقتقر الحاک نامو فرمودند حکم صادر شد که
 عالمگیر را خلد مکان نوشته باشند و بر تخت سلطنت جلوس آرا گردیده آواز مبارکباد در گنبد گردان
 بلند شده راقم تاریخ یافته جلوس جلوه ظل الهی و بادشاهزاده محمد منیر الدین جهاندار شاه
 بهادر محمد اعظم را شاه عظیم الشان بهادر و رفیع القدر شاه رفیع الشان بهادر و تخته احرر جهان
 شاه بهادر خطاب کرده سر یکی را از اصل و اضافه بمنصب سه نزاری بهست و بجهت سوار ممتاز
 ساختند حکم والا صادر شد که در حضور نقاره می نواخته باشند چون از منعم خان خدمات شالیتیه و
 ترددات نمایان بطهور موسست و زخمها بر داشت و علاج یآوری کرد مورد عنایات بادشاهی
 شده خانخانان بهادر طغر خلبک و منصب هفت نزاری و خدمت دیوانی اعلی ابجای اسناد (۱۱۶)
 امیرالامرا و عطا نقاره اخقاص یافت کجا محمد منعم و کجا پایه دیوانی استیحه از فضل و کرم کار ساز
 کریم بی نیاز باید دانست محمد نعیم پیشش که در عهد عالمگیر بادشاه خطاب نهم خان داشت و خطاب خان
 زمان بهادر و نقاره و منصب سه نزاری و خدمت خشکری سیوم سپردم خانه زاو خان و چند
 خدمات امتیاز یافتند و حضرت بدولت از راه زره پروری خانه خانخانان را بمقدم خاص
 منور ساختند و اشیاء و اسباب و خزان و پاکی زر دوزی چهار دار مسلسل بابت بهیارت که
 مخصوص سواری بادشاهزاده هاست مرحت کردند و پایه اش از جیب شد تا افز و دود حسن علی خان

جلوس شده

از غیرت انحضرت عالمگیر است تاریخ تاریخ شهادت حق اعظم شاه است «حق اعظم شاه
 تاریخ شهادت «ما ان ذوالفقار خان عقب سواری ایشان سرسمه اتیاده بود چون محاصره فعیل شد
 بکوالیار پیش پدر خود بیعت روانه گردید و از نزدیکی جا جو تا دهلوی و نورآباد از دست کواران
 ان نواح خفت های بسیار کشیده سید مظفر نوکر امیر الامرا اسد خان که بمنصب پانصدی سرسبز بود با
 سید ؟ و غیره پس آن و برادرزاده های و چندی دیگر در وقت جنگ پیش فیل نفر جنگ سرخزونی
 حاصل نمودند و کبیر افغان جماعه دار که صاحب فیل بود میان راه دهلوی و پور به سبب حرارت هوا که
 در بر داشت از اسب جدا افتاد خبر به ذوالفقار خان رسانیدند بحال نوکر عمده خود نه پیرداخته
 بمصوب های بسیار بکوالیار رسید چون اعظم شاه عالم را پدید آورد و درستم و نمان از قبایل آورد و بخان
 لوبتج بهادر شاه و قصه محمد اعظم که هر صبح جنگ خانی شدند نزدیک فیل محمد اعظم رسیده سر از
 تنش جدا ساخته نزد بادشاه بهادر شاه برد اگر چه بحسب ظاهر شادی کردند لیکن آن باد
 شاه کریم و رحیم از کشته شدن محمد اعظم و آوردن سر او غمگین گشتند و نظاره فتح نواخته در میان
 میدان دایره نمودند و عالی تبار پیر سیوم اعظم شاه زخمی بود بیدار دل پیر بیدار بخت را
 بحضور آوردند عنایات و توجهات بحال آنها سبذول کردند و بجهت علاج زخمهای او خود متوجه
 شده نزدیک بخوابد نشستند و بجهت زخمهای الطاف روز افزون زیاده بود و در آن هنگامه
 از بی آبی که مطلق است نمیداد و عالمی تلف شد اسب و فیل بسیار کما آمدند زیاده از دوازده در ق ۱۶۴۱
 نزار سوار در میدان افتاد حکم شد منادی بگردانیدند که بامردم محمد اعظم مزاحمت نرسانند
 صدر الدین محمد خان رفته ملازمت نمود مورد مراجع گردید لاشه خاثر مان و خان عالم کوالیار

نزد ذوالفقار خان و بعضی باطراف دیگر آواره شدند از اوایل شروع جنگ در عین جنگ باد به
سخت تمام وزید چون زمین رگیشان بود از فرط گرد و غبار حبابان در چشم عالمیان تیره نمود و کمانه
رستاخیز به میان آمد در میان وقت / راجه حبیب که کچھواسه در فوج بهادر شاه رفته ملحق شد (درق ۱۶۵ اب)
چندان اغراض یافت چون خبر گشته شدن امر او فرار نظر جنگ به اعظم شاه رسید پای سمیت در
عمره جنگ افشوده بر قدم پیش می گذاشت و شانزده محمد اعظم متواتر کسان در خدمت شاه
غیرتاد التماس بیک نموده دیگر شانزده تا که بغافل بودند و جان نثار خان بر وقت بیک
رسید با اعظم شاه چندان فوج غافل چندی جماعه در شاهی نظر بر پاس نمک نموده جان
نثار شدند بیدار بخت و الا جابه با وجودیکه جماعه قلیل همراه داشتند رستمانه در میدان رزم
کمانداری مینمودند بر خیم تیر و تفنگ و کوله گشته شدند و ازین قصه به محمد اعظم خبر دادند و او
نیز به تیراندازی چابک دستی مینمود از قضا الله الهی زخم تیر و تفنگ رسید و عاقبت خود
را محو گردانیده سر خردی کوشین شده تخت نشین عالم بالا گشت و ایام کامرانی سه ماه پشت
روزا خچه از ابتدای تواریخ بیتیوریه ملاحظه شد بچکی از باد شاتان و باد شانزده مادر
جنگ سلطانی سوای اولاد بادشاه جم جابه انجم سپاه عالمگیر بهادر غازی بدرجه شهادت نرسیده
اند روگردانی را بر خود عار داشتند این همه از فضل باطنی و قوت دلی حضرت عالمگیر که بر
جمیع برادران منظر و مضمون گشتند و همه برادران پشت دادند رو بیکر نهاده از پیران و بنابر
حضرت چه چنین لظهور نیاید برادران عاقلان بادشاه که مرزا کامران و مرزا اندال باشند
مکر جنگها نموده از محارک پشت دادن شرف پیدا شده صلف / این بادشاه اثر و بیکر دارد (درق ۱۶۶ اب)

که بخطاب الدردنجان اعظم شاهی سر بلند شده بود زخمها مهلک بر داشته لجه خیز روز ملاک
کرده چون راودیت و رام سنگه با داکندشته بچوشتند جمع امر از خمدار گشتند لفر خنک دل از دست
داده از عرصه جنگ میل را حبله رانده عقب سواری محمد اعظم شاه دور تر رفته التیاوه شد بعضی
رستمی با کرده سر خروزی دین و دنیا کردند ذوالفقار خان در دکن کارهای مردانه نموده بود جنگ

سلطانی را آنقسم تصور کرده با بادشاهزاده اعظم شاه / امر پیش رو را تا کی حبله روی نمود (در ۱۶۵۱ سنه)
اگر لفر خنک خود را نیز با امرای پیش رو چنانچه اخلاص ظاهری داشت شریک میشد و
اگر ساعتی در آن عرصه قرار میگرفت این همه سرخ مرچ که به اعظم شاه روداد به ظهور نمی آمد
اگر چه فیض سلطنت بنام سرکه از درگاه کار ساز حقیقتی تقسیم یافته میشد لیکن از مذنب مذویت
که با اعظم شاه داشت بعید نموده اکثری نوکران اعظم شاه چون صورت واقعه چنان دیدند دل
تسکته شده پیروی لفر خنک بهادر نمودند و خود با مردمیان رزم ندیدند در سردو جهان
نام بلندتر میکردید و برای زندگانی مستعار بد نام زبان کبیر و صغیر کردند و باز خان که آبروی
راودیت بود از ضرب تیر کوله تفنگ قالب از چنان تپتی ساخت لجه از آن جنگ بهر ترتیب خان
و مطلبان و خدا بنده خان و صفو بخان افتاد مردانه جانها شدند تعجب این است
که لفر خنک با وجود این ناموری و مردانگی چنان کند هر چهار امر که سواد میگیری حضور
شیه و دیگر غمیه الله الله گشتند سر خروزی و دنیا حاصل نمودند صدر الدین محمد خان غشی ^{نشدند}
دوم سلیمان خان پنی و سید سد خان و احمد سعید خان و راجه او تم کور و سجا سنگه را بهر
و بهاری چند پیراودیت و محمد رستم بنیره و لمر خان زخمی شده از عرصه جنگ برآمدند بعضی

لازمه توپخانه بجهت احتیاط پیشخانه اتیاده بود و توپها را سه میداد غارت کران جلد و
 شتاب رسیدند خان مذکور توپخانه را کذاشته بدو مردم اعظم شاهی مشغول غارت شدند
 فوج تندی برهم شد درین ضمن خبر رسید که فوج شانزده محمد عظیم نمودار شد نفر تحنک با سواران
 بمقابلہ ایشان روانه شد چون جماعه بسیار مشغول غارت بودند ^{نمودار} هر چند سواران
 خواستند که جماعه پرکنده شده زود جمع کرد و مسیر نیاید فوج کم ماند سر رشته تدبیر از دست رفت
 سواران جنگ آزموده و امرا ی کار دیده متفرق گردن شده راودولیت تبدیله و رام سنگه با و او
 خان عالم و مسور خان که پیش روی نفر تحنک بودند بر حسب تاکیدات اعظم شاه و انشاه نفر تحنک
 انتظار افرام آمدن جماعه متفرق نگشیده رو بروی فوج محمد عظیم روانه شدند بابت

(درق ۱۶۲ باب)

دو لشکر لصله کشیدند فوج ۴۴ دو دریای آتش بر آورد و موج

شد از هر دو لشکر آراسته ۵ قیامت بر روی زمین خاسته

از ان جمله راودولیت سپاهی بی بدل بود از راه غیرت سبقت نموده فیصله را جلد شتاب
 نزدیک فیصله باز خان افغان که سوار اول محمد عظیم بود رسانیده کارهای رستمانه کرد چون
 شلک توپخانه از آنسو زیاده از حد شد و این طرف سوای نام خدا چندی سواران جنگ
 جو کمی نبود در همین وقت کوله ز بنورک بر راودولیت رسیده از عقب پشت گذارشته
 در بازوی راقم زخم نمود با سه امرا کارفرار عظیم در پیوست سر یکی مردانه جانفشانی کرد و رام
 سنگه با و او خان عالم و مسور خان در این عرصه کارزار چنان قائم بودند که جمیع کفر نشین و تحسین
 می نمودند نظر بر نام و ناموس نموده جانها را شده سر خردی دین و دنیا شد و اما ان الله اعلم

از ملتان رسیده ملازمت نموده بستی و پنجم صفر سواد و علی محمید سلو قات کردید قریب نیمی هزار
سوار مرکاب سعادت بود و اعراض شانزاده محمد عظیم در زود رسیدن متواتر از لنگر قدسی گذشت
بدولت و اقبال بکویچ در رازنزدیکی اسلام آباد طرف مهتر اشراف آورده منعم خان را نزد
باقی خان قلعه دار اکبر آباد فرستادند که او را شتمل عنایات ساخته خزانه که برای خرج سپاه
در کار است بیارد حسب الحکم عمل آورد و او را شتمل نموده یازدهم ربیع الاول سواد باغ
دوره دایره فرمودند شانزاده محمد عظیم از شرف ملازمت سعادت اندوخت قریب یک
لک و پنجاه هزار سوار جمع کردند یازدهم جمادی ثانیه محمد اعظم شاه کوچ فرموده جاجو
دست چپ گذاشته سلو قات سلطنت برافروختند و در ترتیب و آراستگی فوج توهم
فرمودند و گذر و نشیب و فراز جاجو را از توپخانه آماده ساختند محمد اعظم شاه چهاردهم
ماه مذکور در نور آباد رسیده یک روز توقف کرده بر سپری زمی داران / جاجو را دست
چپ گذاشته سفید هم افواج را تو زک داده روانه جنگ شد لیرض شاه عالم بهادر رسید
محمد اعظم اراده رفتن اکبر آباد دارد شاه هم بیعت متوجه جاجو شده انتظار داشتند این
صحن لیرض رسید که محمد اعظم از جاجو لفاصله دو کرده رسیده و شانزاده محمد عظیم بیعت تمام صف
آرا گشته و بادشاهی که مستقل باغ جاجو استاده بهر میشد دست برد نموند حکم
شد که شانزاده ملک محمد عظیم شتابند لقص این سانده اکنه نیر ماه فوج اعظم شاه دو
کروی جاجو رسید خیمه اردوی بهادر شاه نمایان شدند فوج مسیه که لیر کروی
ذوالفقار خان بهادر بود جلور نیز شد با وجودیکه رستم دل خان با توپ در سیکله و بان و

(در حق ۱۶۲۱)

محمد عظیم

تعیین نموده و او در دیوبند رسید و گذرکنند او کوکرکه مسدود ساخته با توپخانه آکنده و جاندار
 خان عرف خواجہ بکام بہادر شاہی فوجدار گوالیار را نزد خود طلب داشت بسیار سخت در گوالیار
 رسیده بہر و سنجاہ در آنجا ننگہ داشتہ نور آباد دایرہ گاہ ساختہ بہر بہری رسیداران از کماٹ
 ایسا و چھولا دریای چنیل را پایاب عبور نمود در آن روز بہر بہر سبب نشیب و فراز را عقب
 ماند از اینجہتہ دور و توقف روداد و محترم خان از وقوع این معنی شبان شب کرختیہ بہر آباد
 رفت و بسیار سخت در دیوبند رسیدہ انتظار تشریف آوردن شاہ عالیجاہ میکشید در وقت
 زیادہ از پاژوہ نزار سوار موجودی خواہ بود از علم شاہ در گوالیار رسیدہ بہر و سنجاہ با بہر صاحب
 محل و امیرالامراست خان گذارستہ روانہ پیشتر شدہ براہ گذرکنند ادریای عبور نمودہ بہدار
 سخت و لغت جبک ملازمت کردند سرگاہ کہ خبر حلت حضرت عالمگیر در پشاور بہست نہم ذی الحجہ
 بہادر شاہ استماع یافتند پنجم محرم با فوجی کہ در رکاب سعادت بود کوچ فرمودہ نہم بہر دریای
 اٹک تشریف آوردند و حکم علی ستن پیشتر شدہ بود و روز بہر برای عبور توقف نمود و داد و
 دریای جہلم و خیاب نزدیک بود / سر دہل سبتہ عبور فرمودند و در ہموای تالستان
 باستقلال تمام واستحال مالا کلام طی مراحل می نمودند در نزدیکی لاسور مخم خان موزاری نائب
 صوبہ در اینجا دیوان سرکار شرف ملازمت استسعاد حاصل کرد و دریای راوی را علی سبتہ
 و جمعیت مناسب فراہم آوردہ اپنے خزانہ در لاسور بود صرف نمودہ لوازم جبک و اسباب شتر و
 ضروریہ داشت ہیا ساختہ مورد مراجعہ گشت و سر امرای کہ در رکاب سعادت بودند بانعام
 و مساعدہ و عنایات بادشاہانہ ممتاز شدند و شاہزادہ محمد محمدرالدین با فوج مناسب

نزد
روداد

(درق ۱۶۳-۱۶۴)

در باب سبب حجت

و احمد سعید خان سادات بارسه و غیره مفت نزار سوار موجودی از کد را بدین جهت فرموده
 که نزد بیدار تخت بر سنده راجه ساپو پسر سنها که در عهد عالمگیر نظر بند بود باز حواله نفر تحبک شده
 بود صریح رخصت دادن مصلحت ندیدند به اشاره عالیجاه از نزدیکی دورا رسیده با چندی مردم
 که رفیق او بودند فرار اختیار نموده راه ملک دکن گرفته پیشینه غارت گری گرفت و جماعه فراوانی
 فراهم آورده بر لوره جات بیرون شهر خجسته بنیاد دست تقدی دراز کرد و نفر تحبک بکوی تنوتر
 نزد بیدار تخت روانه گردید و شاه عالیجاه نیز پاشنه کوب در نواح سرخ رسیده کویال
 تانولکوی انجاریه که پا از انداز به بیرون نیاده ؟ اختیار کرده بود سرگاه بملازمت ؟
 آمد نجف شاهی گرفتار گشت و از بار کرانی سرحدات یافت راجه ولیپ سنگه مندلیه که وطن
 او از نزد و از زده گروه است سرچند برای چند روز رخصت سماحت نمود و صورت نه لب و
 اندر سنگه راهتور که همراه نفر تحبک لغات شده بود از میان راه بوطن خود خواسته رفت
 سرگاه که نفر تحبک به نزد رسید بنگامه جنگ نزدیک بود راجه ولیپ سنگه و بنده متعلقان
 که همراه داشتیم بمسکن راجه فرستاد و شانزده بیدار تخت در پلانچه شش گروه از نزد و دایره
 داشت خان بهادر آمده به ملازمت مفتخر گشته بهراونی عمر کاب عالی گشت چون هوا
 بسیار گرم بود در راه مانی آبی بدرجه اتم روداد چهار ؟ بسیار در راه تلف شد / خصوص ؟ (در ق ۱۳۳)
 بر کدز تو مری و کرانی غله علاوه آن تملکه که عظیم بمردم روداد و آب ؟ آمیخته
 به پانزده روپیة بدستواری بدست می آمد خبر آمد که شانزده محمد عظیم از اکبر آباد محشم خان
 پسر رضی خان مرحوم عرف شیخ میر عالم گیر شاهی را جبهه آنداد رانی کدز درای چیل

مبالغه خطیر گرفتند چون راه نادیا و تو مری / بحساب کذا کبر پور و اجین نزد یک تر بود باوج
 دی مطلق آبادی نداشت و مرسته های مکرر ویران نموده بودند، اختیار کردند فوجی بمهرکردگی
 خانزمان و خان عالم دکنی و اله ورد بخان و ستوری یافت که گذر تو مری را صاف و بموار نمایند که پیر
 به آسانی عبور کنند و ایند رسکه پسر راجی سنکه راهپور از فوج غازی اله بن خان بهادر آمده ملا
 زمت نمود بخطاب راجه و پنجهزاری ممتاز گشت خبر رسید که شانزده بسد از تخت بهادر از احمد آباد
 کجرات به اوجین رسیده عازم شهر است چندان جمعیت ندارد و شانزده محمد عظیم حسب الطلب
 عالمگیر بادشاه از سبکداز روانه حضور گردیده پسر خود را در آن ملک گذاشته روانه حضور شده
 میان راه خبر حلت آنحضرت شنیده در فراسم آوردن جمعیت و زر بخشی و استعالت زمیداران
 توجه گماشته به اکبر آباد رسیده مختار خان ناظم آنجا را که صبیح او در عقد حبابه بیدار گشته بود
 با افتخار خان پسرش نظر بند کرده اندوخته و اموال او را ضبط در آورده با قیخان علقه دار
 اکبر آباد را امر شد که علقه حواله ملا زمان عالی نماید در جواب التماس نمود که وراثت ملک بادشاه
 زاده ما هستند بهادر شاه از کابل و اعظم شاه از دکن می آیند حواله نمودن علقه بملا زمان
 عالی مصلحت نیست از راه اعتراف امر شد که علقه محامره نمایند دو سه روز چکی توپ و تفنگ
 بمیان بود چون او بجای خود است حکام هر برج تازه نموده بود تلاش ایشان پیش گرفت قریب
 شصت و شصت و هزار سوار جمع کردید از استماع این معنی ذوالفقار خان بهادر و خانزمان و خان عالم
 دکنی و راجه دلیت سنکه بنده و راجه رام سنکه نادا و اله ورد بخان و راجه ستر سال و راجه
 شجیان سنکه راهپور و دل دلیرخان بنیره و دلیرخان عرف محمد رستم افغان و اسید سد جان (درق ۱۶۲ ب)

نادا چهارنزاری و تنجا سنگه راهتور سپه راجه الوپ سنگه و ستر سال راهتور و محمد رستم بنبره و لیر خان
 و غیره ذالک باضافه و مناصب و خطاب خانی و راجکی و عطای تقاره و علم ممتاز گشتند راقم نیز
 بمنصب پانصدی سر بلند گشت / رفاقت امر را اختیاری بنمود که محمد اعظم بدست خبر داشت (در ق ۱۶۱ ب)
 بزمان شیرین چار ناچار رفاقت اختیار کردند بندهای شاهی شکامه چید روز را غنیمت دانسته
 بدرجه امارت رسیدند و از حک نشستی خیالهای باطل می نداشتند و توپهای کلان و خود
 و بسیاری ریکله و لوازم توپخانه در احمد نکر و خجسته بنیاد گذاشته با تمامی بهیر و بنگاه روانه هندوستان
 گشت و میگفت که جنگ توپخانه بازی کو دکان است سوای شمشیر قمر به دیگر دست نیاید کرد
 و بر بندهای باد شاهی چندان اعتماد نداشت و کم کمی را رعایت مساعده بهره و کردار نید و
 در حق برادران زبان میکشاند و امرای دکنی مثل سرفراز خان و راوکا تو و رای
 بهان و سنکر املبار و ماکو ماته سراز رفاقت پیچیده بعضی پیش کام بخش و اکثری تبارج
 ملک که شعار مخصوص آنان است مشغول گشتند و امیرالامرا و لفر جنگ خواستند که خود را به بهانه
 ضبط ملک دکن بکیو گشتند مگر نامه غازی الدین خان بهادر به سبب عدم بهارت عذرهای
 مناسب بمیان آورده از صوبه بهار عزم داشت نمود در دکن گذاشته و حراست شهر خجسته بنیاد
 بمنصور خان داروغه توپخانه قرار یافت چون به بهار پیور رسیدند چنین قلیج خان خاندوران
 به صوبه داری بهار پیور سر برافراخت و قرار یافت که نائب در صوبه گذاشته خود در رکاب بیاید
 بهانه آزار در پیش آورده در بهار پیور ماند و محمد امین خان از پان دمار فرار اختیار نموده
 نزد چنین قلیج خان رفت و بدعت های و مردم آزاری بسیار در دار لرور و خجسته بنیاد نموده

و بطریق وصیت خبازه روانه ساخت چنانچه برنام سر یکی از بادشاهان گذشته متعراست بامر
 بادشاه فردوس مکانی و سیالون جنبت مکانی اکبر عرض آشیانی و هاکمیر جنبت آشیانی و ساپهجان
 فردوس آشیانی بهمنجان عالمگیر را علین مکانی مسمی کرد و حمید الدین خان پسر سردار خان که
 از اخص و مزاحبان با اخلاص انحرث بود سر و پا برهنه همراه خبازه شد / و بادشاه (دورق ۶۱ انش)
 زاده محمد کا بخش که بصوبه داری بیجا پور مقرر شد ماه مذکور رخصت یافته در سواد پور نیا خبر دگر گشتنید
 سرکن و پیرن اینکار نموده به بیجا پور رسید سید نیاز خان تورانی که نائب چنین قلع خان بهادر صوبه
 راجا بود امیدوار مراحم ساخته و قدری میردم احشام انعام فرموده داخل قلع گردید و محمد اعظم شاه دهم
 ذی الحجه عید الفصحی روز سه شنبه بر او زنگ خلافت جلوس نموده نشان داده محمد سید از تخت بهادر گزشت
 بود از نسبت نزاری خلیل نزاری و والا جاه از بانوده نزاری سنی نزاری و عالی تبار یارده
 نزاری لوسر افرار شد و با تمامی بهیر و نیکاه از احمد نکر به خجسته بنیاد رسیدند به امیر الامرا اسد خان
 اضافه مرحمت شده بطایف انجیل گذرانیده تسلیات عجائبا آورد و چنین قلع خان از پنج نزاری
 به بنف نزاری خطاب خاندوران و خان عالم از شش نزاری سفت نزاری خطاب خانزانی
 و مسور خان برادرش شش نزاری و خطاب خان عالم و تربیت خان از اصل و اضافه پنج نزاری
 و مطلب خان پنج نزاری خطاب نر قنوی خان و خدا بنده خان پنج نزاری و امان الله خان چهار
 نزاری و خطاب و اله دودی خان اعظم شاه سیمرغ نکر گشتند و امیر خان عرف عبدالکریم که در حضور
 عالمگیر بادشاه اعتماد تمام داشت به اضافه و منصب سر بلند شد و ذوالفقار خان بهادر قلع جنگ
 در سواد خجسته بنیاد رسیده است و ملازمت دریافت و هم پاناش را و ولایت بنده نزاری و درام

چنین قلع خان

نکند و در گوشه چهار دیوار مقبره زین العلی منقل روضه برهان الدین اولیا دو کروی
دولت آباد واقع است بر زمین حواله نماید و مقبره خسته سازند این همه از صفای باطن آن
حضرت است بر طبق وصیت بعل احمد محمد امین خان بهادر که برای رسانیدن پادشاهزاده محمد نهم
رفته بود خبر حیات پادشاه شنیده برخاسته با احمد نکر رسید و ترهتجان بهادر میر آتش نیز به اردوی
سل احمد چون به سبب آزار بدنی که از ندانی در وجود آن حضرت بود تکیه بر سبب سایش غیر دند و اکثر
اوقات مسند آرای عدالت میکشد مگر درین دوسه روز / به هوشی غالب آمد تا وقت رحلت (در روز ۱۶ اب)
تا خبر بود تبارغ مبعث و ششم ذی قعدة سنه پنجاه و یک ماه و بیست و شش روز از جلوس
مطابق سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و سه بحری پادشاه جم جاهد عالمگیر غازی رحلت فرمودند
لوازم محبت به پادشاهزاده های که برین نوع بجل آمدند که پادشاهزاده شاه عالم بهادر از کابل
تامنزد یکی اکبر آباد و محمد اعظم از اکبر آباد تادریای شور بهمه که در دکن مشهور است و در بهاولپور
کامبختش کامرانی نماید و سر که را نسیبه سلطنت شود امر از نشان عمده مابدر دولت را که تربیت یافته
این درگاه اند مقدر داشته باشد این قدر فرموده بعد القضای سه ساعت از روز اول در احمد نکر
که ختم السمر نربان مبارک نام نهاده در دهمی سن نو و یک سال روز جمعه و ولایت حیات سپرد باد
شاهزاده محمد اعظم که بستم ایامه بصوبه داری مالوا و ستوری یافته از تیرگی تقدیر که حالت پادشاه
در کون دیده بود نظر بر قضای داشته میرفت شام همان روز بر کنار دریای کنک منتهیه کردی
احمد نکر خبر و حشت اثر شنیده بیست و نهم روز شنبه بتعجیل به احمد نکر رسیده در رکله باز و آورده
لوازم تعذیت بجا آورده و بدلا سالی زیب النساء بیگم همیشه خود ؟ میر و خست ؟

صاحب قران ثانی شاهیجان بادشاه غازی مقصدی مهم قندمار و بلخ و راناچتور لو بدند و
 در دکن قلمه دولت آباد متصرف والا آوردند و بنای شهر اوزنگ آباد فرموده بسیاری ملک دکن
 بحیطه تصرف آوردند اکثر اوقات بصحبت روشیان صاحب حال صرف می نمودند و دعای ست می
 خواستند چون داراشکوه برادر کلان بر غم اخوان بسبب فرار راج عالی بران افتاد که قطع
 خصومت شود در چند خواستند پیش نرفت لاچار از صوبه دکن روانه شده در یکسال چهارمین
 متواتر اولین بامباراجه جنونت سک در نزدیکی اوچین دوم در سبکوکر سوادا کبر آباد دارا
 شکوه سیوم با محمد شجاع در کچو به چهارم بار دیگر با داراشکوه در نواح اجسیر بر جنگ
 مظفر و مضور گشتند و بمکین تمام در در اختلاف شاه جهان آباد / جلوس آرا بوده بسیر
 (در ق ۱۴۰ ل ۵)
 شکار و عیش و عشرت و عدل و انصاف و آبادی ملک و خدا پرستی و حق شناسی که در ذات
 ان حضرت بود اشتغال داشتند و در سینه بست و پنج جلوس در دکن تشریف آورده بهجاپور و
 حیدرآباد از سلاطین اقبال بفرستخ عالمگیری متصرف گشته سر دوشند آرای بهجاپور را بقید
 آورده و سرشته لکنیز سنبها جهنی پسر سوار از تنش جدا ساخته ملک دکن را تا دریای سوار
 که بر اوسر مشهور است لفظ آورده تنخواه بندهای بادشاهی خلاصه قسمت فرمودند اگر چه حوام
 از عهد اکبر بادشاه در جوارخانه مهیا و موجود بود لیکن چندان حوا نیز آورده از سلاطین مذکور
 داخل جوارخانه کرد که تقدیر و قیمت آن بجز عالم الغیب دیگری را متصور نباشد و اکثری
 زبان آشنا و به لطیفه کوی یکتای زمان بود و چند روز پیش از رحلت وصیت فرموده بودند
 که خبازه و تکفین لاش مبارک را مثل روشیان بسازند و بنوع بادشاهان آراش

در عزم و جلد القدر سعی میداشت که نسی سال در دکن بر چهار گذرانید و در دین و امن
خود ثبات بمرتبہ اتم می نمود و در مقدمات عدالت پنج وقت خود را معاف نمیداشت در
روزی دوشنبه دفعه سر آرای داد و انصاف میکشت و عفو و بخشایش جزوی از کل
حکم و خلعتش بود خردا حقان عموماً بحال عالمیان سبذ دل مفیر بود تو واضح درویشان صاحب
حال از دست ندای و احترام این طائفه بجا آوردی انبای عهد و صدق احوال
و الحاح ملوک محتاجان و سر رشته امانت و دیانت از دیوان قضای کشت ان حضرت بود در
کمال غضب ؟ از دست ندای دورانیشی یاورشجا عیش بود و عبرت سیاست
معدم فرست ؟ رافضت خود میداشت و رعایت حقوق را بر ذمت صحیح اخفرت خود
می انگاشت و در دفع نیز و ترتیب خدم و حشم تعید تمام داشت اگر چه سرشت جلمه ملوکات
از ارباب غنا صراحت خاما خیر و کرم که در طینت اخفرت بود دیگری از سلاطین سابق و لاحق
را کجا میسر حضرت بخت کمان جهانگیر با دشتا به کمال عنایت متوجه بودند و اخفرت هم پا
از اندازه ادب و حکم جد نیز کوار برون نگذاشته با خود راضی و مهربان می نشستند و صغیرین
فیضان مست با یکدیگر در جنب بودند و از هم جدا نمیشدند حکم پیرایه صدور یافت که محمد شجاع
و اخفرت اخیال را از هم جدا سازند اسپ سواری محمد شجاع رسید و اسپ سواری حضرت نیز
دیکر فرطوم فیل رسید فیل از راه بی اعتدالی بر اسپ سواری اخفرت دوید بر جبهی بر
پیشانی او چنان زد که پیش قدمی را بحال نماند و بگردید از جا بزور او رنگ زیب بهادر
در حضور جد نیز کوار خطاب یافتند عالمیان زبان کتین و آفرین کشاوند و در عهد کانی

آمدند از مآلف بسلاستی و عا کفیت " و تاریخ ثانی از ولادت و رحلت آنحضرت چنین آورند
 تاریخ زنی قصیده مولد او الف و دو چارده ۱۱ زنی تحفه رحلت او روز و دو چارده ۱۱ انچه
 صفات سلطنت بایا در ذات عالی و درجات آن بادشاه جنبت آرا نگاه موصوف بود از صحت تا
 صبح تا صبح نغمه از عبادت و حق پستی شغلی نداشت در وقت پیری امور سلطنت از او راد ۶
 غافل نبودند دست در کار داشتی دل بایا و خوبی اخلاق خوب یاد گرفته بودند شخصی از جای چند
 مرتبه داد خواه آمده فریاد کرد بر مرتبه احکام انجا برد او اصلا بداد خود نرسید روزی آن شخص
 سر راه سواری ایستاده زبان و فاحت نکشاد حضرت نمیکشید که برده فرمودند که اگر براد
 خود نمیرسی از خداوند تعالی بادشاه دیر طلب کن و تصدیق اجابت و دعای خیر ۶
 ان عالی سمت این است برگاه در اسلام پوری که مشهور به برسمه پوری است برکنار بهمن در
 بنکام باران آب و ریاحینانی گرفت و عالمی تلف شد دعای برپا رچه کاغذ نوشته حکم
 شد که در آب اندازند فی العو آب رو بکمی آورد و دغند غنه از خاطر خورد بزرگ بطرف
 شد این مثل روشن است که چون بادشاه پاک اعتقاد بود در دعا که در حق خود و رعیت
 کند بشراف اجابت مقرون شود طریقه شکر و صبر را بسیار باستعمال آورده و در بر خای ۱۰ در ۵۹
 انیز دی سراپا تسلیم بوده بیت هر که راضی شد از صفای خدا ۱۱ بهره می یابد از صفای خدا ۱۱
 همواره تکیه بر توکل داشتی و پا از حضایل حاضران نگذاشتی و در لطافت و طهارت تعقید
 تمام نمودی ادب شعار خود فرمودن بیت ادب آموز آن ادیب که او ۱۱ ادب از حضرت خدا آموخت ۱۱
 در علوم و فنون یکتا زمانه بود بیت عروس ملک کسی در کنار کرد چیست ۱۱ که بوسه بر لبش شیر آبدار بد ۱۱

نزد نفر تجنک خمرشاده التجای ملک و اراده آمدن بفرج نمود و بنا بر آن خان بهادر از آب کشنا

(در ق ۱۵۸-الف)

عبور نموده در قلعه سید سو بنجگاه گذاشته جبریده به بنیبه مقایه کنار آب تنگ بهادر رسید

و بنا از رسیدن ذوالفقار خان پیر نشان شده دست از بند و راو برداشته راه کرنیر پیش

گرفت و بند و راو از انجا برآمده در قلعه سید و رک مسکن خود ساخته رفت و اراده آمدن فرج

در توقف و حیل انداخت و و بنا بملک ؟ پتن و بدوز که در سرد و جازنان صاحب اقتدار

اند اگر چه پسر و بنیره دارد لیکن اختیار کار بخوشیده ؟ ضبط کرده اند که از گفته آنها کمی پا

برون نمیگذارد ؟ نفر تجنک بقایه سید سو محاورت کرد و بهیر و بنجگاه همراه گرفت پیش ازین

چند روز بوج و قایلین الحود و خدیو کیهان مرض مایل گشت دوسه رو به بی تابی گذشت و

آوازه وخت از کینر عالم گذشت بجهت خبر تحقیق عالمی در اضطراب بود از دیوان رسان الغیب

حافظ شیراز از نقل چشم بر صفحه و عبور آن غزل این بیت برآمد بیت

صلاح از من چمی جوی که رندان را صلاح کفتم ۱۱ بدو ز کس مستش سلامت را و ها کفتم

بعد از چند روز بنده کاخ حضرت سر آرای عالم قدس گشتند و تفرقه عظیم در زمین و زمان افتاد

بعد انقضای سه ساعت از روز اول در سبت و شبت روز سبت ششم ماه ذی قعدة

فی سه سحانه و عمر واحد و الف هجری و سه عالمگیری پنجاه سال دو ماه که ایام سلطنت

همین است روز جمعه به ترتیب تاریخ در فکر شدم بطریق تعبیه مصرعه ثانی خال را پیش

نهاد کرده تاریخ شبت نمودم تاریخ آورتن زین غازی را و در زمین نهفت ۱۱ / بیدار (در ق ۱۵۸-ب)

گشت فتنه الفاف و عدل حفت ۱۱ بشکسته شیشه کرد و بکبت رشته دوران ۱۱

فیروز جنگ متعین است مناکیب نزدیک او که عیال جاگیر داران را مقید ساخته میباشند
 سامای گذشته میخوابد و آنچه از روی کاغذ و مواهبیه زمیداران برمی آید انرا زده زده میکند
 شتر سال پیر حینیت بنده را بموجب التماس فیروز جنگ عفو لغیرت شده بمنصب چهار هزار
 و پیران عیال صاحب سرفراز شدند و او دلیت نرسد شکسته پسر ؛ بنده دلیت وطن / مطابق
 حکم اقدس فرستاد و بنده نیز شنبو ناته پسر را نیز زحمت وطن داد و ذوالفقار خان
 بهادر از مرج کنه آب گشتا نزدیک موضع کرچی پنج بی بی که در ملک بیجا پور متوالت
 رسیده انرا آب عبور کرد و از نزدیک پیر کنه سرول قلمو کوکان را دست راست گذشته از
 موضع موهل جاگیر قدیم کهور پره نا گذشته برب آب کبیت برهاد ایره کرده به
 باکر کوٹا وطن عبدالکرم میانه بیجا پوری شده بر آب گشتا رسید چون صوبه دار بیجا پور
 نرسیده و در قلمو جمعیت نبود بنا بر احتیاط چند گاه توقف و رزند خبر رسید که باو شاه
 زاده محمد کام بخش به صوبه داری بیجا پور و عطای اضافی و انعام منقذ تم ذی قعد و ستوری
 یافته سیحام رخت حضرت قضا قدرت آب دیده شده حکم فرمودند که از دروازه ریکله باڑ
 نشاویانه سواری بنواز و شاه عالی جاه بخت و یکم ماه منور سبت بالوا رخت
 یافتند حب الکفته رانی منکو حه را ما جهنمی که زیاده از تنور حو ضبط دارد میخوابد که
 بند و را و کهور پره را مقید سازد او در قلعی کور کل که چهارده کوره او دنی است پناه گرفته
 جنگ در میان بود و بنا تمامی اسباب و مال او را غارت نموده بنا بران اخیال و سپان
 و استوه بدست آورده محامره داشت و پسند یا شقی با و بنا متفق بودند و را و کور کل حو

عنایت فرمودند حالا به این قرب و جوار که از احمد نکر دریای گشتا چندان مسافت ندارد رسید
غله نمیتواند رسید در الوقت همان یک مهم رانا و بلخ پیش آمده در وقت تمام عمر در مهم می گذرد
اعلی خوت در هر هفته یک روز عدالت میفرمودند و از بس حق ترسی و خدا شناسی محتاج استغاثه

استغاثه ۳

مستغیثان ۲

بنمود احوال هر روز دو مرتبه زینت افزای مسند عدالت میشوند هجوم مستغیثان بنشینند
میشود و اولویت از اهل و اضافه به منصب سه نزاری ذات و سه هزار سوار سر بلند گشت
نفرت حکم بعد الفقای ایام برسات تعاقب و پنا منته که اراده در آمدن ملک قدیم نموده
رسید مقایسه از الطوف برگشته به ملک بیجا پور آورده گشت خان لغر خیل تالب

(در ق ۱۵۴ ایاق)

گشتا تعاقب و تنبیه معتوران پر داخت بیداران بر قلمه الور که چهارده کوه از مکر کاو
مقبوضه فیروز حکایت دست رس یافتند تیز بیتخان بهادر میر آتش بتسنجیر آغا از حضور
دستوری یافته فتح نمود خبر رسید که بادشاه زاده محمد الکبر با بران ۹ رفته سر بلند
ایشان که در حضور بود فوت کردیدند زین الدین علی خان میر علفان برادر

زاده ملا احمد بیجا پوری که فوجدار کوکن بگلشن آباد است در حضور آمده مرخص شده متعلقه
خدمت میرفت میان راه دو چار غنیم شده زخمدار گردیده هزار و شواری بگلشن آباد رسید
قافله عظیم از حجت بنیاد بار دوی محلی می آمدند و یکی چاندا، دوازده کردی لشکر و الا شقیبا
ریخته تجارت برد و تمامی متاع و مال و اسپان و شتر آن بدست مقایسه اقتصاد مفسدان
نام شاه راه ؟ چنین تعلیق ؟

خان بهادر از صوبه داری بیجا پور طلب حضور گشت چون فوج عظیم و امرای نامی همراه

به پسر که نیز تعلقه نو عبادی خان فیروز ملک رسیده معلوم شد که در بنای غیره فساد کثرت یافته
 پسران بجای آمده روی آن یکی نباده از نهان در مردم پوری عبور کرد و نفر تنگ بر ملت جماعت خود
 و کثرت انبوه اعدا نظر نموده بی تاثر شتافت مخا ذیل خبر زیاده آن نفر تنگ شنیده بی اعتبار
 شب روز راه طی کرده از نزدیکی او سوار بجای و روز پسند گذرشته آن روزی در ایامی جمعی
 خود نشاند نفر تنگ با کتار همراه رسیده اثری از بد شتاب نیافت چون ایام برشکال آمد حمایت
 ساخته نزدیک اردو سپاه شرف از ملازمت یافته به بنسبه بان مفسدان مقرر شد تا آنکه
 درین گنگ و دو کرانی غله و کمی غلف اسپان و مهربار بر اثر ضرب مطلق شد و نفر تنگ بر طبق
 حکم تغا شیم کار بند گردید سمت قلمه سرج که در بناسخی آن داشت رسیده مفسدان از دریای
 گشتا عبور کرده آن طرف رفت پسران رسیده که پند بیاروند و از قلمه ملکند تعلقه را ناکن مجاور
 متعزف شدند و قلمه را بخا و تکی گشت و مرتبه بای بر قلمه نسبت کرده که بکلید فتح موم شده دست
 رس یافتند و آن دو خان بموجب حکم والا / قلمه ملکند را از مفسدان متعزف و الا در او کلدو
 سیاه خان داروغه که بدست مقامی افتاده بود به بنی داده خلاص شده در اردو
 محلی رسیده از سر و چشم که تبر بند و ق خورده بودند با بنی گشت نفر تنگ خورده کروی سرج
 به سبب ایام برشکال توقف نمود کرانی غله بسیار شد و حالت لشکران پسر شانی کشید
 اسپان که عجب و کیر افواج تاره و چاق بودند بدتر شد و رسیدن رسد و شوار گشت
 صاحبقران ثانی اعلی حضرت مرتبه اول دارا شکوه و مرتبه ثانی شاه عالمگیر را هم بهم
 قندار تحین فرموده بودند دو ساله طلب سپاه پیشکی دو ساله را غله همراه فرج

بر خاسته رفت ۲ در ملک خاندیس به کسب کلائی اشتغال داشت چون طالعش
 یادری نمود سرایه و جماعه بهم رسانید رنر بی اختیار کرده بر چند قافله دست رس یافته یعنی تهمانه
 داران باوشاهی را بهجاساخته باناسه داران مفسدان اتفاق وزرید ملک کبریا را که باوشانرا
 کهنه کرده خالی یافته بر دو به که آبادی عظیم دارد و تجاوز و ساهو ماران معمول سکونت دارند
 تاراج نموده نظر علی خان پسر سجاد علی خان مرحوم فوجدارانجا با جماعه کثیر جنگ بر آمد شکست
 یافته با ویکرندهای باوشاهی و شکست شد فخر خان پسر اتفقات خان معروف به محمد طاهر حیدر
 آبادی و بعضی فوجداران فلع به بهر بیج رفته پناه گزشتند مفسدان متا بسیار غنیمت یافته برگشتند
 کو پال سکه چند راوت که بعضی اختیار کرده نیز با آنها بود و حکم تبشیه ان کرده ذال شب از ان محم
 بیدار بخت بهاد گشت در نواح خجسته بنیاد سم فتور دزدان بسیار شد و رسیدار ان نواح ملتان
 و تهمته سر ضیاد بر داشتند و نشانزاده محمد مزار الدین خلف بهادرتشاه سواری نموده محاربت
 مردانه کرد و تبشیه واقعی رسانید خالنام کبر است صوبه مالوا و نجابت خان به بهر پیور مقرر گشتند و
 احکام مطاعه بنام لغرت جنگ و نیزوز جنگ پیرایه صمدور یافت را معثوران که در (در ۱۵۶۱ الف)
 نواح خجسته بنیاد آوارگی کوشمال واجبی دید خان فیروز جنگ با وجود خجسته بنیاد که متصل
 مملکت بود نتوانست جنگ رسیده و لغرت جنگ در نزدیکی احمد نگر رسیده بهیر به اردوی محلی
 فرستاده متحد جنگ تا دیب بخاول گردیده بموضع پیش کالون پانین کهاٹ رسید
 جز آنکه مفاسید از حوالی خجسته بنیاد درخت اوبار بهر بلهت لب آب کمک کشیده و فیروز جنگ
 قریب شاه کڈه مفاصله ده کرده از استقامت استقامت و لغرت جنگ پانسته کوب

باسیت مجموعه نواح اردوی ممعلی شوخیها نموده چنانچه اراده فاسد آنها بود و عجل در نیامد افواج
 بادشاهی بمقابلہ مقتدران برآمد خاندانم سپهرخان زمان فتح هیک شمش نزاری که جمیعت مناسب
 کارآزموده دارد تنبیه واقعی نموده الا جنگ امیران اردو بان وحشی پریشان معلوم، مفسدان
 رولعبارت نماند نفرت جنگ قلمه کنندانه را محاصره نموده قاضیه برل حملات سنگ ساخت چون
 حمله در قلمه رویکی آورد محصوران بصلاح درآمده معرفت رام سنگه با و اخان بسلاست بردند
 و در ماه ذی الحجه قلمه باز به قهرت اولیای دولت قاهره در آمد پیش ازین که حضرت توحه
 لقلبه منظور داشتند در ماه مرقوم مفتوح شده بود بالای قلمه یکصد و چند چینه پیر آب شیرین
 ضبط آمد مقصود خان روز سهایی با دو پسر قلمه را مقرر کردند و سرانجام غله و غیره چندان نشد
 و جمیع قلاع و کمن که داخل ممالک محروسه گشته اند از ذخایر اذوقه خالی است بادشاهزاده عالیجاه
 محمد اعظم شاه از کبریات احمد آباد محضوق قدسی سخاوت ملازمت دریافت ابراهیم خان پسر علی مرد خان
 مرحوم که در زمان سابق از طرف شاه ایران حکومت قلمه قندار داشت و لشکر فراوان و خزانه بی پایان
 فراهم آورده بود به سبب نفاق محضمان از ترس خان التجا بدرگاه آسمان جاه حضرت صاحبقران
 ثانی نموده قلمه مسطور پیش کش کرده به بند و تان آمده / سخاوت ملازمت دریافت به سبب
 نفرت نزاری منفعت نزار سوار شده مرسوم بیار و فادار گردید و اکثر خانه او را القبح خاص
 منور سفیر نمودند و او زیاده از حوصله پیشکشیهای مناسب میکند را سید از صوبه داری کشمیر
 تعزیر شده به صوبه داری کبریات مقرر گشت و شهبزاده والا کبر بیدار بخت بهادر حکم شد که
 تا رسیدن او از آن صوبه خبردار باشد در گذشتن راه تور که تها نه پیش عکله کبریات بود متوهم گشته

عمده اسد خان امیرالامرا حالا منصب پانصدی سرلندی یافته مقرر ساخت حکم قدسی رسید که
 میان مرثیه های اتفاق افتاد از طرف راجه ساهاو استمالت نموده نزد حوض بلبله خان نفرت جنگ
 تسلی نامحبات نباشد از آن شغی فرستاد لیکن متاثر نگشت به سبب ادا بای خارج ده هزار سوار
 از منصب بادشاهزاده محمد کام شش حکم شد و حضرت از بهادر کدّه متوجه احمد نگر گشتند میان راه
 دزدان بهیمیا پا از اندازه بیرون نهاده شوخیها نمودند و اطراف اردوی شورش انداختند
 حکم تنبیه محمد الدین خان بهادر شد چون او نماز را رنموده بود منصبداران برادری و تابینا
 بجنگ تختین نموده مناکیب حلوی بی دو و پنجاه تنه بران بیچاره ریخته بسیاری را کشته و دیگر
 کرده اسپان بسیار برودند و از جانب دیگر که بر بهیر ریخته بودند چون سواری حضرت
 سواری حضرت بنظر آن سوار آمد یاس ادب نموده از دور تماشا میدیدند اینجه یاس غیر از
 اقبال چه تصور توان نمود نجانه و میک رای پسر مکرند رای و لاله برای غم زاده را قم پسر
 تولد شد جنون رای مسمی کرد سلاطین اقبال در سواد احمد نگر جلوه گر گشت کوپال شک
 چند راوت بسبب پریشانی بعد تغیر فوجداری کولاس با مفسد و کمن متفق شد ستم ۱۷
 مطابق سلسله تشریف بردن حضرت خاقان زمان با احمد نگر و سیاحا حثت اقامت
 بر بستن و آمدن بادشاهزاده اعظم شاه و رخصت بادشاهزاده و غیره ذالک حضرت
 بدولت اقبال ذوالفقار خان / بهادر نفرت جنگ و تریختخان میرانش را به تسخیر ملو (درق ۱۵۵۱ هـ)

کند از مرخصی فرموده با احمد نگر تشریف برده آن سرزمین را مستقر فحاشم فتح انجام نمودند
 دنیا جادون و نیاسند میه و او دلمار و سنتمر میه در بهابا لکر و راما و دما نهوات

شد از اینجا به حجتیه بنیاد آمد این همان فوج اشتیاق بود که در هندوستان / در آمده عالمی را (در ق ۱۵۱-الف)

خراب کرده حکم طلب حضور پیر لوز بنصره تنگ رسید برون شهر دایره نمود چند ماه به سبب عارضه
بدنی متوقف گشت بعد فرست روانه درگاه آسمان جاوه کردند در بهادر کرده بملازمت خدمت
تضا قدرت که از واکن کیر انضت کرده به سبب ماه مبارک رمضان توقف فرموده
بودند استعوا یافت حکم محقق نوکر نصر تنگ که علاءش خوب کرده به سبب سه صدی
سر بلند کردید رام سنگه ماد که از روی زمیاری ماؤ داشت بشرط نمک داشت یکمزار سوار
مقرر گشت سیاه تخان ماروغنه ؟ با جماعه قلیل از اردوی ؟ بشکار رفته بود

غنیم دو چار شد ساعتی حاکم نموده اسیر مقامیر کردید در واکن کیر بد شهنان خد لوزمان عارضه
جسمانی روداد و تصدیح صوب کشیدند در آن وقت فرمان طلب حضور بنیام باوشا نژاده عالیجاه
محمد اعظم شاه صوبه دار احمد آباد عرف کجرات صادر فرمودند سرگاه فرمان رسید در رسیدن حضور
حضور تباکد کند قلمی بود خواستند که روانه حضور کردند — در گذشتن راه تور را که اجرای ؟

سابق نام او تعلیم آمده و شکیر سازند او از محقق مده اطلاع یافته خود را کنار کشید و بدست
نیامد نفرت حاکم و تریختان بهادر میر آتش با فوج شالیه برای تسخیر ملقه کندانه و عنیره
که بکو بختان متصرف شده دستوری یافتند و راجه ساهو پیر سنبها جهنمی که در رسکله باز میقتد
بود حواله نفرت حاکم شد و رای بهان مرسته بهوسله شش هزاری بقبغانی فوج امتیاز یافت
که ناسر داران به ترغیب او بنیدکی اختیار نمایند لفر تنگ راجه ساهو را بهمه نکاه بیانی و
نظر بندی سید غرضفر پیر سید مظفر اسادات ؟ محمد نفرت تنگ و سید مظفر نوکر (در ق ۱۵۲-ب)

ذوالفقار خان بهادر به خجسته بنیاد آمد از شک میر خبر رسید که در شالی راری از تلخ شالی
تاسه روز فواره شیر جوش زد و قدرت الهی را تماشا باید کرد که چه حکمت است / خان بهادر را منگه (درق ۱۵۱ باب)
و مغلخان را با جمعیت دیگر همراه خزانة بادشاهی روانه حضور ساخت و خود چپکاه در شهر استقا
مت و زید خبر رسید که سندیه و غیره مقامیر پیر کنه را تحن و سپر تور را که از خجسته بنیاد
بست و پنج کوه واقع است محاصره دارد با وجودیکه متعینان را جهت رسانیدن خزانة محصور
والا فرستاده بود و منظر محاربت آنها بنموده بارادولیت و خالغالم را از تعنائی شانزده والا کمر
بر هم زده اراده رفتن حضور داشت در خجسته بنیاد بود همراه گرفته خبریده روان سدنزدیکی پیر کنه
پیر تور رسیده خبر یافت که مفسدان محاصره پیر کنه مسطور گذاشته میروند جزوی بهیر که همراه بود
در سپر تور نکامداشته کرم کیه التباقت درین تگد و افعال سواری امرامانده شدند و او نیز
از هر دو ج فصل فرود آمده بر اسب سوار شده بتعاقب مناکیب پرداخت و وقت شام چنای
مخودار شدند تنبیه واقعی خورده رو بکمر نر نهادند چون خان بهادر دور مانده و شب در آمده
توقف نمود خان نیز رسیده یکپه شب گذاشته آرام گرفته دو پیر شب روان پیشتیر گشت
وقت صبح نزد یک قصبه پیر ناله که بهیر مقامیر هجوم و چپقلش داشت متا بدله داشت نا
پنجاران کنار ناله پناه گرفته خود مستعد جنگ بودند را روانه انظر کردند و جوانان
رزم دوست در ناله در آمده کنار آب که دزدان التیاده بودند رسیده و تاویب
واقعی نمودند نمودند چندی ناسر داران زخمی رفتند تاسه کوه تعاقب کرد سرگاه اشری از آنها
طایر نکشت بالفرت حبیب برهان ناله دایره نمود تمامی بهیر و بنگاه مردودان غنیمت غازیان

و نقاره و سراق سر بلند کردند و نفرت جنگ و راوولپت و غیره در افتتاح این کار سر به
بر رعایت ممتاز نشدند بلکه بعضی عتاب آمدند که اشتیاق چهر اسلامت رفت قلیلی اضافه و
رعایت که بحال راو حکم شد قبول نکرد و تسلیمات بجا نیاورد ادای که بمقتضای خانه زادگی
از راو واقع شد از بیج را بصورت بوقوع نیامده رعایت نبودن بحال کسانی که مطابق

مرضی حضور عمل نمایانند بشهر است / چنانچه خیر اندیش خان فوجدار و امین و دیوان آماده (در ۱۵۳۱ هـ)
که تا بنیای مطلق است در آن صلاح کار فرمائی میکند و مبالغه خطیر فرموده و کمی متعرض حال او نیست
اینجه رعایت متصدیان حضور تصور باید نمود و نفرت جنگ و غیره داخل حوکی رکاب کردند هجوم از چنان
راو و رام سکنه ها و پیش دروازه رسیده باز در جلو خانه بادشاهی بسیار شد با وجودیکه مردم
قلیل همراه برده بودند بر طبع مبارک خوش نیامد حکم اقدس پیرایه هدو ریانت که نفرت جنگ
ز سیداران نواح مکر و کان کرنی را بتنبیه نموده اهل طویل و ضلیخانه بختیاریه بنیاد رساند و در غروب
با ابدال خان توتچی باشتی و ؟ مشرف تو خانه همراه نفرت جنگ تعیین گشتند ؟ بار اقم ؟
سوای نسبتار ابطه اهل اص و اتحاد برادرانه دارد چنانکه گاه بایک دیگر خوش گذارند و میترنجان
بها در میر آتش با وجود آن مردی که درواکن گیر اهل آمده با فوجی جهت تسخیر قلعو خشنه بخش
عرف کنندانه و منیاری از گلشن آباد ماقلمه کلند که موسوم بسخر الاله است و این قلع زیاده
از دود مکرده تواند بود و ستوری یافت حضرت برکنار و ریای گشتا سه کردی و اکن گیر که بنام
رحمان بخش خرامی گشته طرح چهارونی انداختند رام سکنه ها و از اهل و اضافه به مذهب و دوزار
و پانصدی سر بلند یافت لید الفراع مقدمه کانگونی و شخصیتکات زمیداران ان نواح

روز دوم خان نفرت عثمان حسب الحکم والا بکثرت ملاحظه نمودن جای مورچال عقب کوه حلقه رسید متعاقب
 با جماعه سوار پیاده بجنگ پیش آمدند از فوج را ونیز جنگ خوب یافته دست از جنگ برداشته
 پناه کوه گرفتند بعد از چند روز داد و خان پنی بموجب حکم از کرناک رسید جان روز نفرت
 جنگ مطابق فرمان قضا تو امان بامتیعتان فوج و چندی از امرایان حضور پر نور
 سرد و کوچ پیش دروازه راسته کشته استحکام داد جمشید خان بیجا پوری پتھراری لفر بکوه
 کشته شد شب روز فکر مورچال در پیش آمد خبر رسید که نونت بنبالکرناسر در سر ته که
 باراده فاسد کمک قلعه می آید و اصل بکشم شد از اقبال عالمگیری بود قلعه کنده که بخت به
 تصرف والا در آمده بود اشتیاق بر آن دست رس یافت مقدمه و اکنی گیر که به سبب حرف حکایت
 صلح رسائی آسیر بود قلعه کیان از سر جنگ نفرت جنگ سخت بر اسیده از دل پیغام صلح کردند باو
 نشانزاده محمد کام بخش و حسن قلی خان از حضور حضرت ؟ مصالحه بودند نفرت جنگ متوجه ؟
 سخنان ابله فریب نشده ابوقل تبرک و تعالی فوج بهادران اردو یک طرف معترضه (درق ۱۵۲ این)
 حوز باراد و دیت و داد و خان و رام سنگه یک طرف قرار داده بر دیم تلواره یورش نمودند
 جنگ بان تفنگ بمیان آمد غازیان بنر و آزما بدیم در آمده تیره درون را علف تیغ
 گردانیده نشانهای فتوح درون برده جا با قائم ساخته بقتیة السیف سپاه قلعه گرفته بر
 بهادران عرصه کارزار حمله آوردند پیچ پیش رفت چون مایوس شدند سپید اشتیاق با ناسر
 داران مرسته از عقب کوه که از نفر تنگ فاصله بسیار داشت وقت شام فرار اختیار کرده جان
 خود با سلامت بر دتاریخ فتح خان بهادر شخصی چنین یافته است تاریخ

درین ضمن نفر تنگ از عقب برابر رسیده متوجه نشسته و یکدیگر که در اینجا هم بیدار آن هجوم داشتند
 کردند. ازین تسخیر ده در توقف افتاد در اینجا هم اکثر راجپوتان جنگ شمشیر و برهنه در آمدند. ^{نفر تنگ}
 نزدیک خندق ملو رسیده جانثار گشتند راو که اندکی لغافل بود و حبله سارده نفر تنگ نزدیک
 شده در اینجا زیاده از پنجاه راجپوت بکار آمدند و یکصد و کثیری زخمی شدند و همچنان
 اسبان چون اکثر برادران و خوشان راجپوتان بر لاشهای بکار آمدگان و مجروحان
 معتمد شدند باقیل سواری را و خیدان مردم مانند باوجود این در تنبیه بدیشان تسایل راه
 نیافت چون دست راست نفر تنگ جنگ تیر و تفنگ بسیار بود راو خان لغزشان را دست
 چپ داده صد مه کارزار بر خود اختیار نمود و نا عاقبت اندیشان از نشسته و یکدیگر هم فرار
 نموده نزدیک قصبه که مسکن آنهاست پناه گرفتند و نفر تنگ با رفقای در خلایق شهره مخمینی
 و آفرین و در پیشگاه خلافت مورد آفرین گشت بخت و سفت کولی و یک بان بغیل سواری
 را و رسید راو و بنده عقب بود و مسلح نشسته بودم و اندک تفنگ بر سلاح رسیده لکن کار
 گرفته شد و فیلبان مسلح زخم کولی ابر داشت و دو فیلبان انیال نشان نیز زخم برداشته ^(در آن ۱۵۱-ب)
 و یکی گشته شد و پارچه نشان بنوعی غریب سوراخ سوراخ گشت و همچنان بیاری از فوج
 غول و چند اول ستر دوات نمایان نموده جانثار و مجروح شدند حکم شده بود که چنین قلعه
 خان بهادر هم همان طرف که نفر تنگ رفته برود او عقب پشته های که پائین نفر
 جنگ و از اردوی ظفر قرین بود و اتیاده ماند اگر شریک جنگ میشد کار بسیار ساده
 میشد جنگ ناکرده میروند داشت که نفر تنگ کنگ من نکرد و التماس او پیرایه میداد و گفت

در یافته پرتشان بودند درین ضمن ^{اندر} رسید که نهرت جنگ با خزانه و قافله از حتمه بنیاد روانه خنود
 شده نراسن تاکید متواتر صادر شد و احکام مملعه در طلب داود خان پنی بابت فوجداری
 کرناک نیز پیرایه صدور یافت و خدو زمان حالت بهادران هموز جهان معاینه نموده تا
 رسیدن امر جنگ پیغام بیدران را برف و حکایت گذرانیده ؟ را خلعت و قیل ؟
 و مادرش را جواسر محنت فرموده محشتم خان را بطریق حلقه داران درون فرستاد نهرت جنگ
 دوازده و یکم ماه محرم استعاده ملازمت دریافت حکم صادر شد که به تنبیه سرته های و بیدران
 پرواز و مطابق سیر لیغ قضا تبلیخ بار اولیت سیر اول و رام سنگه ها و اچید اول سواری
 اخیال نموده به اشتغال اخیال عالمگیری جنود محبت را مقوی گردانیده مستعد کارزار گردند
 و بروی دروازه واکمنی کمر ارسیده به نظر تامل جابجا ملاحظه نمود که بر نشسته کوهی که بیدران
 میجویم و انتمند شده حمید الدین خان و غیره بهادران را برداشته بودند جلور نیز گشت بیدران
 بهیت مجموعی جنگ در آمدند و سنگهای کوه را پناه خود پنداشتند جوانان رزم طلب چون
 شاهبازان بلند پرواز بدستاری کرم کرم کار ساز حمله بران را غمان آورده بر نشسته رسیدند
 بسیاری از سیاه رویان علف تیغ بیدریغ کشته بقیه الصیف پناه بدیه تلوار که با پنین
 کوه پیش دروازه واقع است بردند جلور نیز شدند را چپوتان بسیار بالشته کوه / بکار
 آمدند و زخمی گشتند بهادر خان پنی در زمانکه روح الهه خان محامره داشت حمله آورده
 بر همان نشسته کشته شده بود و اولیت بهمان چستی و حالاکتی فیلی سواری و بروی دیه
 رسیده به تاویب بیدران پرداخت بلکه میخواست که دیه مسطور را متصرف در آورد

شسته
در نشسته

(درج ۱۵۱ الف)

بقلمه قایم نمایند و کار مورچال شروع کنند بهادران مسطور و غیره ذالک / سردوشته راو (در ق ۱۵۰ بند)

سردوشته

ی دروازه را ما فوج باوشا پنجه هزاره محمد کام بخش قایم نمودند و در ترددات مورچال
دیدند چنین قلعج خان بهادر برشته که خاکش سرخ است و به لال شکری مشهور رسیده نتوانست
حکام او بیدران سیاه طاهر و باطن مثل مورچال برکوه برآمده بجای در ضرب تفنگ

مزد که رفتن و برگشتن بهادر عیان بود بهیت

لشکرها خبر شد از جنگ بیدران ۱۱ چون هدا از کوه ؟ گشته ازان ؟

سیدالدین خان بهادر و غیره را سرداران لشته های برداشتند و بهنرادر شواری بار دهملی
سیدند و بنا و مند و ناسراران مرسته با پنجهزار سوار و قریب به سیست هزار پیاده بیدر
جمع گشته شورش عظیم انداختند با وجودیکه کرد لشکر محلی احاطه دیوار محکم ساخته بودند
روز جمعه محاذیل از قلعه برآمده روز سب ؟ و تفنگ اندازی نموده اهل اردوی ؟

محلی بر لبه تنگ کردند که هیچ کس را مجال با بیرون گذاشتن نماند غلغله و علف بسیار درو شد
پشتیر هم اکثری افواج بادشاهی نمریت یافتند سبش آن است که سرداران نا پخته کار از روی
و دون همتی مردم اصل و نجیب را که اما جبه سپاهی و سپا هزاره اند نگاه نمی دارند بجای ؟

انها غلامان را سوارکنانیده جنگ می برند که بختن و شت دادن کار آنهاست چنانچه این مقابله
در اکثر تواریخ نامیده داخل است بیدران تیره درون از حلیه سازی پیغام ملج با سب و اب باد
نشان داده و چنین قلعج خان بهادر بنوحه دند سر چید بند کا کثرت بر بهادران حضور اعتراف
و مبرند / اثر نکردند های درگاه کثرت جمعیت مردودان و حقیقت مقدمه را نوعه گیر

نمودند

(در ق ۱۵۰ اب)

و چندی قلاع که تبارکی در تصرف والا آمده بعضی را مفاسده با قلع لوه کده متصرف شد و پیران
را و دلیت که بجهت کدخدای لوطی فته بودند بعد فراغ شادی در سیاق رسیدند شانزده والا هر
مطابق حکم ارفع به او حسین رسید و در بر بانو رجعتی نماید که خزان و قافله به او نیک آباد رساند خان
نفر تنگ با فوج در راه رسید و زردان را غنیمتی نمود و خزان و غیره بجهت بنیاد آورد / چون با
نفرت جنگ فوج قتل بود و از حرست شهر بجهت بنیاد در پیش استدعای جمیت از حضور والا کرد
مغلیان نام تورانی با جمیت تعیین گشت که از شهر خبر دارند نفر تنگ او را در شهر کشته باشند با خزان
و قافله روانه حضور ساطع لوز کردید : سلامت مطابق شد رسانیدن دو انفقار خان
بهادر خزان و قافله بحضور والا و جنگ کردن با سیدان نابکار و فتح و اکین کیر خان
بهادر و نفرت جنگ با خزان و قافله از بجهت بنیاد مطابق حکم محکم روانه اردوی محلی که خدیو زین
زمان تبسخر ملوک و اکین کیر مسکن پیدا پذیر توجبه داشتند گشت انشای را آوارگی مفاسد بیشتر
بود غیر از خان و فعالیت کار و بیکر نمود که قافله سلامت رساند و مقایسه اکثر در خواب نام نفرت
جنگ می شنیدند سر باغوش بدو پیش می کشد و اگر در بیداری اثری خاک سم باد یا میاید
از سر راه چون لوز نظر بیک لحظه در تاریکی جهنم میرسد نسی و چهل گروه دور میگرددند از
صوبه بنگاله خبر رسید که دانه های غله کندم از آسمان بارش نمود از صنایع صباغ حقیقی است
حضرت ظل سبحانی از و اکین کیر ایضا صلح کرده سر اوقات اقبال برافراخته چنین قلنجان بهادر
پسر غازی الدین خان بهادر فیر و ز جنگ ناظم بیجا پور و حمید الدین خان بهادر و تربیت خان
بهادر میر آتش و محمد امین خان بهادر صدر الصدر و مطلب خان و غیره را حکم شد که پشته های

خانسانانی سر بر افراخت و دو قاعله هندوستان پی هم از دارالسرور به خجسته بنیاد می آمد پائین
 کهاث فردا لور متا سپر دست بر د غلیم نمود حالت سپاه از کمرانی غله و ویرانی جاگیر نبر لونی کشید و
 و دستگاه اشقیاء به سبب غارت مستردان و قطاع الطریق انجا سید منکوبان بر شهر حیدرآباد
 شورش نمودند دنیا و نهوت و هند و سمت ملک کرناٹک اداره کشند داد و خان پنجراری نایب

نصرتیگ با مفسدان جنگها نمود / یاد جو دیکه حضرت بدولت در دکن بر جهاد اندام کی یک لک و
 مفسدان و نزار سوار در رکاب و محبوب جات دکن و افواج داخل فرست اید موجودی آن معلوم باین
 باین جهت نگاهانی ملک دکن تا دریای شوره چه قسم تواند شد بی تشفی دست داد و آیات عالم تاب
 از جهادونی که میر کردس بنا بر تنبیه شد با سپدر که در دکن کیرا عمل بهجا بوشش کرد و بی نصرت آباد
 عرف سکر یا از اندازه ادب بیرون گذاشته اراده فاسد بر دارالظفر داشت توجبه آوردند و زردی
 سباد کرده مفسدان بر بهسیر بادشاهی رخصیه دست بر د نمود و اسباب بسیاری را آتش زدند به نسبت

سال گذشته درین سال شوخی ناکیب زیاده شد ؟ نمونه خلد برین که از سابق ولاحی ؟

درین وقت بقطر انجامت محاکم محروسه عالمگیری است آبادی سه دار ملک دکن عبارت از ؟

دارالظفر بهجا پور - و دارالجهاد حیدرآباد - و دارالسرور بهمانور باشد با خجسته بنیاد در و یکمی آوده

و دمیات نواح ضرب مطلق ایند عز و جل بفضل و کرم حافظ و نگهبان و پنجه دار هندوستان خبر

از دارالفتح اوجین دارالخیر اجمیر، دارالخلافه شاهیجهان آباد و دارالسلطنت لاهور و دارالملک

کابل ؟ نیما سندیه که آنطرف دریای نریدارفته در ملک هندوستان شور انگیزی ؟

نموده اراده گرفتن سمت کمک ؟ و نبارس نمود زمیداران انجارا در آمدند اوند ؟

بسوختن رفته جنگ ناکرده حقایق فتح خود معروض پایه سر نهادن کردانید خان مرقوم خطاب به
 سالار و متقیانش به اضافه و انعام سر بلند گشتند چون خبر واقعی بهر من رسید حکم موقوفی خطاب ؟
 کشت خان دستور معاودت کرده در تعلقه برابر آمده راودیت و رام سنگه حسب الاذن نفر تنگ سلاطین
 و خدمه محل سازاده والا کمر از خجسته بنیاد تا نزدیکی دارالسرور رسانید معاودت ساختند روح الله
 میر سامانی و نجیبی تن پیر روح الله خان مرحوم در عین جوانی و ولایت حیات پسر در کریمه عزت بحال
 برادران و پسران و شکو حه اش که دختر امیر خا عوزی بودند به فضل و عنایات فرمودند اما به سبب
 خورد سالی و غرور شباب ادا اما خارج از آنها بوقوع آمد کمی مضرب / از علو پایه معائب نظر
 انداز شدند درین ایام حضرت را عارضه بدنی که لازمه بشریت است روداد بدعای خلایق
 زود تنغا حاصل گشت خلق الله محتاج دعای باو شاه است که چنین خلیفه عابد و زاہد و متزان
 و خلیق در پیچ عهد نشده باشد دعای عالمیان در حق باو شاه اثر بخشید چون کرانی غله در
 ملک کن بیشتر شد ولایت بعضی امور نکما بدانتس قبال در دکن معلمت ندید با معیر سن
 برادر خود روانه نندستان بولتن راودیت نمود و مواضعات جاگیر که پیشتر گذاشته بود را و باز
 حواله کسان این جانب کرد و سببونا تمه پسر خود را با نکما بدانتس نفر تنگ مضرب او شریط
 خدمت مشرفی داغ و لقصی فوج متعینه خود مختار خزانه بادشاهی و قافله از نندستان
 آمده و فیلیخانه در خجسته بنیاد جمع کردید سمره راودیت و رام سنگه تا داد و دفعه به احمد نگر
 واردوی محلی روانه نمود و خدا بنده خان پسر امیر الامرا شامیته خان که از صوبه داری
 ناندیر عززل یافته لغو حیداری کرناٹک دارالظفر سر بلند می داشت طلب حضور کرده به خدمت

در برنامپور رسیده برون شهر چپاونی انداخت و همچنین نصر جنگ برون شهر حجت بنیاد حضرت ظل
 سبحانی بفتح قلع را جکده و قلع توره در سواد کهنه کروس چهارده کردی قلع سنیر و جنیر سواقات
 اقبال برافراشتند به سبب برشکال توقف فرمودند نصر جنگ را و دلیت را بکشته رسانیدن قافله که از
 مدتی در حجت بنیاد جمع گردیده و به سبب قصد به اردوی معلی نمی توانست رسید فرستاد تا احمد نکر رسانیده
 معاودت نمود علی نقی نواسه شاه ایران از رده خاطر گشته طواف مکه معظمه کرده به اراده نیکو درگاه
 جهان پناه در بند سورت رسیده محصور مروض داشت مبعنی در وجه سر انجام وزاد راه مرحمت
 نموده طلب حضور فرمودند همراه قافله به استان خلایف نشان رسیده به منصب سه نزاری ذات
 نزار سوار و خطاب مرزا صفوی خان عز امتیاز یافت نوشته نصر جنگ بر او دلیت وقت
 معاودت از احمد نکر برنگار کنگ رسیده که مخدولان سمت سحاب پور و بهل پشته آوارگی دارند
 تنبیه نمایند - / رام سنگه با دارا نیز فرستاد سر دویه اتفاق یکدیگر کار نبوده شده تعاقب مخافیل (در قه امان)
 در خاندیس رسیده تنبیه واقعی نموده اسپان و اسلحه غنیمت بدست آوردند چون نام و نشان
 بدختان اثری در الواح مانند نجسته بنیاد آمدند چون ینما سندیه ناسر دار بادنها و غیره
 سلوک ندارد نخوت در سر گرفته باراده فاسد از آب نرید اعمور کرده بلکه بند و تسان در آمده
 تانزدیکی سرو نخ تاخت و تاراج نموده به اغوای ستر سال سپر چنیت نید بلیه ملک مالوارا خراب
 ساخت میان ستر سال و نیما ؟ موافقت نه افتاد با وجودیکه حکم حکم بنیام تسانزاده ؟
 والا کبر محمد بیدار خبت بهادر تبادیب آن بدخت بود خان فیروز خنک تعاقب در و ان دیگر در
 ملک بهر برادر رسیده بهیر سنجاه در برنامپور گذاشته ؟ ینما سندیه حیت چالاک ؟

پدید آید چون تقدیر سبجانی چنین بود ان سیر زود عالم را بدو نمود و عیش و شادی اندوخت
 مستحق گردانید اگر چه بر بهر سنگم کنار کنگ مکر اتفاق رفتن شده این مرتبه که دیدیم شخصی کنار
 آب عمارت موزون ساخته جای بخت اقرار و کوشه خوب است از دولت نمندان هر که درین عالم خیرات
 و سرا و چاه و باغ و عمارت می کند چیدگاه نام و نشان بر صفای روزگار نیامد و برای او در بهشت
 برین چاه ساخته میشود و از سیاحان و مسافران هر که در دنیا میسر کند و ساعتی آرام میگرد و دعای
 خیر در حق او نماید اگر احوال ناگذر صاحب حالی بشود و عالیشان متجارب گردد این طریقه مردم ماضیه که
 خالی از مروت نبودند بود صاحب استعداد این زمانه بحال در ماندگان نمی پردازند تا بنای عمارت و
 باغ چه رسد بدتر از فرو ماندگان حالت دارند افسوس بر انداخته میخورند دست حیرت میگیرند که
 اینچه اندوخته نصیب که زمین باشد با وجود این دانش در اندوختن با سماجت میکشد خصوص
 امرای و نشان و نو بندان بلند مکان بحال بد گرفتار اند که در حق محتاجان متوجه نمیشد فرد
 امی نور چشم من سخنی هست کوشش کن « تا ساغری پرست بنوشان و نوش کن

نوش
خند

سمت ۱ مطابق شکه رفتن شانزده والا که محمد بیدار بخت بهادر در السور و
 و چپا و بی نمودن در میجا و آمدن نصر تنگ انجسته بنیاد و رسانیدن را و دیت و رام (در حق ۱۲۹-ب)
 شکه قافله را بحضور والا و سلاطین و خدمه و محل شانزده به دار السور و آوارگی پنا
 سیدیه سمت سروخ و یافتن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خطاب سپه سالار و
 موقوف ماندن ان و غیره ذالک و ذوالفقار خان بهادر لفرت جنگ برابر کمک توقف و زبیر
 باد شانزده بیدار بخت بهادر مطابق حکم ارفع اعلی از حجت بنیاد روانه دار الفتح ارجین شد

از سر طرف فراغم آورده شمش کروی؟
؟ خدمتی؟

باضافه عز و امتیاز یافت حکم صادر شد که نزدیکی اردوی محلی استقیا اوارکی دارد و متنبه نموده رسد
میسرسانیده باشد استماع یافت که فیروز جنگ ازین مقدمه رستم خان دکنی از قندمار برآمد و
مرثیه از آب نرید اعمور کردند فیروز جنگ در تعاقب انباشتافت احکام قدسی به مفضلان
آن ضلع صادر شد که مخالفان را تنبیه نمایند چون رسیدن فیروز جنگ در انضاح بعضی اقدس
نرسید به بهتر اوده بیدار غبت بهادر حکم صادر شد که از آب نرید اعمور نموده تبادیب پردازد
و نامعدورت عالی لغت جنگ از خسته نیاید و دارالسرور خبردار باشد هر چند حرف صلح
بادینا جادون معرفت باوشا نژاده محمد کام بخش در میان است و گمان متواتر نزد دنیا
میسروند او خلیه و ریا؟ دفع الوقت مینماید فوج لغت موج از نزدیکی؟ سمت
در بای کک روانه شد بزرگ کبات سه کروی که در افتاد میان کبات به تالاب عجب نظر آمد
یعنی در آن کرد و پیش درختها گلان در هم دوخته کرد و آباوی ندارد اگر کسی گوشه اختیار نماید
جای خوب است لغت جنگ؟
؟ رسیده انتظار روانه شدن شانه اوده می؟

کشید شانه اوده رسید که غازی الدین خان تعاقب مفضلان از آب نرید اعمور شده خبر تحقیق
پیوست که نپاسند به ناسر از نزدیک سروح رسیده تاخت و مالان نمود و قلعه را حلیه و توره
که حضرت محامده داشتند امضوح کشت قبل ازین چند فرزند از دختر امیرالامراشالیته خان (در حق ۱۲۷۰ الف)
که حباله نکاح ذوالفقار خان شده بودند فوت شدند و مولانا از حرم خاص فرزند ارجمند بوجود
آمد حضرت قضا قدرت با اسم حیات اله مسمی فرمودند و نشاط تازه بر روی روزگار لغت جنگ

نموده او گذاشته مطابق حکم روانه پائین احمد نکر و خجسته بنیاد اگر در پی سر روپیه دو
 سیر غله در اردوی محلی بدست می آمد با وجود کرانی حضرت برای تسخیر حلقه راج کده و تور سینه
 از جهادنی پونه متوجه شدند و سپاهیان دکن سوای شمشیر و بهاله اسلحه دیگر را بدست
 عنیدارند و بجای پوریات بهاله هم در دست دارند سوای مرسته چون نبدکی درگاه والا اختیار
 نمودند اظهار خیر خواهی میکنند چون ؟ اعتقاد ندارند خیر اندیشی معلوم ازین جهت ؟
 از اکثر جاهائی موردی خود با بیجا شدند با وجودیکه ؟ اهل هند سر انجام توپخانه بهم رسا ؟
 نیند کاری از دست آنها نمی بر آید چنانچه رستم خان نائب صوبه حیدرآباد به سفیر نزاری با
 هجیت شالیه از ایلمو ز جنگ سیه در روان بر آمد در وقت مقابله از تر دو باز آمد و سر
 رشته تدبیر کینه شده بدست نکلون بختان اسیر کردید پشته هم مرسته های دستگیر کرده
 بودند سید الیاس پدرش مخاطب بشهره خان در بیجا پور کارهای نموده در جبهه همدت
 یافت خان مومی الله پسرش از ان زمان که بیجا پور به تصرف والا داده نبدکی اختیار نموده
 سرگز ؟ تر دو نگشته مبلغی داده از مرسته های خلاص یافت بعد بموضع مقدس بهجا
 منصب بحال شد در ظاهر را حکیده و توره نیمه سلاوقات جاه و جلال گشت سر روپیه دو سیر
 عله بدشواری بدست می آمد تر بختان میر آتش بخت استقام مورچال طلب حضور کردید و صد الدین
 خان محمد خان ششی سیوم بنکهای بنگاه بهادر کرده دستوری یافت و فتح الله خان بهادر
 عالمگیر بختجانی بادشاه زاده بهادر شاه سمت کابل و منعم خان بدلوانی و نعم خان پسرش /
 بخشیری سرکار عالی لقب کشید لغت حکم مطابق سیر لغت قضا سلسله عظیم را بر داشته بنگاره

به پرتیانی رسید محض اقدس آمده به منصب سر بلندی یافته بجای خدمت فوجداری
 کولارس تعلقه حیدرآباد ممتاز شد و توفیق وطن بعمل نیامد لغت جنگ حسب طلب محض
 رسیده بجایات سرفراز شده بنا بر تنبیه مفاذیل سمت خاندن که زیاده از / چهل هزار سوار
 جمع گردیده دستوری یافت بادشاه زمین زمان بفتح کندانه در قبه پونه طرح جهادی
 انداخت به سبب معنده مخالفان رسد غله به اردوی محلی کم می رسید رویه راسته سیر غله
 می ارزید و در تمامی و کهن بارش نشد که برزراعت موافق آید کرانی بجای رسید که خلایق
 از اماکن موروثی آواره گشت و این طرف نزدیک سیح جاسری رویه زیاده از شش سیر
 بهم غیر رسد تا نیت بادشاه زمان بر ناسیت خلایق است ملک آبادان و رعایا آسوده
 و مردم بغیر اغماط مسکن دارند و نیت حکم خلیفه در خاطر که دمه جاسکر دویم ۹
 نیت ناسیت سلطان می باید که دست باشد چنانچه در کتب سابقه ملاحظه نموده این
 حال که دور آفرین است نیت صادق در هیچ کس ننید و خدو زمان را خواستش ملقه
 کیری در سرفساد دست از ناسیت خلایق برداشت و وزرا و امرای عمرض التماس
 مصلحت نیک یکسو شدند ازین جهت حالت ملک و کرکون شد و بدین خرابی رسد مفسدان
 در سربا استقلال یافته دست لندی دراز می کردند و کمی بحال آنها مظهر متعمرض نیت
 ازین سبب رحمت الهی بحال نیکان کمتر که از عادات و عبادات برگشته اند لغت
 جنگ براه یکلانه در چند بلده دارالسرور در تقاب مناکیب رسید گروه ضاله سمت
 برابر آواره شد چون آن صلح تعلق بجمده بخان بهادر نیز در جنگ است تنبیه ناکهار

سپه سالار

در ق ۱۲۵

بجای محلی

تعاقب آنها = حضرت بدولت و اقبال متوجه ملوک گدانه شده شانزده محمد بهیدار لغت
 بهادر را حبه حراست خجسته بنیاد و بلده بر پانپور و ذوالفقار خان را تعاقب نمزدولان که در
 ممالک محدوده آوارگی دارد و متفر فرمودند و افواج مقامی نواح دارالسرور را تاراج نموده چندی از آب
 نبرد گذارسته دست برد نموده قصبه کمرکون را غارت کردند با وجودیکه راجه جیسمکه و رستم خان دکنی
 را شانزده یکجیک فرستاد کاری نداشتند حکم اشرف صادر گشت که شانزده و لغت جنگ تبشیه نمایند
 و روانه شدن شانزده توقف رویداد و ذوالفقار خان بهادر در ظاهر نزد پور رسیدا و کنینان (۱۴۳-ب)
 محاصره بلده مذکور گذارسته سمت برابر آورده دشت ادبار کشید شانزده نیابت دارالسرور به علی مردان
 خان حیدر آبادی و خان بهادر فیروز جنگ رستم خان دکنی بیجا پوری را بجا است برابر از طرف
 خود تعیین کردند چون خانه زادان قدیم خیابان باید کسی صاحب جمیت نماید بدکنینان ثنونی
 یافت خبر رسید که مناکیب با پسر دنیا محاصره سلطانپور ؟ باز دار و لغت جنگ روانه آن ؟
 سمت شده در آن نزدیکی محمود خان فوجدار ملاقات نموده ظاهر ساخت که معذل آن از راه بکانه
 بدر رفتند خان بهادر تعاقب نمزدولان بموضع البوله که را کونامی مرشد نوکر معتبر خان تمانه دار کلین
 بهیمری که هم فوجدار کلین آباد دارد در زنی اختیار نموده موضع مذکور که ؟ که ویرانه مطلق ؟
 بود آباد کرده تاراج نمیدان غنایم اطراف آورده انجا میگذرانید و آن متاع را بهیو پارتن
 خرید و فرخت می کنند رسیده دایره کرد چون رگوبایسمه کس ساخت دارد کمی بحال او مراحم نیست
 خان بهادر خبر یافت که پسر دنیا اراده آوارگی نواح حضور پر نور دارد خان لغت عثمان
 پائنه کوب تا قصبه سرول رسید بگذاشت که سمت اردوی محلی رود تربیت خان میرتش

بیجا پوری مقرر است صمیمه بخدمت ناظم بیجا پور شده بکرنایک می آید نزدیکی دریای گشتا سازده
 کردی بیجا پور رسیده و فکایب باراده باطله عاجل عازم آنست گشته تفرست جنگ پاشنه کوب
 شتافت که بر جای سطور دست رس نباشد از نزدیکی بیجا پور گذشته خبر رسید چمن قلنخ
 ازین خبر عقبه مدکل رفت و بنا دست از جاسطور برداشته سمت جلبر کا آواره کردید و غازی
 الدین خان بهادر فیروز جنگ با وجودیکه به تنبیه و بنا مقرر شده ملک پسر خود بکزد اگر رفت
 جنگ اینجه تک و د و نموده نمیرسید حالش معلوم میشد لغت جنگ لغت جنگ تا مگر کارسیده
 حکم قضایم به شرف نفاذ پیوست که خود را زود و جنور الارساند درین ایام که حفرت بدست
 محاصره قلو کندانه نمودند تربیت خان سیر آتش از سمت کوه که در زمان سابق مهاراجه
 جیونت سنگه مورچال ترتیب داده بود قایم کرد خان بهادر مطابق حکم شرف / پای قلو کندانه
 سعادت ملازمت حاصل نمود ویر لیمجی محلی صادر شد که از طرف سیوا پور مورچال دیگر قایم کند
 چند روز نگذشته بود که استقیا از آب نرید اگوشه فساد تا نزدیکی اوچین نموده و چندی
 افاغنه آن ضلع نیز مفسده پیدا کردند لغت جنگ به تنبیه آنها دستوری یافت را و دست به
 منصب سه نزاری و وزیران مقصد سوار از اصل وامانه سر برافراخت و غازی الدین خان
 بهادر فیروز جنگ بصوبه داری برار و حراست ملک تلنگانه مقرر شد و او پای قلو قندمار
 طرح اقامت انداخت و خانه بر هموکنی سپر توله شد کمیش رای نام گذاشت ستم
 مطابق ستم فتح قلو کندانه و راهبکده و آوارگی مخا ذیل در محاکم محروسه
 و شکست رستم خان دکنی و عبور استقیا از آب نرید رفتن غازی الدین خان

غار الدین

(در ق ۱۲۲۱۱۱۱)

جوش

تشریف داشتند چنان رویداد که فیصل خان به پزارفته بود از دو گروهی محسوسه پیکر کرده بودند ؟
 محمد امین خان بهادر تورانی صدر الصدور نقسین شد منصفان او را بادی تنگ کردند که میلان و سپان
 و سرچپ اسباب همراه داشت با پارچه پوشیدنی و اسلحه حواله مخالفان نموده تنها در موضع رسید مقام الحیا
 برار به سوار کرده در چهار کونده نزد عباد الدجور فاشی فوجدار آبخارسانیدند او سرانجام همیا
 کرده روانه حصن اقدس گردانید بعد ملازمت مورد مراحم حضرت واته شده اعزاز بسیار یافت چون
 مقام سپهر شوخیها میکرد بخان نفرت جنک حکم رسید که آنها را تا دیب نموده محاصره قلعو کنند
 پردازد و قتی که حضرت به بهادر کده تشریف آوردند در انشای راه بهره مند خان نیز نشستی به
 پنجزاری فوت شد خالی از خیر برکت نمود و از امرای این عهد مثل او دیگر نیست مطابق
 حکم در بهادر کده نگه داشتند و بر طبق وصیتش چو تیره کوچک ساختند نفرت جنک را منجمی
 مقرر کرده سرداری فوج و تنبیه مردودان بحال داشتند نیابت بمطلبخان خالوزاده بهره مند
 خان تفویض یافت و صدر الدین محمد خان پسر مرزا سلطان قندهاری را بخشی سیوم فرمودند
 با وجودیکه سه بخشی در حضور مقرر شدند کاری هیچ نمیده خدا جاری نیست و سرداران (در حق سزاوار)
 افواج برداخت و سرانجام عمارت متعینه خود که سفارش بمبصران همنوری
 نویسند اثر نمی نخواست حضرت بدولت متوجه محاصره قلعو کنند شدند فتح الله خان بهادر
 عالمگیر شاهی را بجهت آوردن توپخانه و توپها بقلعه کهنه تعین فرمودند در نزدیکی حجت
 پور مفاسد او را تنگ نمودند نفرت جنک بر طبق حکم کمال نموده خواست که دهن را بکنند
 واقعی نماید از مرجع گذشته درین ضمن خبر رسید که چنین قلیج خان بهادر که فوجدار کزناتک

کرده اوست چون اهل اسلام زور آوروند خادمان انجا با اتفاق مرسته تا که مسلمانان
دست متحدی در از می نمایند بالای صورت که با دسر را و در تربت بنا کرده شهرت دادند که قبر
ملو خان است بالای کوه آب نیست اگر چشمه میشود قطعه مستحکم درست می شد و چاه کلان پائین کوه
مستقل موضع همجوری است و مردم مرسته های و مزارعان دکن از بس اعتقاد نیست می کنند از هر
کسی که نیست منصبه ظهور کند سپر خود را برای خدمت انجا بطریق نظیر نذر میکنند و این نذر دستور
آنجا است که او را سنگ که با دسر را و می نامند و او آواز سنگ می کند و همچنان بعضی احمقان
دختران بذر می نمایند آنها را سرنی که با دسر را و می گویند حالا هم بعضی مرسته های جا و مکان می
سازند برای مشرف تو نچانه دکن سپر شیا بداس عم زاده احقر از عالم در گذشت و افسوسها
بر خاطر گذشت خدمت متوفی با سغب به نوارش مقرر گشت بعد فتح کابل اکثر بنده های
با ضافه و خطاب امتیاز یافتند سید کبیر آشنا، فقیر که نامش در اوراق سابق مندرج
گشته خطاب احتشام خان سر بند گشت حکم محکم به ذوالفقار خان بهادر رسید که اشقا
سمت خجسته بنیاد آوارگی دارد تنبیه نماید مطابق حکم از نواح پونه در شده بنگاه می که
در شولا پور و بهادر گنده گذاشته بود طلب داشته همراه گرفته روانه احمد نگر شد و بهیر را
همانجا گذاشت بنده را آزار بدنی روی داد به اجازت را و در بنگاه ماند / حکیم محمد تقی
نوکر نرنگیک که از چند ماه اخلاص بهر سیده بعلاجم پرداخت حکمی است متلش و بگری به نظر
نیامده زود شفا حاصل شد خان بهادر بتجارب غنیم شافت بنده فرصت یافته در نواح
سوپه نزد را و رسیده شورش مخالفان نزدیک اردو محلی که حضرت شفا قدرت که در بهادر گنده

بارش باران سوای انجا کزنده و زبون است خصوص نحوایات اسپ و قیل و شیران
 تمام لشکر سقط شد و غله نایاب اکثر ابرام و معبدالان پیاده برآمدند تفرقه عظیم حال مردم
 دست داد حتی که حضرت بدولت وقبال سواری قیل و سرخند قبل بعضی ابرام عبور کردند
 چون حنیه دولت خانه بادشاهی مختصر رسید مقصد کز را رسیدند تمام بهر و بنگاه آن طرف
 ناله ماند اکثری را و زوان تجارت برند چون کشتی کم بود بسیاری باب غرق شدند و شدت
 باد و باران زیاده کردید حنیه نای لشکریان که باران خورده کشته بود پاره شدند و مردم بسیار
 هلاک گشته و زنی و یکی کوه کماندند و مردم و کهن میا و پورا کماندند و او کدشته اند کدند
 فوج نهرت موج افتاد درین مدت جای مذکور ندیده بود و عجب مکان بنظر در آمد کوه کجک
 چون بکوه کلان است و بنا کرده بزرگان نار و را که کوه نوکر عمده نظام الملک بود و او و عمده
 شاه جهان بادشاه به منصب سهزاری سرافرازی یافته از موضع حجوری که پاتن کوه
 است تا قلعه کوه زیاده از چهار صد زینه سنگی است و بالای کوه مثل قلعه ساخته اند و دراز
 کلان ترتیب داده و اندرون دروازه در صحن فرش سنگ مرمت کرده اند
 و یکطرف صحن الیوان و میان آن حجره و میان حجره دو قبر دیده شد که یک سنگ
 همیک قبر پیوسته از خادمان انجا پرسید که این سنگ و این قبر کیست و از چیست
 ظاهر ساختند که این کوه معروف بکماند لیرا و سنگ صورت کماند لیرا و وزیر
 صورت دیگر هم هست مردم و کهن را برستشگاه عظیم در سالی چند مرتبه / (درق ۱۲۲ ب)
 عالمی هجوم می برند و اعتقاد بسیار دارند از بسکه سید المعتمد بود اکثر عالمی

بهرمن اقدس رسیدند افتاد چنانچه در ملک دکن مرسته های زور گرفتار سمان قسم ازین آب
 نزدیک شتر سال پس چنیت منبدله
 (و بهنجی جا افغانان و غیره ذالک)
 معندان اچندان سرشور و شکر برداشتند که قوم بهاران دست زین بر آنهائی توانمند
 یافت کشتا با ناسر داران معبودان آن طرف نزدیک دست بهر و غنیمتند باز هیچ
 صحیح و سالم بپایان خود نماند و دست بخود زد و سرگاه که از مرسته های چنین امور عظیم لشکر آمد از
 معندان آن بدستان که سپاه بجانشان انداخته نشود و چون امرت میان بعضی اعیان و بنا
 جادین ناسه دار مقایسه مقرر است و معتمد مذکور در ملکه کنده پناه گرفت لغت جنگ
 نواح ملکه اعظم کده عرفت بپایان و سر بسبب ایام برسات در موضع برینا دار موضع ضعیفی
 نزدیک کوه کماند بر او که در دهن مستور است توقف نمود درخت انبه طرفه و عجائب محامیه
 شد شاخها از درخت اصلی بلند شده بر زمین رسیده باز بالا آمده مانند درخت بر درخت
 مذکور چندان گران نیست این قسم در هیچ جا مشاهده نگشته سر حید نقیص نمود و از آن پیدا
 نشد لغت جنگ که کوهی سالور دایره کرد چون راو لبت را غار صفت بدنی رویداد بر خشت
 خان سپاه در جهت محالیه سوره آمد آمد از گرم شری به کوهان فرصت یافته با نفوج غیر وزی
 رسید لغت جنگ به پونه رفته پای قلعه کردند که چپا و بی مقایسه بود تا ختبه نزدیک سوره آمد
 خبر رسید که قلعه کهنه مقبره والا در آمد و بنام سحر الا لکنه موسوم شد و حضرت ظل سبحانی محاور
 فرمودند به سبب ایام بر شکار در عبور ناله و دریای کشتا و پنج کنکا و غیره صحبت بسیار رویداد
 و از شدت باران به مرتبه اتم بود چون قلعه کهنه در قلعه کوکن است در موسوم ؟ (در حق ۱۲۲۰ ران)

در اینجا هر چه از کوهی است
 نوشته شده است

چون خان بامرمان فتح روزی است طغرای نمایان ظهور آمده و در سخت تعاقب
 معبودان قریب سه هزار کرده را محاطی شده باشد. ^۱ سمعتک مطابق حدیث شریفی
 نمودن فیل را و کشتن آن فیل را و محاصره قلعه کندانه و فوت بهره سند خان میسر شد و
 ضا داشتند. روزی را و دویست مطابق ^۲ به سوار فیل نزد و انعمار خان / بهاء (در حق انعمار)
 انور جنگ رفت فیل را و بر فیل سواری خان بهادر شریفی نمود چه فی بر در انور جنگ دست
 چایی کرده بجز خنجر آتش داده و بر روی فیل شده سرد و فیل از هم جدا کرد و خوف
 جانین کشت را و از فیل فرود آمده برای معذرت خان که بر پا لکی کشت رسید و
 مبلغی که در انوقت حاضر بود نثار انور جنگ نموده چیر خنجر بر دارا اسپ و مبلغ کلی
 رعایت کرد و بعد ساعتی مبلغ کلی سواره متبده فرستاد که نثار پا لکی خان بهادر نماید
 حسب الکفته بعمل آورد چون از فیل را و بی اعتدالی بعمل آمده بنابران ^۳ فیل را ؟
 که را و از سر کار و الایتمیت پانزده هزار روپیه در حین خریده حالا که تربیت
 شده به پنجاه هزار روپیه نمیتوان یافت کشتن لازم آمد بقتل او اشاره کرد و هر چند
 که خان منع کرد قبول نساخته قریب چهار صد تیر و سندوق و ؟
 ؟ بقتل رسید اما بر زمین نشتاد و آخر الامر را جیوتان پیاده شده به ضرب
 شمشیر با کارش تمام ساختند غلبه نام چه قدر شمشیر با و رسیده که خرطوش از هم جدا شد و
 پوست بالایش نماند و نزدیکی موضع دو ملکها لون تعلقه قلعه عمرتی بر زمین افتاد و مردم آن
 موضع چو تیره درست کرده زیارت گاه ساختند کشتن آن خالی از مصلحت نبود چون

کلام انشاء الله تعالی بکار و لایمندی است از نظرت باز داشته و این وقت از کس می دانند
 را و دوست بندید و این ساله با و امویه و ذوالفقار من بهادریست شک و راجه بی شک
 کچرا به بنده و راجه به اینست قنات فوج شانه داده و الا کمر که با رغبت بهادر برای
 یاس ناموس و بیت نگاه می اندازد این سس بلین در اثر بهنگام است سپاه ندارد
 و با این سیاحت اسرای صاحب یک از سواران می نمایند در همراه انما می جو باشد در قشکه
 حضرت بهر دست محامد ملت که با این نمودند در تمامی ملک معتدلان استعلا اتم کردند را (کتاب)
 مسدود کردند به سبب زنی که با این از غایت بر آمده بود و او را انداختند و بنده
 شد که بنابه سلامتی با و شاه غلام سپاه سرافشته شیرینی و انعام بخش می کند و این غایه زیاده
 کشت خصم و اردوی مهمانی تلف شد و انواع باعث ظهور آمد از آمدت و است
 زینت آرای تخت سلیمانی گشتند در شهری استقامت نه در زین و این می لشکر و سرکردانی
 سفر بعضی آمد که باشند کان لشکر از بس بخت و تنگ آمده جمال اردوی میله و جلد داشته
 بهر پروا و قات نمودند نهایت تازه متولد شد از صغری عبد شهاب و از جوانی به پیری
 رسیدند و از پیری هم در گذشته کمر به عالم ملکوت بستند بهر گزیری عمارت نه ویدند بلکه
 مین میسرا نند که در عالم به از سایه منجمه و مگر نمی باشد هنر و

مرغی که خبر ندارد از آب زلال « منقار به آب شور در دهمه سال
 ذوالفقار خان بهادر بار او دوست و رام شک و رفقای مصلحت حبسته باین جمعیت تسل
 بران بهیت مجموعی تاخته در شش ماه لوزده جنگ خوب کرده اشقیار آتشیه و انجی نوزده

وطن مالوفه خود رسیده مرد سپهر و سال را برای نام جانشین ساخته و مادر آن سپهر مدار علیه
 کشته چنان نسق نمود که فردی از ناسر داران بی گفته او کاری نمی کردند و سر نهی های از یافت در
 ماسه مقبری مالوس شده تاج ملک باو شاهی را غنیمت دانسته اوقات ببری بر بند صورت افزونی
 متعاقب را سبب است که در تمامی ملک و کهن جای خالی نیست که مفسدان و دزدان نباشند
 زیاده از یک لک سوار جمع کردند فرد

چو همیشه تکی کرد از بره شیر « شغالان در آید سر سوداگر
 مزارعان دست از گشتار کشیدند و بجای که داران دام درم نمی رسد از قوت عاجز و پیریشان
 بسیاری مفسدان این ملک نزد مرسته های برخاسته رفتند و مابقی از دست و کلای سرایان
 که اخراجات در بار محلی بصبغه همسازی دواب و رفع مطالبه و غیره آبود میخوانند و (در حق ۱۰۱۱۱)
 از آن بیچاره های سر انجام اینجام معلوم و محرران دفاتر که محوری فوطه هر مردم کاسبی است
 بیدخل شدند و قرار بر ناکسبی تا افتاد و از ناکسبی تا کسبی خلی تفاوت آنها که کسب انکار
 دارند خالی از مروت نیستند و ناکسبی بزرگ و بد سپاه نظر نداشته دست بر شتوت فاحش
 دراز کردند در زمان سلاطین پیشین چه ایران و توران سوای کاسبی دیگر انرا کار نفرمانند
 و کسی که کار خود نداشته کسب دیگری اختیار نماید از جان میکشد درین زمان ناکسبی عالم
 سیاق آموخته صاحب اقتدار شدند بحال تباه ؟ جمیع کشتند و پیریشانی آنها ؟
 بمرتبه اتم رسید فوج را کجا نگاه دارند و چنان محرران که بدرجه پیشدستی و یوانیان و
 بخشیان و غیره بر خدمت خبر لکها مبالغه خطیر جمع می کنند و رشوتهای بجا میدهند و خوار

وام در نمیدهند از رعاک گرفته ادا میسازند و چیزی که قرار یافته و تعیین شده از جو جفا؟
 های آنها چه نویسند که شرح نمیکنند که در بنا به تحصیل درمی آرند و قلعی داخل خزانه می نمایند چنانچه
 ملک در خالصه تنخواه جاگیر داران است همچنان مرسته های همان ملک را در تنخواه ناسر داران خود قسمت
 نموده اند بر یک ملک دو جاگیر دارند و ربا عی

ده ویران خرب و ویریب « چو مکه بیمار بدست و طبیب

بمچو مردی بدون شفیه حال « چون عمر ز غمیان دو مویب

جماعه مناکیب که بتاخت ملک می ورزند در سر سرکنه و همه صاحب خدایش ز مرستانند و
 زراعت می چیرانند و پا مال می کنند افواج تیره که بتجارت می رود قوت لشکرانی طغرستان
 بزرراعت است ضبط از میان برخاست در محل صوبه داری امیرالامراتشایسته خان و مرزاراجه
 حی سنکه و غیره هم اینهمه بی نسقی که مال در دود در آزار عایا تلف نمایند بنود حالا کار از حد
 گذشته ملک ویران گشته اصلا کسی را و غیره سد خراب مطلق گشتند بسیاری قلاع سیوا
 به تصرف والا در آمد مرسته های را جای سکونت و نگارداشتن احوال دشوار گشت بارها
 یای ملک بادشاهی که عهد کر قرابت دارند قبایل خود را در پناه آنها بجای های آباد
 گذارند و بی قوت سیوا از میداری بر سنبها مقرر شد و طریق یافیت در راه از میان بخت
 بعد سنبها را مان جای نشین گشت و چون از ملو را سیری که ذوالفقار خان به قوت در
 آورده بدر زده لغتبه چینی رفت مرسته های نوکران سیوا از هر طرف غارت نموده
 قوت خود را می گردند و خبری بر اعامیر میسازند چون را ما از ملو چینی بر آمده باز سمت

(در ۱۳۹۰ ب)

بیشتر چه کشتند در علقه و ملک بیجا لور که یک لک و پنجاه هزار سوار و حید را با و ششاد هزار سوار
 موجودی می ماند حالا بهر دو جا زیاده از سه چهار هزار سوار موجودی تعیین نگشتند و آن ممالک که
 بمنصه اران که تنخواه شد به سبب کم جمعیتی عمل نتوانستند نمود و رسیدار ان نیز زور گرفته
 بامر ستمی متفق شده جمعیت بهم رسانیده دست تعدی بر ملک داران کردند براه صورت زمینداران
 چنان روداد دام درم بجا گیر داران رسیدن دشوار شد چون در چنین جاها ملک مفتوحه جمعیت
 نباشد از ملک قدیم چه نویسد کما شتبه های جاگیر داران از و سوس شوم طبعی محرران حضور که بهر تانه
 و بر صغیر مطالبه و مساعد و جبرانه و غیره البواب تعبیه میکنند و سال دیگر امید بجماعتی جاگیر ندارند
 شیوه رعیت پروری و استقلال از دست دادند و جاگیر دار که عامل مسخر شدند به سبب پریشانی
 احوال اول از و چیزی بطریق قبض می گیرند و او در جاگیر رسیده نظر بر آن می کنند شاید عامل
 دیگر قبض زیاده دارد از عتق برسد از راه تعدی در ریخ در محصل نمی کند بعضی رعایا در
 ادای بالو واجب تکامل ندارند لیکن از غنمه غنیم عظیم عاجز آید بعضی رسیده که امر ستمی بامر رعایان
 ممالک محروسه اتفاق دارند حکم شد در هر موضع اسپ و اسلحه باشد ضبط دارند چون در اکثر موضع
 چنان روداد مزارعان اسپ و یراق بهم رسانیده بامر ستمی متفق شدند نسبت
 چو شتم را با رعیت دل بود راست « از جواب جوش بسیار دفته بهرست

(دری ۱۳۹ الف)

تعدی پشی بای فوج داران و شیوخ کمان و زمینداران که بهر تانه از رعیت در مسکینند و
 علاوه ان پیشکش بادشاهی بر زمینداران مقرر گشته مردم بهر تانه محصل نگشتند و برای
 رسانیدن رسد بهر جادستوری یافتند قتل آنها را نهائی نیست زمینداران از کسیه جزو

دایره نمود و صبح سمت ملونی مسافت بخود تیره در آن باز جماعه سرانگنده شده را جمع کرده
 عقب چند اول می آمدند و توپخانه سر میدادند و یکی را ای کمک رسیده آواره پشت او بار شدند
 اینست جنگ در یانی آمده انتظار آوارگی اشتیاق که بکدام سمت شود می نشید و ذلیلان
 میان غارهای کوه از ترس لشکر فیزی پناه گرفتند اگر حقیقت این جنگ واقعی لبر عن اقدس
 می رسید سر یکی از نوازش با دشمنی افتخار معامل می نمودند شنیده شد که خانانان در دامن
 جنگهای عظیم بود و راجه بزرگ دیوبندیه در جنگ بهسکر که معنی آن لقب کوه ؟
 بودند شبح یافت این قسم جنگ در آن عرصه هم نشده باشد بعد چند روز اشتیاق اراده رفتن
 سمت ناندیر نموده لغز جنگ عبله بشتاب پیش روی آنها از زنده نماند و خدا بنده
 از قصبه برآه افترت خنک را دید و زبان ایام از زنده در تمامی ملک دکن و خاندن و بار
 لعلو کوکن و در سر بر کنه و سر موضع و همه جا مرثیه های مثل مور و بلخ پیرانگنده گشتند و در زبان
 همه چادران مائینه سرگز اینجه محجوم نداشتند برای اطلاع بنگارش می آید که این همه
 معندان و مرثیه های از گجا پیدا شدند نصرت اینست که ملک دکن تسخیر نموده جهانگیر
 باو شاه و شایه بان باو شاه است هر ملکی در جای اکه متصرف در آمد به امرای
 عظام صاحب جمعیت حواله گشت انما ضبط واقعی کردند حالا آن قسم امیر ناندیس
 کار عمده از دست معبداران کم جمعیت گرفتن لازم آمده معندان بر ضلع فوجداران
 تمایل را در خاطر نیامده زور گرفتند و دشکاهی بهم رسانیدند و فوجداران از برج و
 مرج بهم رسیده نشستن یک جا غنیمت دانسته با همان معندان ساختند بدینسان

(در ق ۱۳۸ ب)

خان نهرت جنگ نهاره فتح نواخته روانه سبکاه گشت پایه قلعه کولاس رسیده و ایستاد نمود
 خبر رسید که مفاسد زمسیداران آن نواح با خود متفق ساخته برای که آمده بودند و بگریز
 نهاده و راه قتل است میان کوهها از پیاده های آمده کرده چون درین جگها سر و جبارت
 و ؟ رو بکمی آورده خان بیدار حبه سر بخام مصالح حرب بسمت قلعه محمد آباد بیدار روانه شد
 و مصالح از قلعه مذکور گرفته باز بتعاقب پرداخته قصبه ملونی رسیده در آن نواح پیش از چند
 سال غلبه بسیار از زن بود سحرار و پیه دمن شایه بانی می ارزند حالا به سبب فتور در تمامی
 ملک تلنگانه زیاده از دو آزارده سیر بیم نرسد معتوران در سواد میشه مدکل لعلوه نایر
 برکنار دریای بان کما جمیع بودند نهرت جنگ لصلاح رفقا و همیر در قصبه ملونی گذاشته
 بیت که فر دالود روز ناموس و نام ها بباید نمود و تمام تمام

ز دنیا غرض نام نیک است پس چه باز آنکه نامی نماند ز کس

تا ویب شوز نختان کنار دریای مسطور رسیده ملاعین مثل مور و ملخ متقابله فوج بادشاهی
 که زیاده از دوزار سوار بنود جنگ پیش آمدند تا حال در دکن این قسم جنگ با افواج بادشاهی
 و کهنیان ندیده و نشنیده رام سنگه با و آراتنگ نمودند او سر رشته تدبیر از دست نداده مردانه
 کارزار نمود آنها بهیت مجموعی و این با قلیل چون فیروزی و نهرت نصیب نهرت جنگ و
 رفقای اوست فتح اعظم دست داد و بسیاری مردودان به جهنم پیوستند و زخمی گشتند شب
 درآمد ناپیکاران پارسان شده از حقلش باز آمده مثل جنگ کهنیان بر چهار طرف افواج (در ج ۱۳۸ راجع)
 بادشاهی ایستاده ماندند و الفکار خان بهادر نهاره فتح نواخته متصل بموضع مدکل

پانصد سوار نه بود و ز نزدیکی قصبه ملونی رسیده با غنیم و غنیم که از شصت هزار سوار متجاوز خواهم
 بود جنگ انداخت چهار روز متواتر تا نزدیکی قلعه کولاس کده تعلقه حیدرآباد و صکنه کمان
 رفت ضابطه و کمپیان است / که پیشتر بهر چند اول جنگ می اندازند رام سنگه ناواراتنگ (در ورق ۱۳۴ اب)
 نموده را و دپت بر اول هر چهار روز توپخانه خود را بکجا او فرستاد از ملونی تا کولاس حای
 محفوظ برای نگه داشتن بهر حوزو بنود تمامی بهر همراه و مقامی انواع شوقی می نمود دست
 از بر کی گیری بر نمیداشتند چون نزدیکی کولاس رسید نفرت جنگ بهر را پای قلعه فرستاده با
 بر اول و حیدر اول و راوکا تهر و کمپنی دست راست و غول تا هزار پانصد سوار حمله تنبیه مقدار
 سه جوق شده جلوه زینت یکی با خان نفرت جنگ دومی را و دپت سیوم رام سنگه و این سر فوج
 با یکدیگر حیدران مفاصله نداشتند بر غنیم رختند مکنون مقابل بر سه جوق جماعه بر سمت پاه خود
 آراسته بی او بانه پیش آمدند و بدست خود جنگ کردند امر از طرف انتظام طرف هجوم سه بختان مید
 چست و چالاک رسیده تنبیه می نمودند طریقه خاتخانان عبدالرحیم مین بود که وقت جنگ بر فوج
 کلان غنیم اسپان می تاخت و خاندوران این وضع داشت که اول خروج کوچک غنیم را بر داشته
 با فوج عمده آنها ملحق ساخته بعد از آن عرصه جنگ گرم می کرد خان دوران به سپاه کری و تدبیر
 خاتخانان کی میرسد و آنچه معاینه شد سرداری و تدبیر نفرت جنگ بهتر از خاندوران از
 سرداران بر سه فوج تلاش نمایان به ظهور آمده تا سه گروه اشقیار فرستند و از اند بسیاری
 را بجهنم واصل کردند و ز چهار شمار نیت چون وقت شام شد مخاویل سر سیم را بفرستادند (در ورق ۱۳۴ اب)

و کتل پوری در ملک برار گذارفتاد اکثر جابه سبب فتور مقرران ویران دید مگر چند سر کشته
 کلان که دست مهندران نتوانست رسید لیکن زرچوهره قرار واقع گرفتند آبادانند مشکب که در ملک
 خاندن و برار بودند و رسیداران آن نواح با یکدیگر متفق شده قریب شصت هزار سوار
 جمع گشته بجنک خود الفقار خان بهادر نفر جنک متحد گردیدند فرج باوشاهی قلیل و علی مردان
 خان ناظم برار از ترس از ترس غنیم نمی توانست از ایلچو بر آید / خان نفرت جنک ده گروهی
 ایلچو رسیده علی مردان خان را طلب داشت آمده در خروج ملحق شد و هر روز برای رخت
 سماحت می نمود نفر جنک نظر به کار باوشاهی نموده رخت نمی کرد روزی خان بهادر راه
 بسیار طی کرده وقت شام بر نشیبه کوی رسیده می خواست که دایره نماید یکایک جهنمگاه مقهوران
 از دور نمودار شدند و لیت بر اول خبر بخان بهادر رسانیده بنا بر تقبیه مدعیان جلد و
 شتاب روانه گردید خان نیز به سرعت تمام بهیچ راه جمع کرده بجنک را و نیز داخت هر چند
 جهنمگاه مقهوران نمایان بود اما به سبب فتنه و فرار خیلی راه نزدیک و پیر شب
 رسیده بدستگاران را تقبیه واقعی رسانیده آنها در برداشتن بنگاه خود چالاکان نموده
 شب شب و روز دیگر نفیخته کرده راه طی کرده مگر نران رفتند خان نفرت جنک پاشته
 کوب تعاقب آنها نزدیک نماند رسید نظر به سماحت علی مردان خان نموده رخت
 داد عازم روز خدا بنده خان لیس میر الامر شالیته خان فوجدار ناند سر با استقبال
 خان بهادر آمده با وجودیکه کار باوشاهی بود با یکدیگر نسبتاً داشتند از تعلقه خود
 برآمد و رفاقت تن نزد نفرت جنک نظر متوجه کل داشتند بار فغانی حوز که زیاده از دو

وقت شب در عین شدت باران بتنبیه نموده را و دست از اصل و اضافه دو هزار یافندی خدات
 دو نفر از مقصد سوار سر بلند شده حضرت قضا قدرت صبیح اسلام خان روی که در اوراق
 سابق احوال او علقی شده در عقد از دواج خان لفر جنگ دادند و نوازش بسیار فرمودند و
 اتماس لفرت جنگ رام سنگه با و العبطای نقاره سر بلند کردید و عبدالقیوم پسر حسام الدین خان که نامش
 سابق مرقوم شده آشنا اهر بختاب پدر و قلع داری او که کمر امتیاز یافت حضرت ظل سبحانی
 به تنجیر علقه کلمه را بایت جاه جلال برافراشته جلعه الملک اسد خان را از راه فضل و کم
 بختاب امیر الامر ممتاز فرمودند لفرت جنگ تعاقب معند ان در نزدیکی پرندها / وقت صبح
 بر سر غنیم سیده جنگ انداخت اشتقیاتاب مقاومت نیاورده فرار اختیار نمود و جنگ
 متواتر در نزدیکی چارستانه روداد چون فوج بادشاهی قلیل بود ؟ تلاشیها نمودند ؟
 که دست بر دی غمانید سواران بخته مار قوی دل متفق بودند یعنی انها باطل گشت لوبه جنگهای
 بسیار در سواد پیر کینه پونا سرکار مهسکر عبور اتفاق افتاد تالاب غریب و عجیب بی ساخته
 بهما خفه اوم معانیه شد سر چهار طرف تالاب کوه صد و از قدرت انیردی واقعه است عمقش
 از بالای کف تالاب بالای شوم ز پا کوه نخواید بود و کرد آب در دامن کوه صکله در هم واقع
 در ان بیشه شیران و جانوران در غره سکونت دارند و آب تالاب شور است ضلع خاک
 شور اینجا بر ای رنگ نمودن پارچه که رنگ خوب میگرد می برند ازین جهت ازین جهت
 حاصلی دارد و مردم اینجا بر شش گاه متور کرده اند می گویند که جای بودن ؟
 ؟ چون مردم را آزار میسرسانید کول جانم و بیی او تار گرفته او را کشته از مهسکر ؟

فوت شد روح اله خان عرف خانه زاد خان پسر روح اله خان مرحوم از محله آباد بیدرغشیر
 شده بجهنم روالا رسیده خدمت میرسامانی و خطاب پذیر یافته بانعام خان سامانی بجای او عزت
 استیاز یافت سرگاه که نواح پیرالم نخیم سرودقات کیوان بارگاه کردید شانزاده والا کرد خان نفرت
 حبیب حکم مود را و دلیت و غیره سرانمان استعاده ملازمت حاصل نمود حکم صادر شد که یک طیف
 قلعه سر ناله شانزاده و سکت و یکر خان بهادر فرود آید بعضی رسید که ابوالحسن والی حیدر آباد در قلعه
 دولت آباد محبوس بود فوت شد دنیا و غیره ناسراران مقامی بر مسمی پوری بنگاه باو شاهی
 و ممالک محروسه آواره گشتند ذوالفقار خان بهادر مطابق حکم تقاب آنها شافقت نزدیک بر مسمی
 پوری رسید اراده خاطر راقم بر نفس نلکه رک بود درین ضمن عارفه بدنی رود او بر نعت را و روانه
 نلکه رک گشتند در نیجا رسیدن و مفادقت حرارت فضل انزوی بود و در قاتی در نقابت مانند نوشجات
 را و مکر در طلب احقر رسید باوجودیکه سامان سفر میباید نبود یکایک از نلکه رک برآمده نزد را و سرمد (در ۲۳۳ ب)
 و باز در سرکردانی افتادیم بنمیدانم که خواش ابی چه باشد زر بلای است که بخت حصول آن آدم
 تصدیق میکنند اراده احقر این که بسبب انکس کرانی خاطر بچکس نشود قلیلی بعد رفیع
 خودی گرفت و را و موافق تنخواه و میهای زر نقد میداد جمله الملک اسد خان از بنگاه طلب
 حضور شد عازی الدین خان بهادر نیز و جنگ برای حراست بنگاه مقرر گشت و قلعه سر ناله
 فتح کردید بنلم بنی شاه درک مستور فرمودند حضرت بدولت از اینجا که هر چند در نواح کشتان
 و بده چکاون سرودقات اقبال برافراشته طبع حیوانی انداخته بهره مند خان غشی برای
 تسخیر قلعه چیدن و مدن لغین فرمودند مقامی به بنگا ملاح آمد نفرت جنگ زود رسیده

مدار علیه سیرا ما از قلمو کمیلنه با سوار و پیاده بسیار براراده برداشتن مورچال نر و یک قلمو بر ناله آمده
 شوخیها نمود از راه کهولا پور جای متقدمین پنجگروپی بر ناله بنجاره می آمد بر او تاختند شانزده
 جمعیت سرکار خود به کمک بنجاره فرستاد چون مقامیر بسیار و اسنیا کم بودند سرانرا از خان دکنی
 نیز تعین کردید سر و جماعه را ذلیلان تنگ ساختند خان مسطور سر سیمه کشته خبر به شانزده
 رسانید حسب الامر نصرت جنگ و راودیت بندلیه و رام شکله تا داکرم کمر اشتهافتند چنانکه
 را و خود را جلدتر رسانید پیادوهای جنگی مناکیب و رسیدان آمده بودند منتوا نشند بالای
 کوه رسند قریب چهار صد پیاده از دست را چونان را و پنجم واصل شدند نصرت جنگ تمام شب
 بارفتای خود به کمک تربیت خان در مورچال مستعد بود که مبادا ریشش نمایند مقامیر از راه
 بی فایده گذشته برخاسته رفتند بمیر سین برادر حمزه و احقر برای ^۹ سینه نمانته به

حیدر آباد رفته از شادی فارغ شده در محمد آباد عرف بیدر رسیده به سبب شورش اشقیا
 راه به آمدن نادرک نیافت همان جا متوقف گشت و بنده انتظار خبر می کشید درین سال
 تلک و ابعیان آمد هر جمیع لشکر فی جمعی و در ماندگی رویداد سیمه ۱۱ موافق سلطه (در قه ۴)
 مفتوح شد قلمو بر ناله و چیدن و مدن و حقائق جنگها ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
 با اشقیا و خرابی ملک دکن = غازی الدین خان بهادر نصرت و جنگ از تنبیه زمیدار و لو
 کده طلب حضور شده حکم صادر گشت که را نو پیر شتا در خلع مکر آوارگی وارد تنبیه رسانیده ^۹
 نصرت با و سکر نسبت نابود کند نصرت و جنگ در کلبر گرفته ^۹
 نشت و حضرت بدولت اقبال از مر قبی آباد متوجه محاصره قلمو بر ناله شدند مخلص خان خلعتی دوم

سازاده در جائیکه دایره دارد سماجا باشد خان نصر تحب طرف دروازه کوکئی قلمه مذکور
 و داکم و بمحمله پیراز و مطابق حکم خان بهادر مقفل دروازه مذکور فرود آمد کوله توپ بالای
 میرسد را و دپت براد نزدیک بکوی که دروازه از انجا نزدیک است
 نشستن پای قلمه پرناله فی الحجد از سواری و تاخت فراغت شجاع گل شد کاری بمان
 نداشتیم به نصف این تاریخ ساعی کشته تر بتیجان پیرانش حضور با توپ و مصالح قلمه
 ۵ روز اطل بار و دپت رفیق کشته مورچال نزدیک دروازه قلمه قایم ساخت و سازاده
 حکم سمت دروازه کوکئی آمده دایره نمود حضرت به دولت از خوامی پور میرج تشریف آورده
 بم قلمه کمری تاکید فرمودند و بنا معتور مقفل اردوی مملی رسیده شورش عظیم انداخت
 بدین خان و منعم به تنبیه انما تعین کشتند بامفسدان جنگ افتاد بسیاری از سندهای
 بی بکار آمدند و خان مومی لها محتاج ملک کردیدند به ذوالفقار خان بهادر حکم رسد که ملک
 یکله نصر تحب از پای قلمه روانه کشت مقام دست از آنها بر داشته راه گزیر گرفت آفرود
 موضع چکوری قلمه سوکری مصاف صوبه دار لطف بهجا پور رسیده جماعه مردودان که رو بکمر
 بودند نمودار شدند را و دپت / بر انما تاخته تنبیه واقعی نموده روز دیگر مفسدان
 بمان شده را و سرشته تدبیر از دست نداده تا سرگرمی راه تعاقب انما شافسته
 نجهنم واصل شدند و دنیا گزشتن را غنیمت انست نصر تحب مطابق حکم ارفع که مبادا
 مورچال پرناله شونی نماید زود بکلا زمست سازاده رسیده از مورچال خبر درگشت
 و سبکاه از سولا پور طلبید مفسدان بعد چندگاه با یکدیگر متفق شده را بچند نیت

خاص

(درق ۱۳۱-ب)

و بحساب ظاهری بر بنجای دست داد لکن چندان که درت بخاطر راه نیافت که سابق هم الفت بنز
 داشتیم و حالا هم فکر ندارم مردان را نظر بنز نیست بزنام و نیک است کمی که نظر بنام دارد و درست و
 سر که سمیت ندارد و در نیست آنچه معاینه و آزموده شده است و در بنجای خیلی خوشنما است (در حق ۱۳۱ ب)
 قند و سمیت بلند و از که نزد خدا و خلق ۱۱ باشد بعد سمیت تو اعتبار تو
 مردم دنیا را بسیار حرص دیدم تا آنکه با دشاه عالمگیر که محتاج به هیچ چیز نیست هو او حس قلعه کبری
 چنان در سرفساد که خود بدولت برای پیشه های کوه نکند و می کند از مردم خبر و ضعیف که فرقه دنیا اند چه
 ؟ غماند کسی که از حرص و هوا غار غ و از آلائش مبرا باشد به نظر نیاید که از دیدارش بهره جمیت ؟
 حاصل شود حضرت از اسلام تا عرف بهر سان کوزه در خواص پور را یات اقبال بهر فراخته
 به سبب ایام بهر سات توقف فرمودند اتفاقاً آب دریای مان که پائین خواص پور است طغیانی گرفت
 و آب با تقارخانه بادشاهی رسید و سباب مردم اردو را بر د عالمی ضایع شد و دریای راست
 حضرت خدیو کمیشان بجا بخاطر بی رسید هر چند بجلاج کوشیدند در مان به فیض نرساند بهرگاه تحت
 زمانه غدار را که پایه اعتبار ندارد و در کهن و جنابکاری و دید و سیاهات و دوازده هزار روپیه
 که راو در تنخواه را رقم داده بود گذاشت بادشاه عالم شانزده بهر اربخت بهادر را برای محافه
 قلعہ پرناله کده سمت مرتضی آباد عرف مورج رخصت فرمودند به نظر تنجیک حکم صادر شد که بر کاب
 عالمی برود در مورج رسیده ملازمت عالی نمود چندانکه توقف رویداد که آب زیاد و طغیانی بود
 چون از حضور قدس تا کعبه آمد شد ناچار پای قلعہ پرناله رسیده دایره کردند از خان قلعہ تنجیک (در حق ۱۳۲ این)
 شانزده را عا بنجا گذاشته سمت قلعہ کهنه تاخت نموده محاربت کرد حکم اثر شرف نفاذ

پسر دلاور خان و محمد باقر و غیره
رفتند و کاری پیش نرفت و امیرانش مظلمه اینجه عالم بر خود گرفت تا نشین مهربت بادشاهزاده عالی
جاه التماس جان بخشی نموده قلمه تصرف و الاداره بمنصب پیش نزاری سر بلند شد حضرت آقا علیه را
با اعظم تار اسمعی فرموده بجایه پرنی کده متقل ستاره کده متوجه شدند بفتح الدخان فرمودند که بحال
تایم نماید خان مذکور سعی نخست تمام مرحله نزدیک از پرده زینیه بای چوبی درست نموده قرار یورش و ادروز
یورش سه صد کس شلیقه و غیره بندهای بادشاهی بکار آمدند و کاری پیش نرفت بادشاهزاده عالی جاه
محمد اعظم شاه پنجاهم در میان آورده تصرف و الاداره آورد و بایسم یورش تار کده نام زد گشت حضرت
بدولت کوچ کردند از شدت باران رخت الهی صعبت بسیار بر خلق الله گذشت اکثر امر ازاده و
خانزاده عمده پیاده می آمدند در رهو ساکده توقف عسکر ظفر بیکر گشت و قلمه
باسم اسلام تار نامزد گشت و بادشاهزاده عالی جاه از نیکه کوپال سنگه خید رادت برخاسته در قلمه
رانا چتور رفته مبادارانا اعانت او نماید و شجاعت خان ناظم کجرات که صوبه داردار ؟ اجمیر بود ؟
فوت شده رخت سمت بند و ستان خرم بودند و غازی الدین خان ببادر فیروز جنگ که تنبیه نگون
نخت زمیدارد لو کده تعین شده بود طلب جهو کشیده بادشاهزاده حکم شد که تنبیه نگون بخت نموده
روانه پیشتر شود بنا بران در بلده دارالسرور توقف نموده حکم صوبه داری کجرات شرف صد و بافت
را دولت حسب التماس ذوالفقار خان از تغیر داود خان بهراولی فوج لغرت موجب از اصل واقعه
دو هزار پانصد سوار سر بلند کردند اگر چه پیشتر هم را و تابینان سوای مخالفه موجود داشت چون بهراول
شد حجت دیگر از وطن طلبید درین مدت به سبب بعضی امور و فتور خرج از چاکر است را رقم کم رسید

(در ق ۱۳۳ ان)

حاجت

زیاده از دوزخ کرده راه طی شده باشد حکم حکم رسید که مقایسه مابین راه سینما بر مده لوری
 دارد و می شوی می کند اثنای راه هر جا که مناسب داند خبردار باشد نصرت حاکم توافق
 حکم میان راه هر جا بعلف و افرمی بود توقف می نمود و سپان و شتران اهل نیرورین سفر
 خراب شدند خان بهادر و او و خان بنی را مطابق حکم اشرف به نیابت فوجبداری خود بکیرناگ
 حیدرآباد رخصت داد و فوج بسیار کم ماند و الفقار خان بهیر از شولا لور طلب شده نیز
 رفته لیران را و در فوج آورد و حضرت نعل سبحانی محامره غلو ستاره گنده داشتند متحصنان
 جنگی دانه کرده در قلعه تپانه جات با استحکام بستند رباعی

بغیر خود تا لشکر نامدار « در آید پیرامن آن حصار
 سار وری قوت ظرش کند » ز سیلاب خون عرق آتش کند

(درق ۱۳۲-ب)

با وجود آن رسد اندرون ملو میرسد و در مرتبه وقت دو پیر شب مورچال رختند منعم خان
 جنگی دانه نموده مرحله بر هم شده درست ساخته زخم برداشت مورد مرایم با و شاهی گشت
 تزیینت خان میر آتش مورچال نزدیک برج طلوع رسانیده و در نقب میا کرده بغیر من رسانید حکم
 شد که مردم مورچال را فرود آورده آتش در خان هر قوم نظر بر آن نمود اکثر مردم مورچال را فرود
 آورده آتش دید باز مردم را از پامن ششاضن و لوریش بر برج دشوار است تا آن زمان
 مسیحان استحکام خواهد داد و قتی که نقب را آتش داد خبر در ساخت شعله برگرفت قریب
 چارصد کس از قلعه کیان که بالای برج بودند بگم واصل شدند و سه هزار جوان کار آمدنی
 مثل سنجریان و سید شمس الدین خان از اولاد شاه چارغ و احمد خان لودی اسد الدین احمد

بسیار نمودند از ضرب تیر و تفک طاق نشان طاق شد و او و خان سراول از آس گذشته به
 پیش قدمی کرده از فوج غول دورتر افتاد و را نو هجوم عظیم بر خان هر قوم آورد و او پست کرم کمر شناخته
 کمک نمود با وجودیکه فوج قاهره قلیل بود اما سرداران قوی دل از مرده کار بجای خویش بسیار
 اراده های شقاوت بر دامن باطل گشت از صبح تا یک پیر شب گذشته جنگ بود و انتقام فرار
 اختیار نمود و خان بهادر نهاره فتح نواخته دایره کرد و صبح باز مستعد جنگ شدند مقایسه
 شب شب کرختی راه جنگ و جهاری و دکن کیر اعلو پیسند یا بید گرفت که پیاده های بندوبست
 از جنگ گرفته باز جنگ بایند خان نفرت جنگ به مالی کوته ؟ بیجا پور رسیده بر ؟
 دریای کشاسد راه آنها گردیده انتظار می کشید چون مخدولان از جنگ بیدار میس
 شدند شش ماه توان در تنگد و بودند درین ؟ بسیاری خراب شدند و اسپان ؟
 مانده و مجرور گشته طاق حرکت نموده بحال تباه تاب نیاورده از صدمه لشکر
 نطفه پیکر و ناسمت قلعه پرناله و را نو در نزدیکی دکن کیر آورده شدند حالت ایشان فوج
 نطفه موجب بدستور که تاب راه رفتن نداشتند اکثر مردم پیاده می آمدند نفر جنگ در روز
 بر دریای کشا انتظار رسید و روان دست چون خبر آوارگی آنها رسید به راه بیجا پور بنگاه
 بر همه پوری دست راست گذاشته نزدیک قلعه چندر که مقرر به بادشاهی رسیده توقف
 نمود بآردن رحمت الهی و بارش آمد اسپان و ؟ از شدت باران ؟
 سقط شدند و حالت بار بر دار لشکر بدتر و اشیال از چستی و چالاکانی باز مانده که و مه
 لشکر از تافت هر روزه که سوای راه رفتن کاری نداشتند و لشکر گشته درین سفر

سلطان احمد که به شرب مداومت داشت و اختیار مالک بر افسر سرمد گذاشت و او سلطان
را کشته صاحب تخت و تاج نیکه کردید از و علاء الدین و از و سلطان دیگر که چند ماه سلطنت
کرد و لجه او سلطان کلیم الله از استقلال بر مدوز پوانی خود به بابر بادشاه نوشت برب
دورستی کمک نرسید چون این خبر شائع شد از ترس برید که ختیه نزد نظام الملک احمد نکر
آمد با عزرا زنگنه داشت لجه خدی فوت شد از آن وقت سلطنت دکن باین پنج فرقه
منتقل کردند، عادل شاه بنجا پور، عماد شاه ایلچور برابر نظام شاه دولت آباد و
خاندلس، برید شاه سید قطب شاه گلکنده و قلعه بنا کرده لجه فوت او ویران
شد در وازه های و دیوار حکم تا حال بر جاست و لجنی جاست که دو دهمه میان آن آباد
زراعت بسیاری شود علامت حویلی غار است قلع و سعت قرا آن دارد بر قرار شده مقابل
افواج قاهره در آمد کم از سی و پنجاه سوار نخواهد بود و افواج بادشاهی زیاده از سه
هزار سوار نباشد شور شبان جرات شترخی نموده دوسه دفعه بر رام سنگه با و چند اول
و چند مرتبه دست راست رسید بی اعتمادی ها کردید اما از دست بهادران عمره نبرد
خان تبشیه و تادیب ایافتند که غرور را از و دیگر ناسراران از سرشان بدر رفت
بسیاری به جهنم داخل شدند و زخمی ها را شمار نیست راه و پست سر مرتبه کو ملک عید اول
نمود درین ضمن جهنم گاه مقایسه آن طرف آب بهما از در نمایان شد معلمت خیان
افتاد که در آب عبور نموده بر بهر منگی بان دست بردن نمید چون افواج متوجه
آن طرف شد آنها بهیر دست بدست به رشته در وقت عبور دریا تنیال فاسد

کشیم و کفین از رقص بدست آورد و علاءالدین خطاب خود کرد و در سه منقصد و نه مہجری سلطان
 محمد پیش لحد فوت پدر بر تخت سلطنت نشسته ملک بید و برابر و بیجا نکرد و راجہ و تلک و ورنکل
 دولت آباد را مستقر گشت و لحد او مجاہد شاہ و من لحد محمود شاہ از ان پس داد و شاہ عمر زادہ
 سلطان محمد و باز سلطان غیاث الدین لحدہ شمس الدین لحد از ان منیر و ز شاہ کہ بردا کوی و خدا
 پرستی بی محتال بود و دیو رای راجہ بیجا نکرد کہ سہ نزار سوار و سہ لک پیادہ جمعیت داشت با
 دوازده نزار سوار کہ با خود داشت مہندم ساخت تخت و بدایا تخت صاحب قران امر محمود
 با و شاہ فرستادہ بالغام شمشیر مرصع و چار قب و چہار اسلٹپ و منشور شاہی و کمن و تخت
 افراشتن چتر سر بلند کردید و از ہر جنس پاک زن و دہ زن را نفقت منت خد شکار از
 عمان نوع مثل مغلانی، و عربی، و بھمی و سند و دکن و کمرانی و کبرائی و تلکی و غیرہ ذلک
 بہم رسانیدہ ہمیش سکیزانید ہمہ زنان آشنا بود و بجاہ خود ساختہ سید محمد کسور از
 در عہد او بدکن تشریف آوردند لحد منیر و ز شاہ احمد شاہ بہمنی قلعہ مامور گرفت کاویل
 و قلعہ و سیر نالہ قلعہ ہر ساختہ اوست سوتنگ شاہ مالوار اشکت دادہ و زن دخترانش
 را گرفت قلعہ ارک بیدر می شدہ اوست لحد از و سلطان علاءالدین کہ قلعہ مدکل و راجہ و
 تلجا پور و شولا پور و ملدک را فتح نمودہ و از و مالون شاہ و از او نظام شاہ لحد از ان
 محمد شاہ برادرش کہ بندر کوہ و کوکن و قلعہ ملیم و استور تسخیر کرد و خود را لشکری قرار داد و تھانہ
 کمنجی خرب کرد و محمود کاوان را بخواسہ؟ جہان مشہور است مدرسہ بیدر تعمیر کردہ اوست
 لحد از ان محمود شاہ کہ در عہدش علما مان و نوکران سر بعباد بر دہشتہ طوائف ملوک شد لحد از ان

پس آن را چونان چندان متوجه نشدند سر و پیکر پیراجه انوشیروان فوت شد شجانشکه پادشاه
 بختی / وطن و منصب سر بلند گردید سلطان مطابق سکه جنگ نمودن ذوالفقار خان بهادر (در ق ۳۰ امانت)
 با مقامی و فتح یافتن پای قلعه پرناله رسیدن فوج شاهزاده محمد بیدارخت و ذوالفقار خان بهادر و متو
 لات دیگر که در سمره ای نفر تنگ رود داد ذوالفقار خان بهادر لغت جنگ نزدیکی بلجاول و تلدرک
 و کوچی گذشته چندان دهنه سمت پانری و موکنی بتن و سیر که اشینی و پرنایانان و نذر و بودن او و هم
 و او و کده و سرحدید را با د تعاقب معضدان اتفاق افتاد و چند دهنه جنگ عظیم با غنیمت نمود استیقا
 سر بر تبه شکست خورده رو بگریز نهاد درین جنگهای دنیا با اتفاق ناسراران سمره ای خود با افواج
 بادشاهی جنگ میکرد و را الوی سرشتا که بر سره متفق او نبود و دنیا باراده ملاقات را الوی طرف
 کلبه کار آمده بحرف و حکایت با الوی راه اشتی انداخته قرار داد ملاقات یکدیگر شد ذوالفقار
 خان بهادر تعاقب او با نزدیکی تلدرک رسیده بهیر و شبگاه شولالو فرستاده سمت ؟ که آنها
 بعد مکر قرار داد ملاقات کرده بودند رسید دنیا باز آمده رو بر افواج لغت امولج جنگ انداخت
 تنبیه تا دیب یافت در نواح فیروز آباد مشیت کوهی کلبه که را نو و دنیا ملاقاتی شدند را الوی جماعه
 بسیار از معضدان فرا هم آورد و دنیا اتفاق وزیده بغیر و بهجوم عوام و کم و حاکمی جهنم گاه خود با
 و بازار نزدیک قلعه و سران فیروز آباد برکنار دریای بهمرا که فیروز شاه که از اولاد حسن کاکوی
 بهمنی ششم شیت است که ظهور اسلام در دهن از حسن کاکو است که در کلبه که رسیده لغت او گشت
 و بسیار محاکم و دهن به طرف در آورد و با کز ناگهان اعظم کرده فیما بین کاهی طفر کاهی
 شکست داشتند و از ملک و تنگ در زمان بیجا کز مبالغه غطیر و جواسری بشمار و نایان

تانزدیکی بهوم که سه چهار گروه مانده بود تا یک پیر شنب کند شسته بخت چهار گروه را طی کرده ضال را
 فرصت دم گرفتند و خود هم ساعتی آرام در سیح جا گرفتند طرف که معنادان شوخیهای نمودند
 را و دست خود را گرم گیرای یک می رسانید مگر رنگ داود خان بر اول کرد چون مخاویل آواره باو
 ناکامی گشت نصرت محاورت نموده در المکه آمله خزان به بنگاه بر مهربان پوری رسانید اچندگاه در
 چادر کوهی بنگاه توقف و زید خبر آمد که راما شقی به سبب آزار چچیک از عالم در گشت و گرن نام
 پسر کلانش بجای او مقرر شد و بعد چنگاه او هم براه پدر و اصل جهنم شد سیوا پسر خود و دو ساله را
 جانشین ساخته را بچند زنار و اقدیمی اش صاحب مدار را مادر قلعه کهلنه به پرورشش ان پسر اقدام
 دارد و نادران از گفته و صوابد یاد برون نیستند خان نصر جنگ تعاقب مناکیب سمیت بگزیده بود
 و شوالور روانه گشته از نزدیکی تلجالور عبور نموده را و کویال سکه چند را و ت قبل ازین رتن سکه پسر
 خود را بخت سر انجام مهم وطن فرستاده بود او استقلال بهم رسانیده مقصدیان پدر را بهیض ساخته
 قابض متصرف شده هر خرج کویال سکه گرفت هر چند پدر بعضی اشرف رسانید که در وطن فساد
 بر پا کرده حکم طلب حضور شد نمایه کرد و بعد مدتی بمحضت مختار خان ناظم صوبه مالو اشرف اسلام مشرف
 گشته بخطاب اسلام خان و عطاء وطن رام پوره که با سلام پور معمر گردیده سر بلند شد را و کویال
 سکه بوقوع این واقعه از همراهی شانزاده والا کمر محمد بیدار بخت بهادر برخاسته بوطن رفت چون
 پسرش مستقل گردید دخل نیافت در ملک را ناستودیه رفته پناه گرفت بعضی پسران را چونان غده
 بر گذاشتن دین و آئین خود هوس نمودند چون کویال سکه فرار اختیار نموده با وجودیکه احکام مطاعه
 در باب تسکین ساختن او بنام رانداران شرف صدور یافت او در ملک را ناستودیه حضرت بر حال

(۱۳۹۴)
 (۲۰۰۰)

منوده تعاقب را مار وانه نشد او بر افواج ظفر امواج شنیده گریزان می رفت بر اه قلمه بر بند طرف
ترنی از آب همی گذشته راه مسکن خود گرفت و دنیا و غیره چیدی ناسر در راه بنگاه بر همه پوری فرستاد
ان شقاوت نشان شو ضعیف نمودند اکبر خان نصر خلیف که در مدتی رسید بسیار بی اعتدالی می کردند چون
سحان روز رسیدن نزدیک بنگاه اتفاق افتاد معشوران سمت ستاره کده آواره دست او بار
کشیدند خان بهادر پاشنه کوب شقاوت در نزدیکی رحمت پور رسیده تعاقب تعاقب طرف مر قضا آباد
عرف مرج رفته مفسدان به اردوی محلی رسیده سمت کج شوه جنبها نمودند بجهت تهنیه اینها
چندان جمعیت نه آمد چون اقبال بادشاهی دشمن کور است فرار اختیار نمودند و نزدیکی است کرده
با فوج نصرت موبج احکام اعظم ر و داد و فتح نصیب بندای دولت ابدی الا لقال گشت بهره مند (در ق ۱۲۹ ص ۱۰)
خان منیر بخشی و غیره وقت شام بعد فراغ جنگ رسیده و از خان نصر خلیف فتحنامه اینجنگ بنام
خود درخواست نمود خان بهادر تعاقبای همت درخشیدن دید بهر بند خان حقیقت جنگ خود بحضور
معروض داشت سحر پاشا نش مورد عنایت بادشاهی کردیدند نصر خلیف بعد چند روز نزدیک اردوی
محلی آمده التماس ملازمت کرد در حبه پذیرای یافت تهنیه ملازمت کرد حکم شد شوخ خان
باز سمت بر همه پوری رفته تهنیه رسانند دیگر امرای متعینه فوج را غائبانه خلعت از حضور
مرحمت شد چون به بنگاه رسید خبر یافت که او و کجنان بهیره او و کجنان که در تهنیه داری با
کلیان بهیری بکار بادشاهی آمده و فوج بهادر از بهیر با خزان و قاعله در املیکده دوازده گروه
بر همه پوری رسیده به سبب شورش مقامی توقف نمود خان نصر خلیف رسیده بهیر را با او و کجنان
سحان جا گذاشته اسب قحی بر غنیم شقاوت مقابل افتاد جنگ کمان اشتیاق را برداشته

آورد دعای خدای پرست متجارب بگزید و تسکین بجام روی داد. لبرغی رسید که امیرخان پیرخلیل الدینان مفت
 نزاری صوبه اراکالی رخت آمانت ازین دارنصاب رست بادشاهزاده محمد مستم با و در شاه بهمداری
 انجامه شد و در اجه انوپ سنکه در قلعہ استیا زکده او دنی ثروت شد سرب سنکه سپرش بویانی لکن
 سربان کورید ستمت مطابق ستم آمدن ذوالفقارخان بهادر نیرنگ از تبتی مطابق حکم
 متصل اردو غرقین و رسیدن بنده نزد او دلیت و رفتن به سهرورد و جنگها بفسدان الملک
 آن بود که بی تعویجی را و و محبت دروغ نمیزین اقدس کرد و بکرم الهی بوجه احسن خاطر نشین قدسی
 کشت بخانه را و پیر تولد شد بعد محرق با سم کرن ممتاز کورید لبرغی رسید که راما از قلعہ الوری برآمده تعلیم
 کهنه با آن قدیم خود آمد و ذوالفقارخان بهادر طلب حضور شد از اراکانه روانه کورید بنده نظر
 برانیکه راه دور دراز در چنین فتور طی کردن و مارا آمدن چه فایده توقف نمود چون نیرنگ نزدیکی
 بیجا پور رسید از ندرک به بنجاده بهر سیه لبرغی رفتم حضرت خدیو کمیشان بتسخیر علاج مقامیر
 بیجا پور بهفت فرموده بست کده راه ۳۰ روز به تصرف آورده محاصره ستاره کده داشتند / در ق ۱۳۸
 راقم در نواح شولا پور را و دلیت را و دید در میان ریز بهاکشاسا لوبت ناسر در بابا زده نزار
 سوار عبور دریای نرید الموده یعنی جانواح دنامونی عزاب کرده برکت از عهد سلاطین سابق
 تا این زمان سرگزشته نامی الطوف دریای نرید از رفعت و رانویر سنا با بهرجی کهوره که کمینان
 اورا سید و را و کونید متفق شده در زسرتی با سرانجام فرادان سرانجام ساندند و راما با تجماع کشیر
 باراده فاسد در ملک بادشاهی درآمده شاهزاده والا کمر محمد سید از رخت بهادر تحنی کورید و بخان بهادر
 حکم رسید که تعاتب مقاسیر شهاب بهیر را در شولا پور کذاشته نزدیکی مقبضه حارسانه ملازمت شاهزاده

اگر در بریا پور برسد بحال خو ؛ کرد و او قبل از رسیدنم در پنجار سیده در چند روز نزدیکی او ؛

معلى آمده حضرت ظل سبحانى / به سبب ماه رمضان المبارک در شوال پور تشریف آوردند و این (در ق ۱۳۳ ب)

مطلب والبتة بجلته الملك که در نگاه بزمیه پوری مانده و کلاى را و اطلب داشته برای عرض

مطلب ساعى ساخته جواب حسب الحكم و الا که آنها نموده بنده کج حمله الملك عرضى به پیشگاه خدای

زمان مرسله است و تخطئه من شد که پافى ذات بحال حمله الملك در جواب ذوالفقار خان

و حسب الحكم بحالى به او نوشت و کرد اس را تهر نو کرمه راجه صوبت سنکه که باغواى او محمد اکبر

بجى اختیار نموده سلطان ملکه اختر پسر خود را نزد اجیت سنکه پسر مه راجه گذاشته با مضه بان

رفته سلطان را حضور آورده ملازمت نمود و منصب سه نراری و انعام منیل و جبهه سر و غیره

امتیاز یافت و حکم شرف نفاذ پیوست که اکبر را دلا ساس داده بیار و حضرت بدلت

اقبال در اسلام پوری عرف بر شمع پوری بر کنار دریای بهر از نیت آرا بودند در ایام سات شنبه

آب طغیانی گرفت بسیاری اسباب مردم لرز و در آب برد و اکثرى تن بآب دادند کار

تا با اینجا رسیده که دلت خانه باوشای که قلعه بر کنار دریا در جای ملکه اساس یافته نزدیک

رسید و یک در عه جاز آب تا آرامگاه اشرف باقی مانده اگر چه عالمی بنگ دل از دست داده خراب

شده متوحش بودند و باوشا زاده عالمی جاه محمد اعظم شاه در بهادر که کنگار میان دریا است

داشتند مردوزن بسیار در آب فنا و روز رفتند و نزدیک بزمیه پوری / اکثرى میان قهر (در ق ۱۳۸ لاف)

دریا بر چهره های گاه که آب از بهادر کده برده نشسته و او و یلا میکروند کیت که آنها را از ان

دریا نجات بخشد حضرت قضا و قدرت دعای نوشته در آب انداخته فی الغور آب رو بکى

بکامشته های راوشکوه ما داشت نظر بر آشنای قدیم آنست باینکه گفت که از وطن را و قریب جوار
ایم هیچ حقیقت از من پوشیده و پنهان نیست مدعیان اختیاری صریح و اتمام فاضل سبته اند
بهر حال اینیه واقعی بود بخاطر نشان کرد این و نبش با سخنان گفت که این مقدمه را تحقیق نمودم که انگار
کز به روع است بهر حال با اتفاق امین در دولت بکر اعراف و بنیاد وطن را و آمده حولی و باغ که
که تازه امدات شده در او مبلغ کلی صرف آن نموده جای انکس و مبلوع ساخته رسید و امین از
سیر و تماشای اینجامنظر شد امانی و مالی را طلب داشته به صدق و قوت محض نویسیانیده به
بهاندر کرده در ایرج رسیدیم امانت شاه عامی است با تحقیق نموده بهتان ظاهر کردید و می
هم حاضر مثل مشهور است که دروغ گو بهمانه می باشد محض مرتب ساخته به اگر آباد امدیم و بر
طبق قرار و خاطراتش اعتقاد خان با پیشکارش کرده جواب حسب حکم بجا چو کی روانه نمودم
بدست خود حاصل ساخته بکمالیسا و مساوت نمودم زر کار کند مرد لاف زنند مثله قدیم است درین
سفره خرجی بسیار بود و را و نیا بر را و نیا بر این مصلحت مبلغ حواله بنده کرده بود و کیفیت
تمام سمیرت الفصال یافت مالتی پس آوردیم در دار الفتح او چنین رسیده بکمال نادیده و خفت ستم
کردی چنین میان دریای سپهر ساخته علاء الدین غوری است به بر ما پنهان کرده جای تولد
خود دید در یاد بزرگان حانی گذشت الهی بر حجت خود اظهار بخشاد و ببت
در نمازم خم ابروی تو مایا دآمد «حالتی رفت که محراب بغیر یاد آمد
مدعای را چنند لیر آن را و حسب این مدعایش از خیر اندیش خان صورت مکلفت کن را
نزد محمد خان ناظم دار سرور فرستاد و تصفیح خود ساخته بجهت روانه حکم شد اگر در

۱۲۶۰

شماره

شماره

ما را از روی دیدن او از خاطر دور کرده با پیشکارش ساختم دماغ او از آفتابش زیاده دریافتیم
سحابها که سرگز در عمر خود کشیده بیاس خاطر را و لعل آن نظر بر اندکار نموده چایپوشی کرده
حضرت خیر اندیش خان واقعی خاطر نشان خان مذکور و پیشکارش نمود خیر اندیش خان کنبو
فوجداران او و ایرج از آمدن من مطلع گشته جهت به هم زدن مطلب بخان مسطور نوشت که ما را نیز
حکم تحقیقات از حضور آراء کمی را برای تحقیق این مقدمه روانه سازند نزد من نفرستند که با اتفاق
تحقیق کار پیشکارش خط آونیش بن نمود چون آنها را بر خواستش نشان راضی نموده بودم نقیض را منظور
نداشتم به عهد و پیمان که با من کرده ثابت بوده در خواست نه شست که اگر بنام شما حکم سده
بخش نفرستند و اگر به فرستادن کس خود به ملقب حکم ضرور داند با مدعی همچنان نفرستند که
ثبات دعوی نماید باز جواب نفرستاد درین اثنا اعتقاد خان بهتر آنکه در فوجداری او است
روانه شد جزو کار باقی بانده بر فاقه در بهتر رسیدم شوق دیدن اینجا بسیار بود میسر نموده
به بند این سه گروهی متعارف عجب جامعانه کرد که پوشش بر جانماند دلیر شوق و
سخت از دیدن آن مکان افزود و بسیار در چپ اما در بیاجبی دیدن میگزشت جای که
شری بهکوان دین دیال راس کردند یعنی عیش و عشرت نموده باشد چنانکه نظر طالعش
مرغوب نمخاید ای دین دیال دلی و ده که طالع بانیت از یاد و ذکر تو غافل نباشد و در سخن
تو بخوشوقی بسر بر بند بر تن بنده عامی گرم کن که رشکاری ما بدواری جی بر آید چون مطلب
خود غایب شدم با این دو بخش مسندار بنیره آصف خان حیف که به اعانت مقدمه مرقومه
مقرر شده بکوالیار رسیدیم او بدین جانثار خان فوجدار رفت با وجودیکه خانم قوم

و حالا به مذهب و نزاری رسیده فوجدار کو الیا ر شده از رسیدنم واقف گشته سلوک نبرگان
منوده صحبتها داشته استفسار وضع آمدن نمود آنچه مناسب دانستم ظاهر نمودم چند روز نگذاشت
که روانه منشر شوم و هم به سبب بعضی امور ضروری که تعلق بوطن را داشت از آنجا نزد یک است توقف
در کو الیا روداد چون خان مذکور از کاشتهای راودیت قریب جوار و مقدمات چند از رده
خاطر بود اظهار نمود گفت که اگر حکم تحقیقات بنام من می آورند در اینجا اعدای شما میشد می
نگذاشتم حالا بنیم بجهت خاطر شما گواهی میدهم که این مقدمه صریح تحت است و بر این که این راه
خواهد گذشت بوجهی خاطر شناسش کنم و اراضی حاج تحقیقات دیگر نباشد و مطلب سرانجام پذیرد
در کو الیا ر روضه شاه عبدالغفور اندرون قصبه در روضه شیخ محمد غوث برون قصبه بکلف تمام
است و از نبرگان و از نبرگان وقت اند از اینجا روانه شده بگذرد و موسور عبور دریای

چنبیل نموده در اکبر آباد رسیده بجوبلی دیانت رای متوفی هم خود فرود آمد اکثر مردم قبایل / (در قی ۱۲۶ الف)
و منتسبان در اینجا بودند دیده شد در رعایت نمودن لازم گشت و مردم آتا و ه وطن قدم خیل
خیل رسیدند آنچه که رعایت از دست بر آمد بعمل آورده در مستقر انکلافه نه نشای نه دوستی که
بوسالت او اعتقاد خان را به بیند در فکر بودم که شخصی بهم رسد خبر من به پیشکارش که
صاحب مدارخانه اوست رسانید چون حسب حکم والا و کوچکی پیشتر رسیده بود انتظار
داشت او را دیدم روز دیگر اتفاق دیدن اعتقاد خان افتاد حسب حکم با سفارش
حلبه الایک و نمر تنک داوم دماغ او از دماغ امیرالامرا و اصف خان و اعتماد الوله
حبه کلانش زیاده دید عجب صورت و ترکیب دارد امرای مطلق بهر توش نمی بیند

که به سبب عنا و مدعیان اتهام کرده اند این متدین تعین شود که بر حقیقت نفس الامر و ارسیده
 بعضی رسانند و منبده برای این کار مامور شد که بجهت رفته امین گرفته بوطن برود و تحقیق کرده بیارد
 سرسجیه شدم با وجودیکه راوا از حال من واقف بود حرفی بمیان نیاورده خفت شد خشارت ز سر
 دنیا چه باشد بانی عزیز بخدمت مستقدم اظهار احوال مناسب ندید را و مبلغ کلی را به بنام اینهمام
 حواله من کرد نظر بر توکل داشته با وجود شورش مصداق در نهفته روز از بند واهی بشو لالو
 در باب تعین امین شده و فتح بعضی اقدوس رسانید سه مرتبه بنام اعتقاد و خان سپهر لامل
 شالیه خان ناظم اکبر آباد حکم اشرف شرف صدر ریافت که تحقیق کرده مخرج دارد سرسجیه شدم
 نزد خان مرقوم بمبتقر انخلافه اکبر آباد رفتن چه صورت بنبد و عزیزان خاطر نشان ساختند که تعین
 اعتقاد و خان اعتبار و دیگر دارد کمی از وضع حال من خبر نداشت که در چه حکم بهر حال یک قطعه
 حسب الحکم و اک چو کی پیشتر روانه ساخته و یک قطعه خود حاصل کرده روانه شدم چون مخاطره راه
 بسیار بود نظر بر توکل نموده براه حجه بنیاد به برهان پور رسیده محقق خان که پیشتر طاعت طنبی
 کوی و واقعه نگاری و دار و عکلی داغ و تسخیر فوج خابنهان بهادر سپهر از ایما و است با همت
 مهربانی مسینود ناظم دارالسر در بود اتفاق دیدنش افتاد روانه شهر گردیده از آب نر بردا
 که مرکز آن طرف نه رفته عبور نموده به او صحن رسیده سیر کالیاده ؟ بهر وقت معاودت ؟
 موقوف نمود داشته به سرو نخ رسیدم درین راه شدت باران چنان شد که بهوشتن
 راست نیاید بهر حال از نزد گذر شده به کواتیار رفتم جان نثار خان عرف خواجہ حکام
 در وقتی نوکر بادستان داده محمد معظم بهادر شاه بود منصب قلیل داشت آشنا بودم

گذاشته باز در فوج آمد در فتح قلعه جنجی عجب چیزی شنیده شد که قبل از این هر کسی که آن قلعه را
 متصرف شده بر وزشکرات، اتفاقا / آنروز شکرات بود که بفرست او سیای دولت قاهره دارند (در ق ۱۲ ب)
 که شکرات در بند شهر است خبر فوت اسلمیه را و مادر را بچند از وطن رسید سمع مطابق
 آنکه مقدمه را و دولت که به سبب نوشته مدعیان تهمت چند لبرض اقدس رسیده از
 منصبش کم فرموده و بنده برای اصلاح این مطلب بحضور آمده حکم تحقیقات بنام ناظم الکبر باد
 گرفته روانه آنست شد چنانچه باید درست کرده لبرض اقدس رسانید تعلیمات را و خاطر نشین
 قدسی گشت! خان نهر تنگ و را و دیت و غیره استظهار عنایات بادشاهانه در تدارک
 چنین فتح عظیم قلعه جنجی میکنید که باضافه مناسب و رعایتهای عمده سرفراز خواهند شد
 را بچند پسر آن را و که لوطی فرست با ستر سال پیر چنیت بنده لیه ساخته چنانچه مکنون خاطر
 بود پیش نرفت با خیر اندیش خان کنبو فوج را راه و ایرج، کار سازی نموده بهتان؟
 چند که لایق پسران خیر خواه نباشد بر او بسته بحضور و الا نوسیانیده همان روز که فتح جنجی
 لبرض همان رسیده نوشته مدعیان نیز همان روز محروم محل گردید که کاسه را و مادر را بچند
 را با بنفاد کس گشته در دیوار چیده در ز میاری پیر کنه ایرج و خل منایطل سجانی
 مراتب امرای عظام متعینه فوج نهر تنگ بنا بر رعایت اضافه طلب داشته بودند بخشی
 من آنها به راه بیدماغی چه مراتب طلب داشته پانصدی ذات سینه سوار کم فرمودند
 اضافه و رعایت دیگران در توقف افتاد یکجا ملک حقن وکیل / از حضور رسید را و از (در ق ۱۳ الف)
 تهمت ناحق در مانده شده به نهرت جنگ ظاهر کرد خان بهادر بوالا بارگاه نوشت که

سیر فرمودند

در کوه بالوته درخت دریم شده ماند راه رسیدن متضمنی متصور نه بود کسی بخیاال او نیز درخت
نعت جنگ کسان را بالای راج کده فرستاده متوقف گشت رباعی
در خنده تیخت عدو سوز باد و درخش سنان تو سر در باد
سر کشتان زیر پای تو باد و همه به بنای تو باد

(در قی ۱۲۲ الف)

روز دیگر حبه سر انجام و تدبیر مصالح قلع و کردار دهن اسباب در قلع ماند و دیگر امر اعظم خانیهای
خود آمدند قریب چهار هزار مرد و زنان و بچه در قلع بودند لیکن مردم جنگی کم صورت قلع جنگی است
که جنگی نام تمامی قلع است شش قلع کوسپی را جکده و کشتن کزی و چمن کده و شهباز شمکری بهم پیوسته
و احاطه و دیوار قلع برون که شهر آباد است با شهر و قلاع یکجا ساخته نام جنگی گذاشته تالاب
و چاههای کلان دارد و عمارت بسیار بر وضع دشمن در خمتاناجیل و سپاری خراوان آب
سوالش خوب است ذوالفقار خان بهادر بنده را طلب داشته به او پیغام نمود که قلع را بی قبول کند
از حضور یا ضامن مناسب و رعایتها بطلبند خواهد شد و سر انجام قلع را بی مناسب باشد میهم
را قبول نکرد و نهر تنگ نامقرر شدن قلع و از حضور غرضه خان پیر کی قباو خان تورانی را که
دو هزار پانصدی مصعب اردو با بسیاری بنید و قحیان و غمیره در قلع گذاشته با متقابل را ما و
محبوسان برون بر آمد اکثر نوکران را ما که اندرون قلع جنگ میکردند بقتل رسانید و برای
مرمت قلع مردم تخمین کرد خیمه کردند که چند جا در میان کوه را باست از برون قلع اگر کسی داشت
باشد اندرون برود خان بهادر همه را مسدود نمود چون کار تر دوی در میان نمود و متعلقان
جمع آمد در بند و اشیای بودند را و به رخت نهر تنگ به بند و اشیای رفت و بنده را در فوج

۲۷۴

رسیده جنگ تیر و تفنگ می نمودند و بی اختیار بالای دیوار قلعه برآمده داخل قلعه شدند و او نیز
 خود را بجای نزدیک دیوار رسانیده اندکی پشت سر بود بالای بالای دیوار رفت و او نیز همان راه
 اندرون آمد مردم قلعه رو بکمر بنیاده خواستند که قلعه اندرون که کالاکوٹ نام دارد مستحکم سازند
 راجپوتان را وی در پی رسیده در آن قلعه نیز درآمده اکثری را بجهنم واصل کرده به استحکام آن
 به پرداخته نزدیک قلعه راج که گزشتند پنج زنجیر فل را که در جی بودند فیلبانان میخواستند
 داخل کالاکوٹ شوند بدست راجپوتان را و افتادند و او نیز دروازه کالاکوٹ نشسته / بخان تبادر (در ق ۲۳ ارب)
 خبر کرد از در پی شیطان دری که از شک و گل نمیکرده بودند و انموده پیاده در قلعه درآمده
 با یکدیگر مبارکباش گفتند تحسین و افرین نموده اندرون کالاکوٹ رفتند و او و خان برای که آنکس
 تحقیق کرده اندرون چتن کزده درآمده و حصار شهر جتی رسیده سمت قلعه کش گری رفته مردم
 شهر بالای کشن گری کر خسته پناه برده امان خواستند غارت بسیار را سپان شتران و خاس
 دیگر بدست مردم افتاد و مقابل را در قلعه راج که که سر فلک زده و سر خلفه جتی است؟
 با استحکام تمام نمیکرده زهار خواستند خان بهادر نزدیک دروازه قلعه را حمله نموده و امسکه
 تا و از عقب قلعه جتی دریای کبله؟ که پائین قلعه را حمله بالای کوه واقع است زمینهای؟
 چوب بته واصل شد نفرت جنگ دلاسا داده پالکی های برای سواری زنان و پسران را حاضر شد
 آنها با یکدیگر بیرون قلعه آمده خان با احتیاط کمانها بسته یک زن را با طر قه کاری کرد خود را از بالای
 کوه قلعه را حمله نیز انداخته سر بر شکلی رسید جان داد - بیت
 این قطره ابرو که نیاید بجوی باز؟ از تشنگی بسوز و میر آب روی خوش

با امیرالامرا شایسته نشان بر او بود فلان سر نموده که سیوا اینست جهت ندارد که انقدر رندگی
بادشای برین کار موصول باشد اگر جماعه خاتم خوانه همراه آن آفتاب نشوند سیوا را دستگیر کرده
می آریم امیرالامرا در جواب گفت عینکه از منم سیوا فراموشت حاصل کنم بادشاه را سوای منم نذر
کار دیگر نیست اگر انمی بهترن قند مار باشد چه مصافقه همین زمان این مقدمه فیهل می شود
و اگر مستقیم در میان نیاید اینهمه سپاه بر پشت می شود پس حیران شده بر خود باید رفت از
انجا که زناست خلق الله ملحق نظر دارند توقعاتی داشته کار ساهل را غلط نموده در سر
انجام ان میگویند رباعی بکار که اقبال یاری دهد ۱۱ ز اول اساسش بخوبی دید

(دو قافیه ۱۱۳۱۱۱۱۱)

چو اول تمام نعم باید بگزیند ۱۱ بدانعت و بد شمرده ثبت باشد

اما به سبب این سر بنامی خود محامه کرد و قلمه و از دست رفتن چهار شکر ناسر اسیم گشته
مستعلقان خود را بجا نداشتند با چندی مستبران از قلمه برآمده بعلیه بنیاد رفت راودیت
روبروی دروازه دایره بست نزدیک قلمه کشی گریه ملحق بجهنمی است مورچال تمام نموده
مقتل دیوار قلمه زیده خان نفرت جنگه را چنان معلمت افتاد که راودیت طلب داشته پیش روی
خود در مورچال نشاند داود خان و غیره را طرف چپن کده مقرر ساخت شخصی با ضرر در
خازن نزدیک چپن کده را می دید که اندرون قلمه بر شو تحقیق نموده بداد خان ظاهر کرد خان
مردمی الیه برای تشخیص راه خود با چندی کس رفت مردم مورچال داود خان از شنیدن خبر
تحقیق نمودن راه مستعد شدند شور و غوغا درین مردم افتاد اهل قلمه از شور مردم مورچال
بالای قلمه ایستاده پائین نگاه می کردند سر اسیم بودند نوکران راودیت که نزدیک دیوار قلمه

ببرود

نخط با نفرت جنگ عز امتیاز یافت جشن عالی ترتیب داده امیران و نیند های بادشاهی و
 نوکران خود را توهمات و رعایات و انعامات نموده مبلغ کلی خیرج در آورد از آن وقت
 که در جنگی و کزناک در آرده زیاده از صد فیل و سوار اسب و بسیاری جواسر به نیند های بادشاهی
 و ز مسیداران و نوکران خود بخشیده پارچه واسلحه را شمارش نیست فرد
 چو دستش نگیرد که شود ز رنج « زان پیرکنده شود حرف زار یکدیگر

از نیند و انشی پای قلعه جنگی رسیده دایره اردتانه جات نواح قلعه قسمت نموده طرف دروازه
 سولنگ و رم با بعضی نیند های بادشاهی و روسر و دروازه را و دلیت و عقب قلعه رام شکسته و
 پائین قلعه حمارشکری که از جنگی بفاصله نیم کرده و قلعه صلحه است دلو و خان پنی با وجودیکه توپ
 مصالح قلعه کمی سمره نداشت خود نیز خریده جانب حمارشکری رفته مور حال تمام کرده
 یورش نموده در یک روز شب مضوج ساخت بماطرف در بحیه مشهوره سلطان دری است اگر

در ق ۱۲۲

می خواست روز اول که به جنگی رسیده قلعه را می گرفت لیکن مهم راکننه لکن ساختن شد احد طریقه
 سردار است سرگاه که خانخانان بشنجه ملک دکن دستوری یافت با وجودیکه جنگهای عظیم
 با سبیل خواجه سرای؟ سردار فوج دکن راه آشنی انداخت و یکدیگر اخلاص استقام
 گرفت روزانه جنگ و شبانه سمرنگ بودند و مسکه راجه باشکر گموانه حسب الحکم جهانگیر
 بادشاه به کوک خانخانان رسید گفت اینهمه توقف در فتح و کمن چیست گفت شما
 که مقدمه عثمان افغان در لورب مفصل داده آمدند و با ماتعنات شدند اگر من این
 مقدمه را زود صورت انفصال دهم با کدام امیر تعنات شوم و نامدار خان پیر حویر خان

نزدیک جنجی رسید قبل ازین میان ستاکهوپره و دینا جادون نامداران مقامی رفیع را دیداد
 دینارا راما را بران آورد که ستا استقلال بسیار گرفته و سپاهی خوب است دعوی زمینداری می کند
 او را باید گشت راما و دینا با جماعه بسیار امرت را و بنا لکر را که سپاهی بی بدل بود بهر اولی مقرر ساخته
 بر ستار تخت امرت را و از دست مردم ستاکشته شد و جنگ با یکدیگر قائم ماند راما و دینا علیه
 جنجی رفتند و ستاکه با وای خود محاربت نموده جماعه سراسری را بکانهای معین فرستاده خود با
 مردم قتل از نزدیک مسکن امرت را و بنا لکر که از دست مردم او در جنگ کشته شده کشت مردم
 بنا لکر با اتفاق ناگوحی مابینه دکنی پنجزاری که هم بامن او نزدیک بود و بمشیره امرت را و بنا لکوحی
 منصوب است ازین جهت بر ستار نخیمه سر از تن جدا ساخته به حضور والا مرسول داشت و دینا در
 ناسراران استقلال بسیار یافت بارانچند پیڈت مدار علیه راما اختلاط تمام بهمرسانید و
 پیرسرام پیڈت مدار علیه دیگر طرف ستاد داشت را و لیر ستار که با هر چی که کند و را و نیز گویند
 و هم را و باشد متفق ساخت چنانچه را و در سپهری از بدست بخت بر و در مرتبه تا هم چندان سبقت
 اتفاق معاینه نه نشد سر یکی خود را و نامزدی نامند بخت تاخت تاراج به نمیشد درین
 ضمن راما پیغام صلح بشرط احوال بعضی مطالب نموده التماس عفو تعقیبات کرده کرن لیر خود را
 بمحضت رام شکمه ما و انز و ذوالفقار خان بهادر فرستاد خان بهادر لیرش را حواله رام شکمه کرده
 حقیقت به حضور والا مرسول داشت و به سبب ایام برشکال در بنید داشتی توقف و رزید
 در حضور والا صلح و مطالب او منطوقه نشد تبانید که حکم رسید که جنجی را زود مفتوح
 سازد خان مشارالیه لیر راما را موافق قرار داد و نزد پیرش فرستاد ذوالفقار خان بهادر

که بر در درگاه معنی نیکو میداند زو، از اینجا با متعلمان روانه شده نبلد رک آمده خانه پیرسین
 پیر تولد شد سمت رای نام گشته است رام سنگه پیر کشور سنگه ناما که مرتبه اول به منصب و جسد پنجای
 سرافراز یافته بهر و رای به منصب شصتی امتیاز یافت حاکمان ذوالفقار خان بهادر (در ق ۱۱۱ اب)
 بولای اضافی وطن سر بلند شد به پایه نزاری رسیده در فوج آمد نبلد رک روانه
 جنگی گشته در نزدیکی امتیاز کده سورش غنیم بسیار بود خبر یافت که ذوالفقار خان بهادر برای تنبیه
 غنیم بالای کماط آمده نظر به توکل کرده لعلو گنجی رسیده روز دیگر او را دید غانها در محاذ و
 طرف قلعه ارکانه که تمامی بنگاه در اینجا که آتش بهر نمودن شانزده محمد سید اربنت بهادر خان کلان باد
 شانزده عالی جبهه محمد اعظم شاه مطابق حکم تعاتب غنیم شافیه متصل میل کننده دایره داشت
 نشان بجان بهادر فرستاد که به اتفاق تنبیه معمران بنده داند خان ملازمت شانزده کرده شور و
 از رسیدن خان بهادر آورده پشت او بار شدند از جناب عالی رخصت یافته به ارکانه رسید خبر
 فوت سکه راج پیر رای دیانت رای عم زاده آتیه آمد غنیم الم بسیار کشیده مردی بود قبیله پیر و اکثر
 برادران و عزیزان از سعی او بنیان و ملک دیگری نبودند خلقی داشت پسندیده از بس که شراب
 به افراط نوش میگرد و جو را ضایع ساخت ستمها و مطالبی سنگه محامه نمودن جنگی و
 مفتوح ساختن آن و بعضی مقدمات!! ذوالفقار خان بهادر بهر و بنگاه در ارکانه گذاشته
 برای تحویل بیشک ز میدان بجای و غیره روانه شده پیشکاست مناسب گرفته معاود نمود خان
 بهادران زردار اندک فرصت صرت نمود لیکن طلب سپاه فارغ نکرد و پیر تولد پیر او ولایت از
 ارکانه رسید حضور محمد داشت / بنام سنیا پت مسمی شد به راه ترک و در تعامل که جای متقدم است (در ق ۱۱۲ اب)

رعند از خان ملکه در ارادید تا دو روز انداخت استیای و مردم سراه را براه راست بشولایو
روانه نموده بکرنول رفته محمد شاهی بانی ارانجا و محمد شفیع پسران شیخ میرزا بیدر بنده آشا بود
و در شب بسیار خدمت امینی کیمیری و دیوانی داشت و اینها بانبده اتحاد داشتند برای خاطر
انهاد و روز توقف نموده میان راه حمید آباد شورش غنیمت بسیار بود تا همه را آباد بدو قریه منسوب
داده و به زمیداران راه که بالانها خدمت داشتند روانه ساختند از درهای تنگ

بعد از که هشت گری کر نول سکیم کر شاد و تنگ بعد از شده دز نزدیک را چو شکم کشاد (در ق ۱۱ ب)
بهمرا گذشت و سر به دریا که ملحق شده اند بنیام کشاد استوار یافته و بدریا شور پیوسته ظهور
نموده به حمید آباد رسیده ده روز در شادی باقی مانده بود و در فارغ نشده با وجود
مخاطره راه بمیر سین و سحاقان را سما جاکذاشته روانه اردوی معلی گشته و در حمید آباد بعد
دیدن خانه زاهد خان اتفاق افتاد مدرسه عالی کار کاشی (یعنی چینی) از زمان و کمین
ساخته خواجه جهان نامی اندرون شهر پناه است مبلغ کلی صرفت آن شده و منارهای بلند
که از پنج گروه نمایانند بوجهی ساخته بالای آن نشین نام و زمینه تا ترتیب داده بهر حال بنابر
آمده در اردوی ظفر قرین رسیده مطالب را و پیش از رسیدن راقم سر انجام یافته مطلب
صمد مصعب بهاری چند پیر را و بیت بود حضرت قفا قدرت از راه خانه نوازی میغیب
پالغدی و چند سوار ممتاز فرمودند و در اینجا کاری نمایند نوشته بمیر سین رسید که خدای پسر
منار را مقرر گشته باز به حمید آباد آمده بعد فارغ که خدای خواست ایندی چنان شد
که آن پسر روز چهارم داغ بر سینه گذارشته رحلت نمود چه قدر غم و الم عظمه و در گذشتید

چند سهرکی هندوستان از مدت سکونت دارند آبادی زمار داران بیشتر چندی بقالات
 رسته بازار نشسته ساخته اند بالای کوه کشکار نمی شود و دو جالوز پزند سفید بسیار کلان که نام
 آنها ششخ نه شد وقت دوپیر روز برآمده لجه بوبک از سحرانزدیک دروازه آمده نمی نشینند
 خادمان آبنا شیر و برنج برای آنها موجود دارند لجه خوردن پرواز کرده بشکل میروند و
 سر روز و شیر کلان پنج شش کتری شب مانده بیرون دروازه آمده اند هم عیاروب
 کشیده می روند این سر دو موده کشیده شد و کسی که به پرستش آید بی نقش برود سه شب
 در اینجا سکونت می ورزند که در کسب چندان چار دیواری و جای کارخانه جات است بر شب چراغان
 بسیار روشن میازند و خوشبوم خرچ بسیار دارد از صندل و زعفران و مشک و کافور مثل خوشبو
 و صورت همچن از سنگ سیاه معتدله در عه مت ساخته / پارچهای نفیس و زو رویشا منیده اند (در ق ۱۲۰ امان)
 آنصورت حرکت ندارد و صورتها منید کرده پیش گذاشته اند و بر شب از صورتها یکی را کامی
 بصورت شیر کرده و طایه ای که از مسن حجیب پایدارند؛ پایه ارا به ساخته اند سوار کرده
 بیرون دیوالمی آرند بطبع اقی بسیار و کثرت هجوم عا شته بین فراوان میشود و اتمام نمینانند
 که نزدیک صورت کسی نمی تواند رسید و رسالی چند مرتبه از آن صورت یکی را بر رتبه نقشی ارا به چار پایه
 که هزاران آدم میکشند از چوب ساخته اند بر سر رتبه چندان هزار رویه خرچ کرده سوار نموده
 میکردانند خصوص روز و سهره و دیوالمی و بعضی روزهای دیگر در زمان فوجبداری و وفات
 خان بهادر یک یک رویه محمول سایر راجاست که فوجبدار میسر میزند بنده چون کار
 ضرور داشت صبح رفته شام در موضع تریستی آمده در چند روز به امتیاز کده رسیده

جاری و مسجدخانه چنان ترتیب یافته که مثل بایه نمی کند که ساخته آدم باشد تعلق بدین
دارد و نبوشتن نمی گنجد و راه دارد یکی از طرف ترمی که پانلی بزرگ است می برند
رفتن اسپ سبب و راه دوم از طرف بیل و چپاری که زمینداران بنا ترمیب بپیل
پنجاه سزا سبب موجود دارد و پیاپی به صوبت می گذرد و اینجا از عمده رام و پنچ
که او تار یافته اند بعضی موجود آمده اند و نیم تراست کرد و در اتالا بهای کلان بر
چهار طرف شان زمینه های سنگ ساخته و منحصراً تالاب بهیگر مسمی است گردان نشین
سر چهار طرف نیمه او سبب بان و اجناس کثرت می گیرند و مردم از سزاران کرده به سترش
می آید بیشتر فقر الطریق سیاحی وارد میشوند کمی بهر غلام و لباس و اسباب نمی توانست
انبار سد را تا پیر خنجر بود حالا که آن ملک به طرف بادشاهی در آمد چندان خوف نیست
قبل ازین فقر که به سترش می رفتند در سر دبی که شب می گذرانیدند و البته فقر
فقرت می گرفتند حالا هم رسم بر جاست و طول بده از نزدیکی فقر نگر عرف کفر اول مستقل
دریا شور که زیاده از دو صد و پنجاه کرده باشد لکن میان دوراه دارد که در صدر مرقوم
شد قلعه خدا ساز است هر کسی به عقد اعتقاد و از روی مطلب میروند غالب
که برادر بند ازین قسم چندان معتدات رویداده اند برای بهوک رسوی سر روز مهیا میشود
خرچ بسیار دارد و بهیچ بطریق الوش که پر شاد و کونید صفت می کنند نان از اردو بهیچ
که کنند نایاب است و رولج آن ملک بهیچ خوردن است بوجهی ملایم و پاکیزه می سازند
که تعلق بدین دارد اکثر فقر و غریب با بر همان پیر ساد و قناعت کرده گوشه اختیار نموده اند

یاد رسوا که از نو سرزدتی غما نشود و اکثر می کنند ازین جهت نقیضش در محب بود و نیز ^{۵۲} ^{سید} ^{محمّد}
 سید حقان کوه لچمن و آمدن ذوالفقار خان بالای کبک به تنبیه غنیمت رسیدن به
 ملازمت ستانزاده والا کرم محمد سید از سخت بهادر و بر شمت ایشان یابین
 کبک رفتن و باز گشته رسیدن و دیگر رویداد او !! راودیت بنده را بجهت بعضی
 امور به اردوی مسلمی فرستاد از لندک نوشته سمیه سن که بجهت کدخدای سمنو نامه تحمید را با در وانه
 شده در موضع تربتی پامین کوه لچمن که سیاحل نام دارد واقعه است رسید تا انجمنت دید
 انجا اتفاق نیفتاد بکیر و ز توقف نموده از پامین کوه که مسجد رام واقع گردیده تا بالای کوه
 که مسکن لچمن است پنجگز مسافت دارد از پامین کوه تا قلعه که از پامین نمود و در است یک نیم
 کرده و درین راه پنجاه و دو دروازه ساخته اند و این دروازه ها هر یکی نه طبعه و سهفت
 طبعه سر فلک کشته با اغراق میزد رسید که بر بعضی دروازه ها کم از سه چهارک روپیه خرچ شده
 باشد و اکثری نمی چهل هزار روپیه صرف نموده اند صورت ساختن دروازه ها نیست که
 که مردم در اینجا آمده نیت نامی کشند و مراد خود میخواهند بر که را مقصد حاصل گشت بر حسب
 نیت دروازه ساخت و سرگاه بر تله کوه رسید اکثر جا سموار و بعضی جا نشیب و فراز دید
 نزد یک مسجد خانه لچمن جابستیر سموار و صاف است و از پامین کوه مسفل و سه تری می / (دری ۱۱۹ الف)
 تا دروازه بتخانه لچمن لبرض پنجه در غم فرش از سف است و بالای کبک و منیار که ^{۵۳} ^{نخستین}
 لچمن قرار داده اند پوشش تخمه نامس و بالایش ملمع طلا از مدتی است ؟ حال است ؟
 نموده اند و بر کوه درخت کلان و خور و فراوان است و جبل بیشتر سیان راه بعضی جا آب

محمّد در است

بنده متفق شده خواست که بر وطن را درست بر دغايد احکام قدسی بنام فوجداران صادر
 نشد که او را دستگیر یا قتل سازند را و بجهت پاسبان موس و زرع فساد او بکماشتهای خود
 نوشت که جمیع شایسته نوکر کرده به سزارسانند بکماشتهای سپاه بسیار بکماشته مبلغ کلی
 خرج نموده نگذاشته اند که مداخلت تواند نمود چون امر دلخواهش ساخته نشد بجای خود مانده
 و سنابل بردن قاسم خان سمت جنگی میرفت ذوالفقار خان بهادر از اراکانه شافیه نزدیکی
 قتلوانی جنگ انداخته شکست داد فتح نفرت قرن کشت کشور سکه باد او و حیات سپرد
 حیدری مردم خانه باو خوشند خان بهادر در باب رام سکه پیرش که در وطن بود بجهت مهر و مهر داشت
 سمت خان بهادر پیر خان جهان بهادر بیک خانه زاد خان تحین شده بود و در نزدیکی بسواپتن بفر
 تیر تفنگ در جنگ معاندان در جهه شهادت یافت خان جهان بهادر بجهت پیر به ایام محدوده
 در حضور والا جان بجان آفرین سپرد حضرت پیش از وقت نزع خانه اش را پایه عزت نشاند
 به تشریف قدم سمنت لزوم منور ساختند اموال و امعاء او ضبط در آوردند حیدان خزانة
 برآمد امرای بود صاحب جابه که بیچ امیر بان شان و شوکت نسبت چون کوکه بود خود را با
 جوی هزار مسدا و بیچ امرای بخاطر نمی آورد سر بجام کارخانه جات و سپاه و خزانة
 بسیار میداشت و باین دماغ صاحب اخلاق و کرم النفس بود در حضور حضرت به کتافی ولی
 پروای عرض التماس میکرد و به سبب بعضی امور از نظر اشرف افتاده بود فرد
 ای اشک شناس قدر مارا ما ما هم ز نظر افتاد کالم
 چون حضرت کاهی مصلحت مقدمات و کن از او استفسار میکردند در بیج و تاب فوج و در (در ۱۱۸ ب)

شکست داده روح جادوت آورد کشور سکه باد العیالی نقاره سر بلند کردید سنا عقیب
 و میانی آید نیز نوک کز آنک بمجاویر رسیده قاسم خان فوجدار را بنابه ای عجب برآمد خانه زاد خان
 و صفی کنعان عرف امان از محمد مراد خان و غیره بکمال رسیدند زمسیداران آنجا با قاسم خان
 مناسبتی بودند با سنا استغف شده جنگ نموده به افواج بادشاهی عزیمت ساختند و بسیاری به میر
 انیسال تجارت بودند انیسال به جنگ از دست داده - سیمه شده راه قلعو را گرفته / بهتر از
 صوبت در آنجا رسیده قلعو بند کردند برای خوردن بهم غم غم شدند اسپان و چارواری بسیار
 از کرسکی سقط شدند و باقی مانده از لاغری دم خیز گشت و رام چند سپه را و دلبت درین
 جنگ تیر زدند و زخم بان برداشتند ملک از بیخ طرف نبود قریب یک ماه درین محنت
 و بلا گرفتار بودند بیت فلک را سر انداختن شد سرشت
 نشاید کشیدن سر از سر نوشت

لاچار حرت ملیح بامر شاه می تیش آورد خبری اسباب که از دست معاندان سلامت
 مانده بودند سیمه را به آنجا و از حال تباه برآمدند درین اثناء قاسم خان فوت شد و دیگران
 به استیاز گداه رسیده روانه حضور شدند قلعو داران و فوجداران راه رعایت تجارت شدند
 نمودند چون این منی لبر عن اقدس رسید حکم شد که این جماعه از سعادت ملازمت محروم باشند و
 سر یکی را بطرفی تفتین نمایند خانه زاد خان به علقه داری و فوجداری محمد آباد بندر و صفی کنعان
 خان بعلو جباری و دامونی و محمد مراد خان بعلو جباری کوه دره تعلقه کهرات و رامچند به تهمانه
 داری کرده علقه مقرر کردند و رامچند از آنجا فرار نموده بوطن را و رفته با ستر سال به چریت

نلدرك آمده روانه جنجی شد به سبب شدت باران میان راه تقدیمات کشید نوشتن ننهدلی است
 در نزدیکی قلعه الور قلعه زمیادرتجاورستی کرده این طرف جنجی رسیده را بر او دید همان روز اتفاق محاصره
 قلعه مذکور افتاد و در میان ضمن را بچند سپهرا و ولایت پا از اطا پدیر بیرون نهاد طریقی بی حکمی اختیار
 کرده پدر را بر تپه اتم آزرده نموده جدا شده نزد داود خان پنی ضرر داند و اراده رفتن بولتن
 پیش نهاد ساخته نوکران پدر را بر غلانی (و غلانی) چون این مقدمه حادث شد را و نجان بهادر
 ظاهر نمود که اکبر بر غلانی برود از حضور و الاستحضر من بر ما و شما خواهد بود خان بهادر و او ولایت به
 حضور و الا نوشتند حکم شد جماعه خود را همراه داده به احتیاط روانه و الا بارگاه سازند را و از
 پیری آق نموده عمر داشت مبارکاه سپهر اشتباه مرسل داشت بعد حضور رسیدنش فرمان کشت
 که ضامن معتبر بدید سر و پشکه بنده قلعه را و فوج بهادر فیروز عمر عرف را چو از برادران را و
 که بمنصب نزار یا فدی سر بلند است میکلای غمانی فرستاد بدرجه اجابت مقرون گردید و
 همراه خانه زاد خان سپهر روح الرحمن مرحوم که تعاتب سنا و ملک قاسم خان و سلوری یافته توفیق
 فرمودند و زین العار خان قلعه الور را محاصره نموده قاضیه بر قلعگیان تنگی ساخته سنا و
 دیباچه ناسر حاران بجهت ملک از دیرانه خود روانه شدند و بنا از سنا پیشتر بود و نزدیک
 الور رسید خان بهادر بهیر و بنگاه و قبائل قلعه ارکا بهت که پیشتر کرده از اینجا است همراه
 را و ولایت فرستاده دست از محاصره برداشته بچنگ دیباستق شد خبر آمد که مفید مذکور
 سمت جنجی رفته تعاقب او شافت آن شوریده تحت رخت آوارگی طرف ترو و او کثیر
 سعادت مند خان غوری فوج بهادر را بخارا محاصره نموده خان بهادر رسید تنبیه و احق کرده

بعد تعرض و محال شدن منصب بادشاهزاده محمد معظم به بادشاه و رخصت یافتن
 سمت هندوستان و شکست خوردن قاسم خان و خانکر او خان از ستامقهور و
 مردن قاسم خان و اعراض بادشاه بر مردم شکست یافته « حمله الملک اسد خان از
 سکر طلب حضور شد ملازمت نموده مورد مرهم گردید و الفقار خان بهادر پیشکشتات زمیادان
 تعلقه کزناک را با سید کبیر به حضور والا فرستاد مشا را له و غیره ملازمت کرده نجات اضافت سر بلند
 شده زود روانه جنگی گشتند و حضرت نعل سبحانی به سبب ماه رمضان المبارک با سلاطین به بجا آورد
 تشریف فرموده بهیر و بنجگاه که با حمله الملک گذاشته بودند بعد چند روز از قطب آباد کلحکم طلب گشتند
 درین مدت در چاه باولی قلعه به بجا آورد آب مطلق غاند باشندگان انجا از برون قلعو آبی بودند
 بادشاهزاده محمد معظم مسویران در رسکله بار کعبوس بودند و از بی توحی حضرت خدیو زمان بصورت غلام
 میکند راستند و قدری اوقات ایشان مکرر بعضی قدسی رسید و بادشاهزاده محمد اعظم شاه کسل بسیار
 بهمرسانیدند و محال بادشاهزاده محمد کام بخش انچان فتور و دیداد لیا ابر و رایام از اسیری رمانی (در ق ۱۱۶ ب)
 داد و چندگاه بحکم بفرزت نظر بند بود این و کار ساز خدیو بنده نواز شامل حال شده حکم حکم پیرایه
 صدور یافت که خیمه بادشاهزاده و سلاطین برون رسکله باز ایاده نموده لوازم اسباب دولت
 سرانجام دیند و بهیاشدن اسباب حکم شد که خیمه های جوذب بودند و در اندک فرصت منصب
 بحال فرموده بهادر شاه خطاب داده هندوستان رخصت کردند و حکم نواختن شادویانه
 از دروازه دولت خانه بادشاهی صادر گشت چندی امرا بکاب عالی رخصت یافتند بهر همه پوری
 دوازده گروه از شولا پور بکنار دریای بهمر انزول رایات والا کردند و سنده از اردوی

چون تردد را و واقعی لمبض معلی نرسیده پیش رفت / خود الفقار خان بهادر از اچپ نایر پندین (در ق ۱۱۵ ب)
و جوه تشکی شده بدرگاه و الامر و خداشت حکم شد بسیارست رسانده خانی بهادر به بهانه مصلحت
طلبه داشته قید کرده روزی دیگر گشت مصرع صید را چون اصل آید سوی صیاد رود و متعلقانش
همراه بودند تمامی خود را با یکدیگر بگشتن دادند اموالش را بتباراج رفت بزرگان اچپ نایر و زرای
راجه تیراپ رُودر راجی دارند صورت آنست که راجه جی چند پسر می پال را به تور تخت نشین قنوج
زور و استقلال تمام گرفته بر سر ملک فوج کشی کرده جمیع راجهای و بادشاهان روی زمین را تاروم
سام مطیع و منقاد خود ساخت و ستم و کهن توجیه نموده جمیع زمینداران را بخارا حکم خویش آورد
راجپوتان خود را در ملک کرناٹ گذاشته بر چهار شهر یکی مقرر ساخته هندوستان معاودت نمود
از آن وقت راجپوتان در کرناٹ صاحب شوکت شدند و راجی و ارجت انانند پیرده و حجاب
در زنان آنها مثل هند بسیارست اگر اصراف نامردان آنها از شک کرختی باز هم نسبت برداشته خانه
آید در خانه آمدن نمی دهند و راجی و ارجت و بهال بدست نمیکنند سوای شمشیر و گنار مثل تیراپ
رُودر زمیندارانی در ملک کرناٹ نبودت گاه او قلع و دار کحل تعلقه حیدر آباد که حالا بهرف
والا در آمده چهل و شصت گز در قلع شهر نیا در زمان راجه نرگور آباد بودند نیست که آبادی
شهر ویران شده دروازه و کنکر بعضی جاشکسته دیوار و ضلع تا حال قائمست قلع و ار محله خانه
راجه بود / بسیار استوار جای میان وسیع و خندق عظام از آب طلب می باشد قانی و (در ق ۱۱۶ ب)
شطرخی و در کحل مشهور هم قماش قانی ولایت می توان گفت حالا که به طرف والا در آمده قلع و
راجا سکونت دارد // سمت مطابق شده ملازمت نمودن جمله الملک است

زرغیز و سعت بسیار دارد و بتجانبها فراوان و جنگ راههای انجا سیرگاه که بر سر حد و مناقشه
 میشود صحنهای در طرف آراسته میکند و برق اندازان بر دو فوج پیش قدمی نموده دمانه تفنگها
 با سمان کرده سر میدهند درین ضمن بر بختان معتمد بمصالح می در آید و افواج بمالک خود معاونت
 می کنند نه کسی را زخم میرسد نه ضرری فیل ملنوار بهترین انیال روی زمین است چنانچه در اسپان
 عربی و عراق می باشد همچنان فیل انجا احوالت دارند از قیمت دیگر جانبا از ان بدست می آید
 افواج بادشاهی بسبب دور دستی تا حال به آنست عبور نموده در عهد اکبر بادشاه راجه بلهور اکثر تبه
 مخالف فرستاده بود بعد از ان بر کر سایل مخالف بمیان نه آمده و سیلان میان قعر دریاست و سیلان
 از ان بخت دست بهم می بندد اگر چه راه خشکی هم هست اما کسی را یا راستی که آن راه تواند رفت
 بر خطر است آبادی مطلق ندارد و جنگله بسیار میان آن مقام جانداران درنده میباشد بعضی
 که آمد و شد دارند آنها از ساکنان انجا شنیده اند و ان بیابان حیوانات بدن بصورت آدم و رو
 بصورت اسب و خرس و خوک و حرم میباشد مردم سیلان اکثر ساحر اند راجه انجا متمول و محال بود اگر
 مزاحم نیست و بند رنگون از سیلان ان طرف است جوایز قتم یا قوت بسیار بهم میرسد در تمانه تروای
 رسیده را و به اجازت خان بهادر برای آوردن سیلان خود رفت یک انشاس بدست آمد
 در کلانی زیاده از دو ستر نخسته و قشیکه بر بدیند و چندین دبی اغراق نبات انیمه ملک شیرینی زیاده از انجا
 ذائقه افروز شده خان بهادر بعد فتح تالم کوه سمادوت نموده در چهار اسب تهبانه جات نشانیده
 نزدیک جیحی رسید درین مدت او فیل ماده خریده نمود چون حامله بود بچه ماده زائید را و در جیحی
 زیاده از مینشاد و قیل خرید بسیاری سقط شد را و بنده را برای تلاش افافه ذات بحضور و الا فرستاد

بنام است بیخام که از انبیا حلیه بهانه انگیزت ندانند خان بهادر وقت معاصرت قلمه مذکور را محضره
 نمود و پنج شش روز در مور حال جنگ شد قلمه گریان سونهای می نمودند روزی را وقت نظر علی ملایه
 نزد یک مور چال استاده شوقی شوریده نشان دیده نسبت است نمود تا خسته آبادانی پیش دروازه
 قلمه را گرفته که استحکام داشت بیک حمله گرفته کار اصل قلمه در شورش ساخت قریب پنجاه راجپوت نوکر را و
 انجربند و قی بکار آمدند و زیاده از یکصد زخمی شدند مقایه امان خواستن آقا علی خان روی داروغه
 نه بخانه بادشاهی تنها بار او شریک شد را چون اشاره خان بهادر مردم قلمه را امان داد وقت شب
 در آمد را و از جمع در آنجا بود خان بهادر را و خان را بر دروازه قلمه فرستاد و را و از اینجا خواست پسر
 سید کبیر که بار او نمایم درجه شهادت یافت خان بمان روز بخانه سید کبیر برای قلمه است آمد مردم
 قلمه از در یک طرف دیگر وقت شب بدر رفتند / چندی را که داود خان از راه دروازه قول داد (در قول اب)
 بر آورد و همه را غارت نمود خان بهادر در حله وی تر ۲۰۰ قلمه یک زنجیر غیل و اسپ برای را و و مبلغ
 کافی بر هم بها جهت راجپوتان فرستاد و حقیقت ترددات مجبور الا مقرر چند داشت پالضی به آقا
 علی خان و بر او دو عهد اخافه مرست شا آقا علی خان تا شش روز در مور حال کاری ساخته و را و
 در یک پسر مردم قلمه چنان زور رسانید غیرت راجپوتی بر او دامنگیر شد اخافه و دود سوار قبول نکرد
 را و در سخت فیاان از مله بوار و سیلان خریده طلب داشت آنچه شنیده شد در ملک مله بوار
 و دالک آن طرف اگر چه راجه برد است لیکن اختیار اقالیم و جمیع کار را بزرگان است ازین جهت تر یا
 راج میگویند و بر در داده پانزده زن است و همچنین سوزن ده پانزده مرد و زنان آن ملک
 صاحب حسن اند و به نسبت ملک گوناگون در پوشیدن لباس و خوردن طعام اعراف دارند آن ملک

یکدیگر سودا می کنند و سواهی متدی زمین دیگر جهت زراعت در تعلق ندارند غله در جهازات سیکالا و اطراف
 دیگر آنقدر می رسد که لبه سرانجام تمام سال به مبلغی انیز آدمی فروشد و منافعی بسیار بری دارند حبس کنند
 و نخود و ماش سر و سیاه و تور و غیره در جهازات می آید و در افروج بادشاهی این اجناس
 وافر در عهد سلطنت بیجا پور حیدر آباد و تلک بسیار آلود و الحال اکثر حاجا بسبب آمدن دست
 عساکر منصوره که قصد فتح و فتدی بمردم رسیده ویران گشت را و دولت دواراجی تسکین نموده
 یک پادشاه و نالین پای دویم پیدا نمود و بیرون جامون بر و بهیانه بهایه با کم در ملک بخاور
 خورده شد چون فوج نزدیک بخاور رسید از تر خیا علی بخشی و فوج خود را با پیشکش مناسب
 نزد خان بهادر فرستاده الحاج و انکسار بمذکره رسید از بخاور خنیدی ملو و ملک او متفرق گشته از دست
 او باید را بنید خان بهادر اکثر حاجا خلاص کرده حواله آنها نمود در تر خیا علی اختیار کار و بار بدست
 زن مادر راجه انجاست و راجه بخل است صند و شوق آن زن این قسم است که متفلسی از حکم او بر پا
 نیست تنجانه عالی بنام رنکاسوامی به تکلیف تمام برکنار دریای کاویری و کورم محدثه راجه
 انجاست مردم انجا اعتقاد بسیار دارند خیر و خیرات و سدا برت یعنی سرکه اباید برای خوردنش
 میید از حد زیاده است مادر راجه به شان تمام برای زیارت تنجانه اکثر می آید در تماشای
 هر قسم سل بسیار دارد و خان بهادر بر تجاور غلبه آورد بار او دولت خبک شد تا پای
 قلعه برداشته بسیاری را به جهنم داخل کرد و اسپان و سیراق غنیمت بدست آورد و رسید از آن جا
 و حقت زده پیشکش مناسب ادا نموده جمیع امر او مستدیان و غیره بهره وافر انجا افتند
 و الا را و دولت که خواستش دام و مردم بکند و خان بهادر پیشکش قلعه پالم کوته که به تعلقه

در ق ۱۱۲ الف

در شب تاریک بیند غالب که از ترس بمرد در آن قوم و ملک سفید پوست چه نجاشی کندم رنگ پیدا
 نیست در سالی زیاده از پنجه شش رویه سر آدم خرچ نداشته باشد پس این همه زر که پیدایی
 شود و جمع می گردد چه کند و کجا خرچ نمایند معتبران و فهمیدای آنجا در زمان سالف
 (در ق ۱۱۳ الف) که خالی از برکت نبود بر تنجاها خرچ نمودند و آنهمه عمارت که در تنجاها ساخته اند در طلاع دیگر
 کجاست چهارمای مستحکم بی برج و خندق مینفع کلی از محصول تنجاها که مردم نزیارت و پیرشش
 می آیند جمع می گردد و حالا که متصرف والا در آمده اکثر جابرج و کنکره و خندق درست شده چنانچه از
 تواریخ ماضیه معلوم می شود که مال و جواهر بسیار از آن تنجاها سلطان علاء الدین خلجی و غیره بادشاهان
 گذشته بدست آورده اند و لغت خان بعد فتح قلعو بر داول که از دریای شور شش کرده است برای
 دیدن تماشا در یافت طرفه چینی مسامیه کردید چون مسافت یک کوه مانند دریا مثل کوه کلان سیر
 چنانچه در ایام سرات دشت کوه سیر میشود نمایان گشت چون نزدیک رسید از زمین بالا مینمود و کنار
 آمد موجها معلوم شد و آب و البته کردند کنار دریا که با این زمین و آب واقع است توده ریک که
 پا و کوه عرض نداشته باشد قدرت الهی را تماشه باید کرد باین نبرکی و آبش از زمین بلند و بر
 کنارش توده ریک افتاده عجب شد حکم اوست که از شدت موجها بر سم نمی شود و بر کنار لوبی متغیر نمایان
 و مانع را بر سم می کند و اکثر بنادر بر کنار واقع چنانچه بندر پلیمیری از برون دیده شد قلعو مستحکم
 فرنگیان و ولندیزیهای فرنگ و پیر نکال در اینجا آباد توپ و توپخانه و سایر ختام جنگ از
 آتش باگزی بسیار دارند و در قلعو بنادر که دیده و شنیده شد از زیاده از دوکان هستند تحایف بسیار
 (در ق ۱۱۳ اب) بیشش بها خرید و فروخت می شود و زمین اراک عمده و راجا سر زمین خرید می نمایند و فرنگیان با

قلعه برآمده بسیاری را بجمع واصل کرده قلعه مقبره والاد را آورد در میان ایام خان بهادر
 و راودولیت رخش خاطر رویداد روانه حضور شد خان بهادر آمده معذرت خواست چون طرف
 بخاور میرفت نظر بر کار باو شناسایی نموده بودند خود مصلحت دانست و بحد فتح قلعه بر موکل اکثر قلع
 مقبره و آرامه بسیاری قلعه از بتخانه ساخته اند و بتخانه در تمامی کزنا ملک، بجای لور و حیدر آباد
 زیاده از شمار اند و سر بتخانه مثل قلعه پیر سندا و شولا لور در تمام عالم اینهمه بتخانه نخواهد بود
 صورت ساختن بتخانه آنست ملک زرخیز در سالی چهار فصل استالی میروند و

سکه (درق ۱۱۲ ب)

و محصول فراوان جمع می شد که حساب آن کرام الکاتبین میدانسته باشد و
 خرج اکنون بر سر چه؟ آنجا برای دریافت بی اغراق بیکارش آورده خوراک غذای آنها
 اینست برنج کمیده را با آب جوش داده سرد نموده آب دیگر ملحق ساخته نوش جان
 میفرمایند و زبان آنها کنجی و نکم نام این طعام است و کمی که حب طبع و بذایقه آشاست
 تمرندی در صیقل بسیار است آورده ترشی می بر آرند و اندکی نمک بهنران محبت بهم رسانیده
 آنمخته می خورند کندم و خود در آن ملک نمی کارند بلکه از نام این حبس واقف نمیشوند برین
 برین غذای چه قدر قوی هیچکس میباشند خرج خوراک روغن آردیم بر پوشاک شریف
 ایشان مردان را بالای سر یک روال کشیده و پارچه کوچک برای تاجچه و یک چادر که پاس
 سالها کفایت میکنند و کتان تران آنها رو پاک باریک می شیند و زنان پارچه چهار دست
 برای سطر بطریق تنگ سر و سینه برهنه و موها پیریشان که سر کز صورت روغن در خواب ندیده اند
 و نازنینان روغن نارجهیل در سری اندازند سیاه رنگ بدست شخصی که گاهی ندیده باشد و تنها

به نلدرک آمده چندانکه گدازانیده بار به راه اردوی محلی روانه جنگی شد و بدین خاچان بهادر اتفاق
افتاد بیشتر از پیشتر مهربان دریافت حقایق جنگی استفسار کرد و او دست در بند داشتی آزار صاحب
گشیده بمساله و متصل جیانلین بزرگ ریای شورسند کلان است و حکمای فرنگ نیز در الحامی باشند
رفته به علاج کوشید چنان فرصت نیافت به بنده نوشت که حکم از اردوی محلی نوکر کرده بیاورد حکم
خوب بهمرسانیده میان راه شورش بیدران بسیار بود جرات روانه شدن از اردو نکرد در بعضی
رعدا نند از خان لقبه داری امتیاز کرده عرف او دنی سر بلند گشته اگر چه پیشتر هم آشنا بود در بنویلا
بشتر سر کوبی نمود بر ناقت او با امتیاز کرده آمده محله ای و چالایی به بند داشتی رسیده را و او دید
حکم به علاج پرداخت در اندک روز فرصت کمال یافت اچپ نایر نوکر سه پهلوی بنده ای حیدر آباد
قلعه سات کرده سبغ داشت او بار اما متفق شده در جنگی بسری بر دحلقة اطاعت در کوشش (در ۱۱۲ هـ. ق.)
بهادر خان بهادر را دید و به منصب شش هزاری و عمرانیاتش بمناصب عمده تجویر نموده بمرض
رسید که بادشاهزاده محمد اعظم شاه که جهت ملک به جنگی رفته آزار صاحب دارند و بر بی پیرمیزی
تایم اندر اولان تختین گشتند که زود بحضور بیارند در اندک فرصت به حضور رسیده در رسته
باز متصل دولت خانه بادشاهی جایافتند سینه مطابقت شده روانه شدن
زوالفقار خان از بند داشتی برای تسخیر ملک و گرفتن سیکشت از زمیندار بخاوار
و غیره نشانیدن تماخبات در ملک هرگاه که زوالفقار خان محاصره جنگی گذاشته
به بند داشتی آمد مفسدان بعضی قلاع متصرف شدند خان بهادر به تشبیه انهار روانه گشته بهر
قلعه بر موکل یورش نمود از راجپوتان را و دلمیت تردد نمایان به ظهور آمد بالای دیوار

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

به صوبه داری و کهن دستور یافته امیثب چهارصدی و خدمت دیوانی فوج سرلمبزی داشت
 چون وقابل بود طالعش یاریداد ببرد و رایام عبرتبه سه نزاری رسیده مطابق حکم ارفع
 اعلیٰ بارسد خزان و جمعیت شایسته نزدیک قلعه کاهیری پاک آمده و ستاناسم در برابر سر او
 رفته متعلی کنجی مجاوله نمود عرصه تنک ساخته همان پناه دیر گرفته و الا در شکست شدنش
 دیر نبود خان بهادر بادشاهزاده را در ملو بند و اشی نگام داشته روز دوم کجولک قاسم
 خان رسیده رسد و پنجاه راه بند و اشی آورد خبرهای مختلف که راکنه علم اقتاده خاک در
 دین آنها ریخته شد و جان رفته در بدن آمد و احکام قدسی و نواستجات در بار محلی امواتر
 رسیدند و ولایت ازان اوز که مرضای و هشت انگیز شنیده بمقتضای خانه زادی و
 صدق عقیدت لبتن سراق گذاشته قرار داده بود که اگر خدا نخواسته صورت حال قسم و مکر
 باشد ترک امرای و نوکری می نمایم و گوشه عزلت می گیرم چون مرده فرحت افزایافت از بیداری
 نزار دل گشته لصدق بادشاه جرئت بسیار کرد بادشاهزاده در اینجا تشریف داشتند از راه بی ادبی
 لغاره نمیتوان است نواخت محبت که کفته فرستاد که اگر اذن باشد شاد یانه سلامتی نتوانند
 حسب الا یا لغاره خوشنویسی نواخته لازم شدای و طرب بجاء آورد و بزم سیداران راه مردم پنجاه
 و مسافرت تاراج نموده بودند ازین محرم خان بهادر بارضای خود و قاسم خان جهت تنبیه از
 بند و اشی روان شده از سر یکی پیشگشت مناسب گرفته بعضی را تادیب کرده معاودت نمود
 سرگاه این مقدمه بعضی اقدس رسید بسیار اعتراف شده حکم محکم صادر فرمودند که بادشاهزاده
 و حمله الملک حضور بیاید و حکمت بادشاهزاده سرانجام تازه مرحمت گشت در باب خان بهادر

دارم می دهم خبری تو نیاید و سپاه باید داد امیدوار لطف این روزی بود و چند روز دیگر باید
 گذرانید تا از پرده غیب چه روید و خان بیلور درین تامل بود که روزی مردم توچانه مستحق
 شده اسباب خوردن نمود و بیرون بنگاه رفته بیخلم کردند که اگر از کرسنگی بخان رسیده ام به
 بدو دانی ... آن روز قرار داد بر خاستن بود چون مدارجک بر توچانه و حالت انقیاس و
 احوال مردم لشکر نوع دیگر از برخاستن توچانه نوع دیگر بود و هر کس در بار نمودن اسباب
 معیشت سپاه نیز با توچانه معسر شد. بیت

نه نیروی مردی نه جای تنه
 نه امکان بودن نه پای کمر

ناچار حمله الملک و خان بهادر بآباد و شانه زاده وقت دوپیر روز روان شد از بس
 کرسنگی اسپان بیشتر و غیره بار بردار تمامی لشکر منحل شده و کمی که جزوی داشت باقی
 قدر بار نمود اکثر مردم اسباب را آتش دادند و بسیاری از سلسیمکی و لاعلاجی که عجب شکوه
 پیراثوب و افراط لغز را روداده سر بچشم گذاشته آتش برادر و همسایه را جگر کرده بر جود
 گرفتند و جمیع بارخانجات بادشاهی و خوانین و امرایا جانمانند و مرده های حرف
 صلح شنیده از صبح در بنگاه آمده به بهانه عماش اسباب مردم را در نظر می داشتند و
 می گفتند که هر که در اینجا می گذارد خواهم رسانید وقتی که از بنگاه برآمدند قریب هزار سوار
 مرصع عقب فوج بطریق چنداولی می آمدند و اسباب لشکر باین دست برد خور بودند
 افواج بادشاهی در سه روز به بند وانی رسید و غلّه اندکی رو به ارزانی آورد و خبر آمد
 که قاسم خان فوجدار کمرناک دارالطرف که قبل ازین در فوج بهادر خان کو که مرتبه اعلی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۹۲۴
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

سدی شده چو شد بشمار
 از بدین جهان بشمار
 از بدین جهان بشمار
 از بدین جهان بشمار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵- متبرین بگویند که ایما را سه اکر، و اگر بنا بر آنکه اینها در حدیث است

[illegible]

[illegible]

11

۱۰۰

[illegible]

الحمد لله

(2017-18)

[illegible]

10

[illegible]

[illegible]

١٢

در این کتاب که در این شهر است، در این شهر است، در این شهر است.

چند روز بعد از آنکه از کربلا مراجعت فرموده و در راه کربلا

کتابت شد در روز ۱۰ محرم ۱۳۰۴

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

کتابخانه عمومی

و بگویند که در این حق تعالی چه چیز است که بخواهد که در این حق تعالی

اور مجھ کو یہ بھی پتا چلا کہ ان کے لئے کیا حکم ہے اور ان کے لئے کیا حکم ہے

میت کرد و نسبتاً می نمودی که به هم می پیوسته و باقی آن را پس از آنکه در او دو بار و سه بار

[illegible]

و این است که می بینیم هر چه از خود می گذاریم به دست او می رسد و اینست که

استقامت و کرم و شجاعت و غیره را در این کتاب مذکور است و در هر یک از اینها

بسم الله الرحمن الرحيم

[Handwritten signature]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تہ شہداء افریقہ ۱۶۸۷ء ۳۳ تنہا تھے جس میں ایک

پیشہ کرتے ہیں جو ان کے لیے بہترین ہے، اور ان کے لیے بہترین ہے

[illegible][illegible]

سید بن ابی طالب (ع) از آن جهت که در آن زمان در مدینه بود و آنجا که در آن زمان در مدینه بود و آنجا که در آن زمان در مدینه بود

مجلسی که در آنجا بودیم از آنجا که در آنجا بودیم

[illegible][illegible][illegible]

اینکه هرگز از کبریا نیست و ما را جدا کرد و او را در میان خود

ششم آنکه سبب جانی یا جسمانی از او باز نماند و بدین جهت

[illegible]

[illegible]

20

[illegible]

چند

(16-4-1)

و اینها را در میان خود بپوشید و در میان خود بپوشید و در میان خود بپوشید
 و اینها را در میان خود بپوشید و در میان خود بپوشید و در میان خود بپوشید
 و اینها را در میان خود بپوشید و در میان خود بپوشید و در میان خود بپوشید

(Signature)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

11/11/20

($\vec{Q} \cdot \vec{h}$)

知

五

[illegible][illegible]

و اینها را در میان خود و باقی مردم
پخش کرد و به هر کس که میخواست ببرد

[illegible]

[illegible]

۱۰۵۰
 ۱۰۵۱
 ۱۰۵۲
 ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵
 ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸
 ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰
 ۱۰۶۱
 ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶
 ۱۰۶۷
 ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰
 ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲
 ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶
 ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸
 ۱۰۷۹
 ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴
 ۱۰۸۵
 ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸
 ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴
 ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶
 ۱۰۹۷
 ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

7

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(بسم الله الرحمن الرحيم) الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
 على من لا نبي بعده وبعد فقد حضر هذا الاجتماع المبارك
 من علماء ورجال الدين والسياسة والادب والفنون
 والعلوم والاعمال في مدينة طهران في يوم
 الاثنين الثاني من شهر ربيع الثاني سنة
 ١٣٥٧ هـ الموافق لـ ١٠ من شهر
 اكتوبر سنة ١٩٣٨ م في قاعة
 المجمع العلمي في طهران
 حضر الاجتماع في هذه
 المدة من الساعة العاشرة
 صباحاً الى الساعة الثانية
 ظهراً وشارك في الاجتماع
 ما يقرب من ثمانين شخصاً
 من بين العلماء والادباء
 والسياسيين والفقهاء
 والطلاب والاعمال
 وداروا في عدة مسائل
 من اهمها
 ١- بيان احوال
 ٢- بيان
 ٣- بيان
 ٤- بيان
 ٥- بيان
 ٦- بيان
 ٧- بيان
 ٨- بيان
 ٩- بيان
 ١٠- بيان
 ١١- بيان
 ١٢- بيان
 ١٣- بيان
 ١٤- بيان
 ١٥- بيان
 ١٦- بيان
 ١٧- بيان
 ١٨- بيان
 ١٩- بيان
 ٢٠- بيان
 ٢١- بيان
 ٢٢- بيان
 ٢٣- بيان
 ٢٤- بيان
 ٢٥- بيان
 ٢٦- بيان
 ٢٧- بيان
 ٢٨- بيان
 ٢٩- بيان
 ٣٠- بيان
 ٣١- بيان
 ٣٢- بيان
 ٣٣- بيان
 ٣٤- بيان
 ٣٥- بيان
 ٣٦- بيان
 ٣٧- بيان
 ٣٨- بيان
 ٣٩- بيان
 ٤٠- بيان
 ٤١- بيان
 ٤٢- بيان
 ٤٣- بيان
 ٤٤- بيان
 ٤٥- بيان
 ٤٦- بيان
 ٤٧- بيان
 ٤٨- بيان
 ٤٩- بيان
 ٥٠- بيان
 ٥١- بيان
 ٥٢- بيان
 ٥٣- بيان
 ٥٤- بيان
 ٥٥- بيان
 ٥٦- بيان
 ٥٧- بيان
 ٥٨- بيان
 ٥٩- بيان
 ٦٠- بيان
 ٦١- بيان
 ٦٢- بيان
 ٦٣- بيان
 ٦٤- بيان
 ٦٥- بيان
 ٦٦- بيان
 ٦٧- بيان
 ٦٨- بيان
 ٦٩- بيان
 ٧٠- بيان
 ٧١- بيان
 ٧٢- بيان
 ٧٣- بيان
 ٧٤- بيان
 ٧٥- بيان
 ٧٦- بيان
 ٧٧- بيان
 ٧٨- بيان
 ٧٩- بيان
 ٨٠- بيان
 ٨١- بيان
 ٨٢- بيان
 ٨٣- بيان
 ٨٤- بيان
 ٨٥- بيان
 ٨٦- بيان
 ٨٧- بيان
 ٨٨- بيان
 ٨٩- بيان
 ٩٠- بيان
 ٩١- بيان
 ٩٢- بيان
 ٩٣- بيان
 ٩٤- بيان
 ٩٥- بيان
 ٩٦- بيان
 ٩٧- بيان
 ٩٨- بيان
 ٩٩- بيان
 ١٠٠- بيان

[illegible]

[illegible]

۱۰۰ = سینه و کمر و پا و دست و سر و تن و ...

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

(11/10/10)

(-000)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(٦٦٦٦)

[illegible]

(جی. پی. اے)

[illegible]

P. C. J. (1974)

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

(1972-73)

[illegible]

مذہب و ہندوستان کا کمر بزم ۱۱۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در آن روز که از کربلا آمد و در راه بود
که در میان راه با او ملاقات کرد و گفت
ای پسر من! چه خبر است؟
گفت: ای پدر! من را کشته اند.
گفت: چگونه؟
گفت: در جنگ کربلا.
گفت: ای پسر من! مرا خبر ده که تو را چه شده است؟
گفت: ای پدر! من را کشته اند.

شکارگاه راجه بود حالا او بسپ بسکن خود قرار داده بمقابل عمارت قدیم قلعه و حوطی و باغ احداث نموده در او نهجبه عمارت جهائیکر نیز تالاب و تازان فام بجای نزدیک او نهجبه قلعه جهائیکر و حوطه و تالابی و حوطه سریره و نه مرتبه مسلح شده چنانچه رسمند است بر منیران نشسته در سر مرتبه پنجم من طلا بوزن در آمده خیرات کردند حال منت بکمال حقوق نعمت منقسم و نفعی کامرانی بجای آورده به تخرج عالم لغاشافت ۵
دولت جاوید یافت هر که نیکو نام است ۱۱ کز عقبش ذکر خیزنده کند نام را ۱۲

بعد فوت راجه بهیر سنگه دیو جوج بهر سنگه پسرش به عطای وطن و خطاب ملک به تبدیل کمند مختار گشت (در قه ۵ ب)
و در عهد شاهجهان باوشاه برای تسخیر ملک کن تعیین شد بعد فتح ملوک دولت آباد مطابق حکم بکران حبیب پسر او روکن گذاشته خود بوطن رفت بکران حبیب حسب حوزد سانی از مهم بر خاسته روانه وطن شد خبر عالم اقدس صاحبقران ثانی خوش نیامد هر چند که احکام به جوجار سنگه صادر شد انقیاد حکم نر نمود ۵
چنانچه

انکولو قای عهد قادره نشود ۱۱ مردس مشمر که در وی کامل نیست

بهار سنگه پسر دویم راجه بهیر سنگه دیو را بجای برادر کلانش عطای وطن سرفراز فرموده و اموال بولستک راجهای مذکور زیاده از دود و روپیه نقد و میلان کوه شکوه و توپهای فراوان فراهم آورده راجه بهیر سنگه دیو که الحال در سرکار والا و الا چندان توپهای نامی موجود اند و اسباب دیگر تاحیه حساب توان کرد به جناب باوشاه صاحبقران در اکید باخیر خواه حلائی بهمین ولد رکهنندان درس برادر زاده حقیقی بهیکنند اس که در عهد عالمگیر باوشاه غازی به خطاب دیانت رای و درجه دیوانی رسیده بود از ایام خودی اخلاص داشت با خود رفتن ساخت تعقیب آن بجای خود گذارش خواهد یافت چون پائیند است

(در قه ۶ ا)

دنیانه بودم شغلی نکردنت خود را از بد و ظهور شور و دیده شنیده بی کلم است به خیر آورده محقق ۲

که ز خیر است محکم و طوقی است مستحکم نگذاشت که پابرون نیم و دل بدست آرم و ازین و (در حق ۲ ب)
 از ان بگذرم و شرم و حجاب مارا در هیچ و تاب دارد و خون خور و نهت کارش تمنی که آب از را
 شایسته بساط مروت را و لیب پس سبکترن بنیره بکوان رای و له راجه پیر سنکه دلو بنیدلیه
 ز مسد اسعظم ملک بنیدل کنند اصل وطن او کاشی در کمره اگده گشک آمده سکونت گرفته کمره وار
 لقب یافت چهار صد سال پیش ازین راجه کاسراج نام جد علانش به حسب آن جور و اتفاق حسنه
 درین ملک آمده جا گرفته پیر تنش بند وانی دینی نمود بنیدلیه نام یافت از کاسراج بار او لیب است
 و چهارم است است اولادش ز مسد اران انجارا بیجا ساخته جدی تسلط و خشم به برسانیده که
 باراجه پیر سنکه دیو است نر سوار نوکر بود و دیگر لوازم شوکت از زمین قیاس باید کرد در زمان پادشاه
 زادگی جهانگیر پادشاه نوکری اختیار نموده به مقتضای صدق و اخلاص و حسب الامر عالی الوافضل را
 که اکبر پادشاه عهد و افتخار شورش پادشاه از دکن طلب داشته بودند در آستانای راه سر سواری گشته
 و عالمی از عمر لایاش را عارت کرده اموال و امتوه کلی غنیمت بدست آورده و جمعیت تمام بر روی زوکار
 نرد و آثار بندگان شاه عالم پناه او داد و بیدشتنقار شدن اکبر پادشاه سکه سلطنت بنام نامی جهانگیر (در حق ۵ الف)
 با و شاه زینت پذیرفت در حله و خدمت کار بهیای شایسته سابقه به منصب پنج نزاری و خلعت
 راجگی عز امتیاز یافت و ملک بنیدل کنند در وطن و جا کرد از تغیر رام سنکه برادر کلان تنخواه گشت
 و در یک روز یک ساعت ده جای بنای عمارت ساخته بهر مکان نه ده لک روپیه خرج نموده در
 اندک فرصت به اتمام رسانید تفصیل جابهای مذکور این است در کاشی و شواله شونا ناعه در دو کاهاته
 بهر کار در بای نور در ممبر و شواله کشورای زمین با کبریا رب در دنیا عمارت عالی ساخته که

شعله از ظهور او و شبنم بوستان پر لوله از لوز او الهی یحیی الخ و نمی دالم چه نویم چه خوانم نوشت و چه
 کردیم و چه خوانیم کرد غفوری و رحیمی و قادری و کریمی مصرع بر من منکر بر کرم خویش نکر و شکای
 ندارم و دستگیر و ملجائی ندارم عذرم بپذیر نامه عصایم بآب نکرمت مشو سرشته اوراق بجام دانسته به
 رحمت تو سبب تالیف این نسخه گوید در زمان آخری که دو چهارم از ست جگ کلجک نامند
 استقامت دل و جمعیت باطن و صفای اعمال و آراستگی حال به نظر در شاید چون باد بهر سو کردیدم و
 مانند برق به طرف جستم و کوی صفت از جای بجای گشتم سرشته اصلی بدست نیاید که اطمینان رو نماید و (در قیام الف)
 صاحب حالی بخیم جاکند که مبدای رنجوری پردازد و شوش

یارب بکمال لطف خاصم کردن = واقف بجقای خلاصم کردن
 از عقل حفاکار دل آزار شدم = دیوانه خود خوان و خلاصم کردن
 باطمینان به شعله بصری سوزان است کو خف و وقت منطقی سازد و دلم از بی طاقتی بر تیر نزع لرزان کجایلی
 کردار که ازین مهلکه نجات یابد طلب بکمال انجاء و طالت حق بخیم ندید مگر بکوشش شنید
 غم غصه گریبان وقت شد و دل نبرد و تیرش گزیند رباعی
 غم در دل من در آید و شود برفت = باز آمد و رفت خویش بنیاد و رفت
 گفتیم که زمانی به تکلف به نشین = بنشین کتونی رفتنش از باد و رفت
 لاجله بنشیند لعل یاستان و نواد در استان و حکایات عجائب و نقلهای غریب مشغول شدم
 نیز آرام حاصل نکشت دست از دنیا برداشتم و از صحبت اهل دول یکسو شدم و ترک خدمت و منصب
 بادشاه نموده خواستم که گوشه عزلت گزینم و نیتی آن دل هرزه کرد را فراموشم آرام تعلق و اسکان

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش سبایق معبودی را سزد که غالب انسان را از کثرت عدم بوجود آورده و بجلی روح منظم منجلی ساخته و بزره مهر و محبت کونین را منور فرموده و انواع آلات خلوط به بنده عطا نموده و علم عشق و کمال بدافراخته و دل را فرمانروای ملک غمخیز گردانیده و اعصارا به اطاعت امرش فرمان داده و عقل را به اتانیتی امر و نهش مقرر کرده پس طریق بندگی آنست که بر غصوی را که بهر کاری و صورتی آراستگی یافته لحظه از ذکر و اوراد و اعمال اخلاص ستوده فارغ و منوطل نباید داشت و نقد جان شاکر نعمتهای عطر مغوده بار هستی در راه باید انداخت ۵

راه تاریک عدم راه کران باران است = رخت هستی ز خود انداخته می باید رفت
 یاد اشمس پر درقه منازل رستاخیز و ذکر نامش صفائی دل کجدار و مزیر و شکر نعمتش توشه عاقبت (دوق ۳)
 و در ذات پاکش سرمایه عاقبت خیال صفت خداوندیش خطا آزدی و نظر تعمق لکارتان
 افرینش جوان مردی و خود را بی خیال بر ابر می کشد و خود آرائی خلاصه عمر را بر باد میدهد رباعی
 عیب است بزرگ بر کشیدن خود را از جمله خلق به کزیدن خود را
 از مردمک دیده نباید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را
 تا صیف صلاحیت در بغل نباشد توقع انهدام کجروی بهیاست تا شایم شغل سر دست بود
 شمار آموکران معلوم و نابرد درستی کمند راسیت و شعار راستی احضار پارسائی یکی حکمتان

سجده	حلوس	سجده
١٢٦	٢٢	١٤٣٤
١٢٩	٢٥	١٤٣٨
١٣١	٢٦	١٤٣٩
١٣٢	٢٤	١٤٢٠
١٢٢	٢٨	١٤٢١
١٢٣	٢٩	١٤٢٢
١٢٦	٣٠	١٤٢٣
١٥٢	٣١	١٤٢٢
١٥٦	٣٢	١٤٢٥
١٥٤	٣٣	١٤٢٦
١٦١	٣٢	١٤٢٤
١٦٥	٣٥	١٤٢٨
١٤٦	٣٦	١٤٢٩
١٤٤	٣٤	١٤٥٠
١٨٣	٣٨	١٤٥١
١٨٨	٣٩	١٤٥٢
١٩٢	٤٠	١٤٥٣
١٩٨	٤١	١٤٥٢
٢٠٢	٤٢	١٤٥٥
٢٠٤	٤٣	١٤٥٦
٢١٥	٤٢	١٤٥٤
٢٢٦	٤٥	١٤٥٨
٢٣١	٤٦	١٤٥٩
٢٣٤	٤٤	١٤٦٠
٢٢١	٤٨	١٤٦١
٢٢٠	٥٠	١٤٦٢

مهرت سینه‌ها و حلقه‌ها

سوره دلکما

(مصنف دایم سیم ولد رگه‌وندن د امر)

درجه	حلقه	ت
۲۵	۲	۱۵
۲۷	۳	۱۷
۳۱	۴	۱۹
۳۳	۵	۲۱
۳۵	۶	۲۳
۳۷	۷	۲۵
۳۹	۸	۲۷
۴۳	۹	۲۹
۴۹	۱۰	۳۱
۵۲	۱۱	۳۲
۵۷	۱۲	۳۵
۵۹	۱۳	۳۶
۷۵	۱۴	۴۷
۹۰	۱۵	۵۸
۹۳	۱۶	۶۹
۹۶	۱۷	۷۰
۱۰۱	۱۸	۷۱
۱۰۵	۱۹	۷۲
۱۱۲	۲۰	۷۳
۱۱۴	۲۱	۷۴
۱۲۱	۲۲	۷۵
۱۲۴	۲۳	۷۶

نصف و لکشا

مصنف بہیم سین ولد رگھونندن داس

